

تناسخ مردمان
ستاره آبی
ویرایش اول
نویسنده:
زهرا رئیسی
https://t.me
/ketabkhanehzor

حدود یک سال یا شاید هم بیشتر، از انتشار کتاب تناسخ مردمان ستاره ای میگذره و فکر میکنم وقت خوبی برای یک بازبینی، و ایجاد یک سری تجدید نظر هاست. در جریان این ویرایش، علاوه بر یک مرور کلی و از بین بردن یک سری غلط های تایپی، لازم بود که در مورد تعدادی از افرادی که اسمشون توی این کتاب اومده بود و چند تا مبحث، تجدید نظر صورت بگیره.

این اشتباهات، به صورت عمدی رخ ندادن و بعد از گذشت مدتی و انجام مطالعات جدید، به این نتیجه رسیدم که این

افراد نمی تونن قابل اعتماد باشن یا حرفاشون چندان قابل استناد باشه. منجمله فردی که آخر این کتاب معرفی شد، یعنی آقای ادگار کیسی.

در مورد آقای ادگار کیسی، قصد نداریم این ادعا رو کنیم که یک فرد شرور و منفیه. با این وجود، دست کاری ها و تغییرات زیادی درون خوانش ها و پیش گویی های ایشون صورت گرفته. و به نظر میرسه، زمانی که ایشون تصمیم گرفته از فعالیت خودش محافظت کنه و دست موجودات سو استفاده گر رو کوتاه کنه، با تهدید و برخورد بسیار بدی رو به رو شده و برای این که بتونه از خودش محافظت کنه، در مقابل این موجودات، مقاومت زیادی نکرده به فعالیت خودش ادامه داده.

با این وجود، فرقی نمیکنه که ادگار کیسی یا هر فرد دیگه ای که میخواد در این کتاب یا کتاب های دیگه ی نویسنده، بهشون انتقاد بشه؛ چه ذاتی دارن.

چیزی که توی نسخه ی قبلی این کتاب هم بار ها بهش اشاره شد اینه که سعی کنید به کمک قوای ذهنی خودتون، در مورد هر گزاره ای که میشنوید، فکر و تصمیم گیری کنید. حتی اگر جمله هایی که میشنوید، از موجوداتی سطح بالا باشه.

در این دنیا، فقط ذات خدا هست که بی نقصه و هر کدوم از ما ممکنه که ایده ها و نظراتی رو بیان کنیم که، نامناسب باشن یا سطح بهینه سازیشون پایین باشه. یکی از افرادی که در جریان نوشتن کتاب تناسخ مردمان ستاره ای و رمان بازگشت به لموریا هم متنی ازش اومد و ممکنه شما هم در جریان مطالعات خودتون باهاش رو به رو بشید، فردی به اسم مایکل

تساریون هست، که لازم دیدم در جریان این مقدمه، بهش اشاره بشه.

مایکل تساریون، در حال حاضر، و در وب فارسی، چندان سرشناسی نداره. اما یک متن، از یکی از مصاحبه هاش ترجمه شده که می تونه در آینده، از سرشناسی بیشتری هم برخوردار بشه. اگر در حال حاضر، وب رو جست و جو کنید، هیچ کتابی به زبان فارسی از مایکل تساریون وجود نداره. فقط طی این مدت، تونستم ۲ تا از کتابایی که به زبان انگلیسی نوشته رو به صورت رایگان، دانلود کنم. و شاید اینطور به نظر بیاد که این وضعیت، به این معنیه که چیزهایی که مایکل تساریون نوشته، چه خوب باشه چه بد، نمی تونه تاثیر زیادی بذاره.

اما با توجه به محتوایی که ایشون داره تولید میکنه و مهارتی که توی استفاده از کلمات داره، بعید نیست که بتونه طی سال های آینده، بخش زیادی از ناخودآگاه جمعی رو به خودش مشغول کنه.

با این که تساریون یک دیدگاه جالب نسبت به تاریخ و نحوه ی ورود آتلانتیسی ها به زمین و شکل گیری تاریخشون داره؛ در ابتدا به نظر میرسه که سعی داره از عشق دفاع کنه و خودش رو یک فرد معنوی معرفی میکنه. اما در خلال نوشته هاش، متوجه میشیم که افکاری بسیار شبیه به گنوسی های شرور و برخی از اساتید آتلانتیسی داره که طی تناسخات بعدی خودشون، ما انسان ها رو افرادی بیچاره و گیر افتاده در ماتریکس زمین توصیف کردن. موجوداتی که شانس زیادی برای نجات پیدا کردن از مشکلات خودشون ندارن.

ایده هایی هم که مایکل تساریون برای مقابله با تاریکی ارائه میده، بسیار سطحی نگرانه هستن. به طور مثال طی همین مصاحبه ی معروفی که انجام داده، بعد از توصیف شرارت ها و موجودات عجیب و غریبی که به زمین اومدن و سرنوشت ما رو به بازی گرفتن، توضیح میده که راه نجات، اینه که به سبک قبیله های سنتی، بیایم یک سری پاکسازی ها رو انجام بدیم و سعی کنیم، در صلح و عشق زندگی کنیم و دیگه توضیح بیشتری نمیده که چجوری این کارو انجام بدید.

صرفا میگه دلتون برای خودتون و فرزندانتون بسوزه و در عشق زندگی کنید. اما اشتباهی که ممکنه در مطالعه ی آثار آقای تساریون انجام بدیم اینه که حرف های ایشون در مورد موجودات شرور رو بپذیریم. هر چند در دنیای ما، موجودات شروری وجود دارن که سعی دارن سرنوشت ما رو تحت کنترل

بگیرن و اجازه ندن که ما تغییراتی رو در درون خودمون و در دنیای اطراف مون ایجاد کنیم، اما شرارت و نحوه ی کار اون ها، لزوما با توصیفاتی که آقای مایکل تساریون و برخی از گنوسی ها ارائه میدن، مطابقت نداره. و این درک اشتباهی که این ها سعی میکنن به ما تلقین کنن، می تونه در جریان مواجهه ی ما با شرارت و تاریکی، تاثیر زیادی داشته باشه.

یک بخش از روایت های تساریون که در جریان مصاحبه اش هم بهش اشاره شده، موجودات ماکرو و نحوه ی ارتباط گیری مردم زمین با اون هاست.

تساریون توصیف میکنه: این موجودات، که تفاوت زیادی با ما دارن، بی طرف هستن و قدرت زیادی دارن و در ازای دریافت خون، حاضر هستن اطلاعات لازم رو در اختیار انسان های سیاره ی زمین قرار بدن.

این خط داستانی، مجددا به داستان های دست ساخته ی استادای آتلانتیسی و یا جریان های گنوسی دامن میزنه و در راستای توصیف یک وضعیت هست که بیشتر به نفع برادری تاریکه. اما این موضوع شمایل دیگه ای داره. جنگی بین تاریکی و مردمان معنوی در سطح کیهان وجود داره اما این جنگ، بسیار متفاوت با چیزی هست که گنوسی ها و امثال تساریون در حال توصیف اش هستن.

یکی از افرادی که در جریان کتاب های بازگشت به لموریا، بهش اشاره شد، نویسنده ای به اسم پائول لوی هست. ایشون هم یکی از افرادیه که تناسخات گذشته اش به آتلانتیس برمیگرده و طی کتابی به اسم وتیکو، سعی کرده تا به توصیف روح شرارت بپردازه. و البته توصیف خوبی هم ارائه میده. توصیفاتی که ارائه میده، بیشتر با ادبیات صنف روانشناسا

همپوشانی داره. اما در نهایت، ایده هایی که ارائه میده، مثل ایده ی آقای تساریون، ایده هایی ناکارآمد هستن و دست بر قضا، می تونن حتی باعث سیاه تر شدن یا آلوده شدن روح بشن.

و این نکته ای هست که ما باید در جریان مطالعه ی آثار این افراد، بهشون توجه کنیم. آقای پائول لوی هم چند تا کتاب نوشته که در حال حاضر، کتاب وتیکو، به فارسی ترجمه شده، و شانس زیادی داره که طی سال های آینده، بین کتاب های مربوط به علوم روحی، سرشناسی خیلی خوبی به دست بیاره.

اما قلم آقای تساریون، از چند تا مزیت دیگه برخورداره که میتونه بهش در کسب سرشناسی، طی سال های آینده کمک کنه. من جمله توصیفات جالب و دقیقی که در مورد لمورین ها ارائه میده.

در واقع آقای تساریون خیلی به شرح جزئیات در مورد موجودات فرازمینی، علاقه نشون داده. با اینکه بسیاری از این گزارشات اشتباه هستن. اما بسیاری از گزاره هایی که به طور مثال در مورد لمورین ها بیان میکنه، خیلی دقیق و عمیق هستن، و اینطور به نظر میرسه که تساریون از جمله افرادی بوده که یک زمانی با این ها، زندگی میکرده و باهاشون احساس صمیمیت زیادی داره، یا حداقل شناخت خوبی از فرهنگ لمورین ها داشته.

همونطور که گفته شد، تساریون در کلام خودش، اینطور وانمود میکنه که طرفدار نور و عشق هست و دیگران رو به نور دعوت میکنه، اما نقطه ضعف های نوشتاری ایشون، زمانی ظاهر میشه که به توصیف اش در مورد موجودات شرور میرسیم.

موجودات شروری که ازشون صحبت میکنه، حقیقتا قدرت هاشون، همپوشانی با توصیفایی که آقای تساریون بیان میکنه نداره؛ و ما می دونیم که در حال حاضر، موجودات شرور و منفی، هنوز به صورت فیزیکی در دنیای ما، نتونستن که به طور انبوه وارد بشن، و تمام تجارب ما، یک سری تجارب شهودی و متافیزیکی هست.

یک موجود متافیزیکی، هر چقدر هم تلاش کنه و انرژی های منفی رو به سمت ما گسیل کنه، باز هم تاثیرش خیلی متفاوت با چیزی هست که برخی افراد مثل آقای تساریون، یا اساتید آتلانتیسی و گنوسی توصیف میکنن. همچنین آقای تساریون، سعی داره اینطور وانمود کنه که آتلانتیسی ها و موجوداتی که به این سیاره اومدن و ژن ما رو دستکاری کردن، موجوداتی ذاتا شرور بودن. همچنین آتلانتیسی ها رو متهم میکنه به

شرارت و داشتن ژنی که از ابتدا با کینه و نفرت آمیخته شده؛ و ما رو میراث دار این کینه و بردگی تاریخی میدونه.

در حالی که این گزاره نمی تونه لزوما صحیح باشه. ما می‌تونیم در جریان خواب و شهودات خودمون، طبق روش هایی که در این کتاب هم بهشون اشاره شد، برای دیدن حقیقت تاریخ زمین، اقدام کنیم.

بسیاری از شما، از جمله افرادی هستین که دوره های تاریخی زمین رو دیدین و تناسخات طولانی مدتی رو در زمین داشتین. حتی اگر شما، از روحای جوانی باشین که از سیارات دیگه به زمین سفر کردن هم، می تونید به کمک چشم سوم و تقویت قدرت های شهودی، به این بخش از تاریخ، دسترسی پیدا کنید و خودتون ببینید که آتلانتیسی ها چه افرادی بودن.

بسیاری از روح هایی که در حال حاضر تناسخ پیدا کردن، خودشون در دوره های پیش از سقوط لموریا و آتلانتیس، در سرزمین آتلانتیس زندگی میکردن. اینها هم موجوداتی مثل ما هستن که از قدرت اختیار و انتخاب برخوردارن و خاکشون از اول، با شرارت آمیخته نشده؛ و هنوز هم خداوند بهشون فرصت تکامل میده، فرصت انتخاب میده، و بسیاری از اونها، افراد سازنده ای هستن که قلبا دوست دارن در هماهنگی با قوانین معنوی زندگی کنن.

اما آقای تساریون سعی داره بگه که نه، شرارت از اول با تقدیر و سرنوشت برخی از ما گره خورده و توطئه ای عظیم در سیاره ی زمین، در حال صورت گرفتنه. در حالی که حتی رپتال هایی که در زمین حضور دارن و فاقد جسم فیزیکی هستن و صرفا در سطح روحی ممکنه مشاهده شون کنید یا باهاشون مبارزه

کنید، مثل ما دارای پرونده هایی هستن که سطح تکاملیشون رو نشون میده و فرصت دارن که بتونن، درک بیشتری نسبت به زندگی پیدا کنن.

اما افرادی مثل مایکل تساریون، سعی میکنن که دیدگاه به شدت بدبینانه ای نسبت به رپتال ها ایجاد کنن و اینطور توصیف کنن که رپتال ها، دشمن بلامعارض تکامل و معنویت و ما انسان ها هستن. در حالی که رپتالا خودشون لزوما ابداع کننده ی شیوه های شرارت و نابودی نیستن. اونها می تونن از سطح فکری و جهان بینی بسیار محدود تری نسبت به ما آدم ها برخوردار باشن؛ حتی میشه بسیاری از شیوه های شرارت و تخریبی که در طول تاریخ شکل گرفته رو به ذهن یک انسان نسبت داد. ذهن انسانی که می تونه انتخاب کنه یک موجود

معنوی و نورانی باشه. اما این ایده های شرورانه ممکنه به راحتی به ذهن یک رپتال هم نرسه.

اما آقای تساریون و نویسنده هایی مثل اون، سعی میکنن اینطور وانمود کنن که نه، ما در چنگ برخی ویژگی های ژنتیکی خودمون هستیم و لزوما خیلی از ما ها، و حتی موجوداتی که در حال حاضر ساکن این سیاره هستن (مثل رپتال ها) هیچ شانسی برای تکامل و رشد ندارن. در حالی که اگر شما با استادای نوری و موجوداتی که در سطوح تکاملی بالاتر قرار دارن، ارتباط برقرار کنید، می تونید حس کنید که اون ها، دیدگاه کاملا برابر، نسبت به ما دارن و این شانس رو، رو به روی همه ی ما میبینن که بتونیم پیشرفت کنیم و درک عمیق تری نسبت به معنویت، پیدا کنیم.

موجود دیگه ای که طی کتاب تناسخ مردمان ستاره ای بهش اشاره شد، کرایون هست. کرایون در نسخه ی قبلی تناسخ مردمان ستاره ای هم، به عنوان یک موجود منفی معرفی شد، با اینحال ما زیاد این مبحثو نشکافتیم. چونکه در اون زمان مطالعات گسترده و دقیقی در مورد کرایون انجام نداده بودم و در این مقدمه هم، چندان قرار نیست بهش پرداخته بشه. فقط در یکی از بخش های نسخه ی قبلی، به کتاب سفر به خانه از لی کارول اشاره شد.

لی کارول فردیه که صحبت های کرایون رو چنل میکنه و کتابای متعددی هم نوشته که برخی از اونها در حال حاضر به فارسی ترجمه شده و بسیاری از اونها، هنوز ترجمه نشدن، اما با توجه به علاقه ی ستاره ای های ساکن ایران و فارسی زبان

ها به سخنان کرایون، بعید نیست که طی سال های پیش رو، بقیه ی کتاب های کرایون هم به فارسی ترجمه بشه.

زمانی که بدون پیش داوری و با رویکرد منطقی تری، به حرف های کرایون نگاه کنیم، به راحتی میشه یک سری گزاره های خودخواهانه یا غیر منطقی رو مشاهده کرد. یکی از چیزهایی که کرایون، سعی داره ترویجش بده، در مورد نحوه ی استفاده ی ما از انرژی و قوانین معنوی هست. به طور مثال، کرایون میگه که: در انرژی جدید، ما چیزی به اسم کارما نداریم. یعنی شما می تونید از کارمای خودتون خلاص بشین و بتونین یک شروع جدید رو داشته باشین. کافیه تهه قلبتون بگین که من می خوام از کارمای خودم خلاص بشم و این اتفاق میوفته. همچنین در مورد شیوه های درمانی هم، یک سری ایده ها و

گزاره های عجیب و غریب ارائه میده که لزوما کارگر نمی افتن.

در مورد کارما، لازم به ذکره که هیچ اعتباری وجود نداره که صرفا با گفتن جمله ی: می خوام از کارمای خودم رها بشم، این اتفاق بیوفته. حالا چه در انرژی قدیم باشیم چه در انرژی جدید. ظاهرا کارما، یک قانون الهیه که به نظر میرسه موجودات ابعاد بسیار بالا رو هم درگیر خودش میکنه و نحوه ی چک و چونه زدن با قانون کارما، خیلی متفاوت با چیزی هست که آقای کرایون سعی داره ترویج اش بده.

یکی از منابع خوبی که میشه در این مورد بهش مراجعه کرد، کتاب "کارما قابل مذاکره است" اثر نیکیاس آننیاس هست. این کتاب در حال حاضر به فارسی ترجمه شده اما یک سری ایرادات داره. من جمله اینه که نیکیاس آننیاس، ارادت خاصی

به "ساموئل آئون ویور" داشته. ساموئل آئون ویور، یکی از اساتید آتلانتیسی بوده که آموزه های منفی رو طی تناسخ زمینی خودش به اسم ساموئل، منتشر کرده؛ و ما نمی تونیم به گزاره ها و حرف های ایشون، به عنوان یک مسیر معنوی و رشد گرایانه اتکا کنیم.

انتشاراتی که در حال چاپ و پخش کتاب نیکیاس آننیاس، با نام "کارما قابل مذاکره است" هست، همزمان کتابای ساموئل آئون ویور رو هم ترجمه کرده و در دسترس فارسی زبان ها قرار داده. پس در جریان خوندن کتاب کارما قابل مذاکره است، باید دقت داشته باشین که برخی از گزاره ها ممکنه اشتباه باشه، بخصوص قسمت هایی که به آقای ساموئل آئون ویور اشاره میکنه. اما نیکیاس آننیاس به موضوع مهمی اشاره

کرده که می تونه سردرگمی ما در مورد قانون کارما رو تا حد زیادی از بین ببره.

نیکیاس آننیاس نمیگه که شما می تونید در انرژی جدید، اعلام کنید که می خواید از کارمای خودتون آزاد بشید. بلکه میگه: شما می تونید کارمای سخت یا منفی خودتون رو به کمک یک شروع جدید، یک تغییر ارتعاشی جدید، به کمک کارهای مفید و سازنده، حل و فصل کنید. و این موضوع ربطی به انرژی جدید و قدیم نداره. همواره و در طول تمام دوره های تاریخی، برای همه ی موجودات، فراهم بوده و هست.

چیزی که به اسم ماموریت روحی معروفه و به ما کمک میکنه تا دارمای خودمون رو عملی کنیم، در واقع کمک میکنه که کارمای خودمون رو به شکل مسالمت آمیزی حل و فصل کنیم.

بسیاری از منابع گنوسی و افرادی که سعی دارن مثل آقای مایکل تساریون، درون ما یک ترس خاصی رو نسبت به ساز و کار این جهان ایجاد کنن، بیان میکنن که داشتن ماموریت روحی، یک حقه است. یک حقه ی آنوناکی که در ذهن ما شکل گرفته، تا ما رو در جریان چرخه ی تناسخ قرار بدن و از انرژی ما، برای سو استفاده بهره ببرن.

یکی از کتابای جالبی که اخیرا دیدم و داشت به همین موضوع اشاره میکرد، یه کتاب هست به اسم مصاحبه با فرازمینی؛ که فردی به اسم محمد زمردیان، این مصاحبه رو به فارسی ترجمه کرده.

در این مصاحبه، جملات زیبایی گفته میشه. ادبیات قوی ای داره و شما در ابتدا حس میکنید که یک موجود فضایی که

درک خوبی هم از ساز و کار جهان داره و صلح طلب هست، به زمین میاد و با یک عده نظامی، مشغول گفت و گو میشه.

این موجود فضایی، سعی میکنه خودش رو مثبت جلوه بده، با این حال، وقتی که به گزارش تاریخ میرسه، یک سری گزاره های اشتباه رو بیان میکنه که می تونه در سمی کردن ذهن ما، تاثیر زیادی داشته باشه.

تشابه این گزارشات رو شما می تونین در کتاب های گنوسی و کلام استادای آتلانتیسی مشاهده کنید. این موجود فضایی، بیان میکنه که روح ما انسان ها، توسط یک برادری تاریک، درون زمین گیر افتاده و ما هیپنوتیزم شدیم و نمی تونیم گذشته ی خودمون رو به یاد بیاریم. همچنین بیان میکنه که ما، روح های ازلی و ابدی هستیم که به خاطر ضعف خودمون، قادر نیستیم به تنهایی، با این برادری تاریک مبارزه کنیم؛ و

ایده ی داشتن ماموریت هم توسط همین موجودات تاریک، در ذهن ما کاشته میشه تا در تناسخات زمینی باقی بمونیم.

مشخصا موجود یا موجوداتی که در تدوین این فایل دست داشتن، از جمله کسانی بودن که با فدراسیون کهکشانی نور و قوانین معنوی مشکل داشتن، و این روز ها اصلا چیز عجیبی نیست.

چرا دقیقا کسانی که در دوره ی پیش از سقوط لموریا و آتلانتیس، در آتلانتیس زندگی میکردن و جزو کسانی بودن که به جنگ دامن زدن، باید تناسخ پیدا کنن و شروع کنن به ترویج آموزه های گنوسی؟

در جواب میشه گفت که اینا در تناسخات بعدی خودشون، به جای اینکه سعی کنن کارمای خودشون رو صاف کنن یا یک مسیر تکاملی رو در پیش بگیرن، صرفا کینه ی خودشون رو

دنبال کردن. این افراد، در اون زمان، کینه ی زیادی رو از فدراسیون کهکشانی نور به دل گرفتن. چونکه به شدت نژاد پرست بودن و این رو حق خودشون میدونستن که سرزمین شون از سقوط و نابودی نجات پیدا کنه، و بتونن زمین رو از لمورین ها پاک کنن و بتونن سهم زیادی از منابع زمین، و زندگی روی سطح این سیاره به ارث ببرن.

با این حال، بسیاری از این افرادی که به جنگ دامن میزدن، کالبد های خودشون رو از دست دادن و وارد دوره های بعدی زندگی خودشون شدن.

پس عجیب نیست که میان طی تناسخات بعدی خودشون، داستان هایی رو میسازن که کاملا بر ضد اهداف و برنامه های فدراسیون هست. فدراسیونی که در هماهنگی با قوانین

معنوی کار میکنه و به این ایده های نژاد پرستانه اهمیت نمیدن.

این امکان وجود نداره که طی یک کتاب، به بررسی همه ی اندیشه های مرتبط با علوم روحی و مردمان ستاره ای پرداخت و در مورد افرادی که دارن به عمد، اطلاعات غلطی رو پخش میکنن صحبت کرد. نوشتن و مطالعه، جریان اندیشه است و به ما یاد میده که چطور به شکلی بهینه، به استدلال بپردازیم و بهترین افکار رو انتخاب کنیم. حتی با وجود انجام ویرایش جدید، به هیچ عنوان توصیه نمیکنم که محتوای این کتاب و کتاب های مشابه رو بپذیرید. پیش از انباشت کردن ذهن از اطلاعات مختلف، بهتر اینه که یاد بگیریم چطور فکر کنیم.

این کتاب در اصل به زبان فارسی نوشته‌شده و به‌صورت اینترنتی منتشرشده. ممکنه در ادامه، افرادی بخوان این نسخه رو بازنشر کنن یا تغییراتی درون متن به وجود بیارن. این در حالیه که محتوای همین نسخه‌ی اصلی هم کاملا قابل‌اعتماد نیست و توسط یک بشر زمینی نوشته‌شده و شما لازمه که به کمک درک و منطق خودتون این محتوا رو بسنجید و حرفی رو کورکورانه نپذیرید.

همچنین نویسنده قصد داره این کتاب رو به‌تدریج به زبون‌های دیگه ترجمه و مجددا به‌صورت اینترنتی منتشر کنه. این ترجمه‌ها، به‌وسیله‌ی من صورت نمیگیره و هرگونه تغییر محتوایی ممکنه در مسیر ترجمه یا بازنشر توسط افراد دیگه ایجاد بشه.

در ادامه اطلاع داشتم که نوشتن این کتاب میتونه حساسیت‌برانگیز باشه و یا دردسرهایی رو ایجاد کنه. در این مورد متوجه خطرها هستم و مسئولیتش رو به عهده می‌گیرم.

فهرستی برای این کتاب تعبیه نشده. هرچند فهرست لازمه‌ی یک کتاب پژوهشیه اما این کتاب، خوراکی برای افرادی هست که می خوان از تمام محتوا استفاده‌ی مفید کنن. فهرست، صرفا دسترسی به بخش‌های خاص رو ایجاد میکنه و کار رو برای افراد آکادمیکی که اعتقادی به این مسائل ندارن راحت

میکنه. حتی با استناد به لحن محاوره ای این کتاب می تونید به راحتی درک کنید که نویسنده هیچ اعتباری برای شیوه های آکادمیک قائل نیست. این کتاب اصولا به شیوه‌ی آکادمیک نوشته‌نشده و صرفا یک کتاب شهودیه. هدف، پر کردن ذهن شما از اطلاعات نیست. هدف، انجام بهینه ی فرآیند اندیشه هست. موفق باشید.

اگر درنهایت راغب شدید که این کتاب رو مطالعه کنید، به‌احتمال خیلی زیاد، شما هم یه بذر ستاره‌ای هستید و ضمیر آگاه شما در مورد پیدا کردن این کتاب در این دریای بزرگ (اینترنت)، با پیغام‌های ناخودآگاه خودش یاریگر بوده.

خیلی از ما زمانی که در فدراسیون کهکشانی و سیارات مختلف، تحت تعلیم بودیم یا طی تناسخات مختلف، باهم ملاقات داشیم و ممکنه در ادامه‌ی همین زندگی، طی خواب‌ها یا زندگی واقعی باهم ملاقات و معاشرت داشته باشیم. حتی ممکنه طی زندگی‌های بعدی باهم ملاقات کنیم.

پس چه‌بهتر که در برخورد باهم دیگه صبورتر و مهربون تر باشیم و کمتر همدیگه رو رنج بدیم. چند ماه پیش کتاب کوتاهی منتشر شد به اسم تناسخ بذرهای ستاره‌ای. شما این

کتابچه رو می تونید با یه سرچ ساده یا از طریق سایت کتاب سبز دانلود کنید. اما این کتابچه لزوما به همه‌ی سوالات و چالش‌های یک بذر ستاره‌ای پاسخ نمیده.

نکته‌ی دیگه این‌که کتابچه‌ی تناسخ بذرهای ستاره‌ای، به زبان رسمی و کتابی بود و احتمال دادم که خوندنش کمی طاقت‌فرسا باشه. برای همین بهتر دیدم که این بار با یه زبان صمیمانه‌تر و محاوره‌ای‌تر صحبت کنم.

دوره‌ی بسیار مهمی به لحاظ تاریخی در سیاره‌ی زمین مشغول سپری شدنه و افراد آگاه و معنوی، مسئولیت‌های مهمی روی دوش دارن. هر تصمیم ناآگاهانه‌ی ما می تونه عواقب بی‌شماری به همراه داشته باشه. پس شما رو دعوت می‌کنم که به روش‌های مختلف به نشر آگاهی خودتون بپردازید و از راهنمایان روحی و فرشته‌ها بخواید که هرروز

اطلاعات بیشتری در اختیار شما قرار بدن. نشر اطلاعات ممکنه برای برخی از ما کار سختی باشه. بخصوص اگر افرادی رنج‌دیده، جامعه گریز و بدبین باشیم یا با یک سری ناراحتی‌های روانی دست‌وپنجه نرم کنیم. اما مطمئن باشید که کار شما بی تاثیر نیست و تلاشی که برای نشر دانش معنوی انجام می‌دید هم به افزایش فرکانس خودتون کمک می کنه و هم باعث میشه به‌تدریج درون دنیای زیباتری زندگی کنید.

بی‌تفاوتی، باعث میشه شباهت زیادی به روبات‌ها پیدا کنیم. چنانچه قدرت‌هاله بینی رو درون خودتون فعال کرده باشید و به هاله‌ی انسان‌های درون جامعه نگاه کنید، متوجه میشید که برخی از افراد، انگار که اصلا هاله‌ی خاصی ندارن یا هاله‌ی اون ها بسیار کوچک و کمرنگه. بعضی‌ها عقیده دارن که این افراد در اصل کلون یا ربات هستن اما بهتره بگیم که این افراد،

بی‌هدف و بی‌تفاوت هستن. هیچ تصمیم خاصی در مورد زندگی ندارن. اگر بخوان می تونن هدفی انتخاب کنن و هاله شون رو قوی‌تر کنن اما ترجیح دادن که با بی‌تفاوتی زندگی خودشون رو طی کنن و صرفا به نیازهای اولیه شون پاسخ بدن.

انسان‌های بی‌تفاوت صرفا مصرف‌کننده هستن و نمی تونن به رشد جامعه کمک کنن. دقیقا یکی از دلایلی که تاریخ سیاره‌ی ما پرشده از تکرار مکررات، همینه که اغلب ما موجودات خنثی و بی‌تفاوت و از همه‌جا بی‌خبری هستیم.

اما در مقابل این افراد بی‌تفاوت که موضوع صحبت این کتاب نیستن، یه عده هستن که هاله‌ی منفی یا اصطلاحا کدری دارن و یه عده که هاله شون به‌طور متوسط روشن تره. توجه داشته باشید که این میزان‌ها صد درصد نیستن و بستگی به

عمل و قصد ما داره. همیشه درنهایت هم، میانگین وضعیت ما سنجیده میشه، یعنی نگاه می‌کنن که ببینن حضور شما بیشتر مفید و سازنده بوده یا تخریب و نابودی به بار آورده.

این موضوع و نحوه‌ی قضاوت، از گذشته‌های دور با سمبل ترازو در داستان‌ها و شهودات و کتاب‌های مختلف بازنمایی شده. وضعیت هاله‌ی انرژیکی هم به شما نشون میده که اعمال و نیات و حالات درونی یک فرد در حال حاضر بیشتر مفید و معنویه یا مخرب و تباه. برای همینه که علم هاله بینی این‌قدر اهمیت داره و افراد زیادی به دنبال یادگیریش هستن. چنانچه این قدرت رو هنوز فعال نکردید بهتون توصیه می‌کنم که به انجام مرتب مراقبه ادامه بدید، چاکراهای خودتون رو پاکسازی کنید و از اساتید راهنما یا فرشتگان بخواید که در مورد فعال کردن این توانایی به شما کمک کنن.

بهتون همچنین توصیه می‌کنم که به اساتید زمینی مخصوصا افراد کاسب‌کاری که دارن از این طریق پول جمع می‌کنن یا فرقه‌ها و انجمن‌ها و عرفان‌های مختلف درست می‌کنن مرتبط نشید و به این افراد احساس سرسپردگی پیدا نکنید.

ما انسان‌ها هرچقدر هم مطالعه و مراقبه کنیم بازهم ذات فرشته گون نداریم و ممکنه ناگهان یا به‌تدریج تصمیم بگیریم که از دانش و قدرت خودمون سو استفاده کنیم. اما چنانچه به اساتید راهنما و فرشتگان تکیه کنید، به دیوار محکمی تکیه دادید که هرگز فرو نمیریزه و شما رو ناامید نمی کنه.

چیزهای بیشتری در مورد مفهوم اسکن کردن و اهمیت افزایش حساسیت انرژیکی

موجودات ابعاد معنوی‌تر، دارای درک و شعور بسیار بالایی هستن و کوچک‌ترین حالات و احساسات قلبی همدیگه رو درک می‌کنن. بااین‌حال ترسی در این مورد ندارن. چون به درجه‌ای از معنویت رسیدن که از این اطلاعات سو استفاده نمی‌کنن.

همچنان که در مورد پاکسازی سیستم انرژیکی و تقویت انرژی خودتون اقدام می‌کنید، این درجه از حساسیت انرژیکی برای شما محقق میشه تا بتونید هاله‌ی انسان‌ها، اشیا و محیط‌های مختلف رو اسکن کنید و اطلاعات بی‌شماری رو به دست بیارید. طبعا این قدرت‌ها با اخلاقیاتی همراه هستن که مسئولیت رعایت نکردن شون بر عهده‌ی ماست. به‌طور مثال ما درون جامعه، فالگیرها و دعانویس‌ها رو داریم که برخی از اون ها قادرن به شکل‌های مختلف به اطلاعات و

درونیات دیگران دست پیدا کنن. این افراد معمولا اشتباهات بسیار خطرناکی رو مرتکب میشن که بیشتر از همه باعث میشه که سرنوشت خودشون تحت تاثیر قرار بگیره. در این مورد در بخش‌های دیگه ی این کتاب هم صحبت شده. اما نکته ای که به‌تدریج راجبش توضیح داده میشه در مورد اهمیت کسب این توانایی هست و این‌که چرا لازمه اخلاقیات این موضوع رو یاد بگیریم.

حین مطالعه‌ی این کتاب در مورد افراد مختلفی مثل مدیران کانال یانور، آیهان فکرت، محمدعلی طاهری و سایت راستمرد صحبت میشه. اما قطعا انتظار ندارم که بی دلیل این صحبت ها رو بپذیرید. هدف این هست که خودتون در مورد افزایش حساسیت انرژیکی اقدام کنید و انرژی کتاب ها و افراد مختلف رو اسکن کنید. برای این کار، بعضا حتی نیاز نیست

عکس چهره ی فرد مقابل رو ببینید. شما اگر حساسیت خوبی نسبت به انرژی داشته باشید می تونید به راحتی در مورد من به عنوان نویسنده ی این مطلب، اطلاعات کسب کنید و حتی شاید به واسطه ی شهودات خودتون تونستید تصاویری از دوران حضورمون در زندگی‌های گذشته، سیارات دیگه و فدراسیون کهکشانی نور به دست بیارید. آیا من باید از این‌که شما به این اطلاعات دست پیدا کنید بترسم؟ خیر، روزانه افراد زیادی چه از طریق فرستادن ایمیل چه در سطح انرژیکی مزاحمت ایجاد می‌کنن اما چرا باید از این بابت نگران باشم وقتی‌که دارم مطابق با هدف روحیم کار می‌کنم و در عوضش انرژی مثبت و آموزه‌هایی که برای بهتر زندگی کردن نیاز دارم رو دریافت می‌کنم. بله، یک موجود تاریک، یک رپتایل یا یک انسان که تسلیم تاریکی شده طبیعی هست که

با ترس و حس ناامنی زندگی کنه. چون در مراتب ضلع تاریک، اخلاقیات و قوانین خاصی نیست که از حقوق موجودات ضعیف تر حمایت کنه. روابط بین این موجودات کاملا کاسب کارانه و قدرت طلبانه است. فکر نکنید رپتال ها همه باهم متحد هستن و باهم رفاقت صمیمانه ای دارن. اون ها هم برای خودشون سازمان ها و گروه بندی های مختلف دارن و با اختلافات و مشکلات خاص خودشون دست‌وپنجه نرم می‌کنن و شما می تونید طی شهودات خودتون ببینید که چقدر موجودات سطحی نگر و قدرت طلبی هستن. شما رو با رپتال سرشناسی آشنا می‌کنم به اسم مانتالا. مانتالا یک رپتال مونث با قدرت بالا هست که سن قابل‌توجهی داره. در مراتب سازمانی رپتال ها، حضور زن ها چندان شایع نیست و اغلب شون مذکر هستن. مانتالا موجودیه که در نظر بقیه‌ی رپتالا

منفوره، چون عقاید متفاوتی با اون ها داره و معروفه به یک موجود حیله گر و خیانت کار. رپتال ها بیشتر علاقه به هرج و مرج و جنگ و خونریزی دارن و دوست دارن که انسان‌ها رو به بردگی بگیرن اما مانتالا چندان با انسان‌ها کار نمی کنه و بیشتر موجوداتی مثل اونچه که در فرهنگ ما بهش جن گفته میشه رو به خدمت میگیره. مانتالا نسبت به اغلب رپتال ها موجود پیچیده تر یا باهوش تری به‌حساب میاد اما چنانچه به درونیات و ترس ها و آرزوهاش دسترسی پیدا کنید متوجه میشید که چه ترس های تاسف آوری داره. من‌جمله این‌که همیشه با این ترس زندگی می کنه که مبادا بقیه‌ی رپتال ها دست به یکی کنن و بهش حمله کنن و درنهایت نابودش کنن.

اما آیا یک موجودی که مطابق با قوانین الهی کار می کنه لازمه همچین ترس هایی رو داشته باشه؟ هرگز! چون در

جوامع معنوی، اخلاقیات خاصی وجود داره که از حقوق ما کاملا دفاع می کنه. حتی چنانچه شما طی زندگی زمینی از قدرت‌های متافیزیکی خودتون سو استفاده کنید یا به هر شکلی دوستان و اطرافیان خودتون رو فریب بدید، قطعا روی سطح اعتبار معنوی شما تاثیرگذاره و خوده فدراسیون به کارهای شما رسیدگی می کنه. در مقابل هر فرد دروغ گو یا افرادی که به فدراسیون و موجودات معنوی شایعات بی اساسی رو نسبت میدن، قطعا افشاگری هم صورت میگیره. چه‌بسا یکی از اهداف این کتاب هم انجام افشاگری در مورد رسانه ها و افراد شایعه پراکن در مورد مساله ی صعود و تناسخ و موجودات فضایی هست.

پس قدرت‌های متافیزیکی لزوما نماد معنوی بودن یک فرد نیستن و خطراتی که ما انسان‌ها رو تهدید می کنه هم محدود

به چند نفری که درون این کتاب اسم برده شده نیست. اگر الان به شما گفته بشه که سایت راستمرد داره در کنار آموزه‌های معنویش، الگوهای آلوده ای رو به ناخودآگاه آدم‌ها تزریق می کنه باور می‌کنید؟ البته که نه، چون میبینید که این سایت چقدر کار کرده، چقدر مطالب مفیدی منتشر کرده و چقدر آدم‌ها از فایل های مراقبه ی این سایت جواب گرفتن. شما تا نتونید انرژی ها رو اسکن کنید و میزان آلودگی یک کالبد، یک طرز فکر یا یک کتاب رو درک کنید، نمی تونید انتخاب کنید که چی برای شما خوب هست و چه چیزی قصد آلوده کردن روح شما رو داره. این افراد سو استفاده گر، کتاب ها و سایت ها و کانال های تلگرامی مربوط به علوم روحی و بذرهای ستاره‌ای، به سرعت در حال شیوع پیدا کردن هستن و لزوما اسم بردن ازشون کمک نمی کنه که انسان‌ها در

موردشون آگاهی پیدا کنن، چه‌بسا این اطلاعات باعث افزایش سردرگمی شما بشه. ولی این‌که همگی اسکن کردن یا خوانش انرژی های مختلف رو یاد بگیریم، کمک می کنه تا به سرعت این قارچ های سمی رو شناسایی کنیم و بهشون آلوده نشیم یا به‌محض این‌که احساس کردیم جهت گیری یک رسانه یا فرد عوض شد، فورا بهشون اخطار بدیم یا مسیر خودمون رو ازشون جدا کنیم و با حرف هاشون بازی نخوریم.

.

.

.

عرفان‌ها و فرقه‌های سو استفاده گر، چطور ما رو به سمت خودشون جذب می‌کنن؟

خواب می‌دیدم که عده‌ای از آدم‌ها در محدوده ای از دریا مشغول شنا و وقت گذرونی هستن. اون ها شاد بودن و لباس های شنای زیبایی پوشیده بودن. تونل یا گردابی در بخشی از محدوده ی شنا ایجاد شد. این گرداب، قطر زیادی نداشت و این طور هم نبود که دیگران رو به زور درون خودش ببلعه. حتی می تونم بگم در ظاهر زیبا بود و مثل یک محدوده ی بازی به نظر می رسید که میشه درونش چرخید.

چند نفر از افرادی که مشغول شنا بودن با خوشحالی به سمت این گرداب رفتن و حین فرو رفتن درون این گرداب، با خوشحالی از دوستان شون خداحافظی کردن. در ادامه دیگرانی هم تصمیم گرفتن به سراغ این گرداب برن. برخی افراد، دیگران رو با خودشون همراه می‌کردن و بهشون اطمینان می دادن که این گرداب، وسیله ی امنی برای بازی و

تفریح هست و مقداری درون یک لوله ی سرسره ای حرکت می‌کنیم و بعد وارد محوطه ی تفریحی دیگه ای میشیم. به این ترتیب کم‌کم تمام افرادی که داشتن شنا می‌کردن، با خوشحالی و خنده وارد گرداب شدن. اما وقتی گرداب رو پشت سر میذاشتن و سرسره ها رو طی می‌کردن، درنهایت سر از شهر جدیدی درآوردن. فضا شبیه داستان‌های فانتزی و تراژیک شده بود. انگار که وارد نسخه‌ی متفاوتی از سرزمین عجایب آلیس شده بودن. افرادی که وارد شده بودن روی یک سیستم شبیه سازی شده آپلود شدن. برخی از این افراد که از اول به قصد فریب دادن دیگران وارد عمل شده بودن به شکل واقعی تر خودشون یعنی آناتومی موش های کثیف و فاضلابی برگشتن. دیگران هم به‌اندازه‌ی یک موش، کوچک شدن. در جواب اعتراض این عده هم، صرفا گفته می‌شد که: شما وارد

سرزمین ما شدید و باید از این به بعد برای ما و طبق قوانین ما کار کنید. این یک حقه بود و شما شکست خوردید و حالا مغلوب ما شدید و ما نه تنها ابایی از گفتن این موضوع نداریم بلکه ورود نیروی کار جدید به شهرمون رو جشن می گیریم.

این تصویر، توصیف و داستان جالبی در مورد نحوه‌ی کشیده شدن ما به سمت سبک‌ها و الگوهای زندگی ناسالمی هست که ما رو گرفتار ذهنیت‌های محدود و بسته‌ای می‌کنن. اما نجات پیدا کردن ازشون در ادامه کار ساده‌ای نیست. یک اهرم و تکنیک مهم و قدرتمند برای کشیده شدن آدم‌ها به سمت یک سبک زندگی، استفاده از چهره‌های شاد و راضی و خرسند هست که به نظر میرسه با این سبک زندگی روزگار می گذرونن و ازش نتایج خوبی دیدن. شما در شبکه‌های اجتماعی، افرادی رو میبیند که به نظر میرسه مدام در حال

خوردن غذاهای ناسالم هستن یا مواد مخدر استفاده می‌کنن و این موضوعو سمبل خاص و خیابونی بودن خودشون می دونن، به بازی‌های ویدیویی اعتیاد دارن یا مصرف‌کننده و مبلغ مکمل‌ها و داروها و مواد آرایشی مختلف هستن، درعین‌حال به نظر میرسه از سلامت، شادابی، زیبایی، محبوبیت و ثروت خوبی برخوردار هستن. همه‌ی این بیلبوردهای زیبا کافیه تا عده‌ای از ما جذب الگوها و رفتارها و خواسته‌هایی بشیم که لزوما قابل‌اعتماد نیستن. تمام سبک‌هایی که در شبکه‌های اجتماعی مورد تبلیغ قرار می گیرن رو زیر سوال نمی‌برم، صرفا صحبت در مورد این هست که معیارهای ما برای درک این‌که چه چیزی خوب هست و چه چیزی مضر، به‌اندازه‌ی کافی بهینه نیست. درک این‌که یک سبک زندگی برای ما مناسب هست یا خیر، بعد از این‌که درگیرش شدیم و بهای

زیادی برای این تبدیل‌شدن پرداخت کردیم می تونه بخش زیادی از انرژی و وقت ما رو هدر بده. حال موقتا خوبی که حین مصرف یک ماده‌ی توهم‌زا یا همسو شدن با آموزه‌های یک فرقه؛ درون فرد ایجاد میشه، معیار خوبی برای استفاده از این ابزارها و سبک‌ها نیست. آموزه‌های معنوی اصولا برای این نیستن که بیماری‌های ما رو شفا بدن یا باعث شن موانع ازدواج و فرزند آوری ما حل بشه. آموزه‌های معنوی برای این نیست که بتونیم طلا و اسکناس‌های بیشتری به دست بیاریم. آموزه‌های معنوی برای درک اونچه که فراتر از زندگی و خواسته‌های روزمره‌ی ماست شکل‌گرفته. یک فرد معنوی واقعی میفهمه که علت بیماری یا تنها بودنش چی هست و در ابتدا درک می کنه که تمام این شرایط علت‌هایی داشته که تلاش برای شناخت شون فرد رو به درجات عمیق‌تری از

خودشناسی می رسونه. حتی شاید بعد از شناخت علت موضوع، فرد دیگه نخواد از اون بیماری یا تنهایی خارج بشه یا آرزوی رسیدن به ثروت کلان رو کنار بذاره. چون فرد به این نتیجه می رسه که رسیدن به همین درک و شناخت براش کافیه و رضایت قلبیش فراهم میشه. وقتی ما به مرتبه‌ای از درماندگی و حسرت می‌رسیم که حاضریم به هر فرد و فرقه و عرفانی متوسل بشیم تا مانع ازدواج یا بیماری خودمون یا عزیزانمون برطرف بشه، یعنی این‌که هنوز درس درون این موقعیت‌ها رو درک نکردیم و معیار مناسبی هم برای پیدا کردن راه‌حل مشکل نداریم و چه‌بسا راه‌حلی که از طرف عرفان‌ها و فرقه‌های ناسالم دریافت می‌کنیم، در ادامه گره‌های بیشتری رو در مسیر رشد و تکامل ما قرار بده.

بخش زیادی از محبوبیت عرفان حلقه به خاطر گزارشات افراد در مورد شفای جسمی یا روانی هست وگرنه بسیاری از افراد به سمت این عرفان گرایش پیدا نمی‌کردن. اهرم دیگه ی این عرفان، سیستم سلسله مراتبی هست که افراد پیرو این عرفان رو رده‌بندی میکنه. جوامع ما به کمک آموزه‌های رقابتی، از ما موجوداتی معتاد به سیستم‌های هرمی، اسم‌ورسم‌ها و لذت بردن از الگوهای "زیردست و ارباب" ساختن. در این حالت فردی که از تجربه و قدرت اجرایی بیشتری برخورداره، لزوما یک شخص که در خدمت تعالی خودش و دیگران هست به‌حساب نمیاد، بلکه خودبه‌خود مجموعه‌ی عظیمی از فرصت‌ها و روش‌های فخرفروشی و دروغ‌گویی و سو استفاده از دیگران رو تجربه می کنه که مطمئن هست اغلب مردم جامعه هم عاشق چنین فرصت‌هایی

هستن و به‌محض فراهم شدن موقعیت، از این فرصت‌ها استفاده می‌کنن. متاسفانه ما آدم‌ها متوجه نیستیم که در طولانی‌مدت، اعتیاد به چرخه‌های رقابتی و هرمی، چطور جوامع ما رو به سمت ضعف و نابودی می بره.

عرفان و فرقه‌های هرمی هم به همین ترتیب عمل می‌کنن تا کم‌کم راه تکامل روحی رو برای ما سد کنن و باعث شن که به حدی دچار سردرگمی و تحت هجوم آرای گمراه‌کننده و ضدونقیض قرار بگیریم، که به‌کل از درک متافیزیک و روح دست بکشیم و اصلا اهمیتی ندیم که چه مسائلی ورای اونچه که به‌طور روزمره و با چشم‌های فیزیکی مشغول دیدن شون هستیم، در حال رخ دادنه.

.

.

.

مواجهه با آقای محمدعلی طاهری

زمانی که برای اولین بار مشغول مطالعه‌ی آثار آقای طاهری بودم؛ خواب دیدم که در قالب یک دانشجو به یک دانشگاه وسیع رفتم که امکانات قابل‌توجهی هم داشت. اون ها ساختمون های متعددی رو برای تحصیل و اقامت دانشجویان فراهم کرده بودن و ظاهر این ساختمون ها نشون دهنده‌ی سرمایه‌گذاری قابل‌توجهی بود که صورت گرفته.

درون اون مجتمع یا شهرک؛ اتاقی رو اجاره کردم تا بتونم مثل بقیه‌ی دانشجوها؛ وقتی‌که از کلاس‌ها فارغ میشم، جایی برای استراحت داشته باشم. درودیوار این خوابگاه‌ها گرچه زیبا و شیک بود اما به‌طور مداوم حشرات و موجودات مزاحم ریزی رو می‌دیدم که از راه‌های مختلف سعی داشتن وارد اتاق‌ها بشن و آلودگی ایجاد کنن و کشتن مداوم این جونور ها من‌جمله سوسک و انواع هزارپا و عنکبوت، دردسرهای خودش رو داشت. درون اون خوابگاه، متوجه شدم که افرادی

اجیر شدن که به‌طور نسبتا نامحسوس؛ افراد ساکن رو زیر نظر بگیرن و اگر فردی رو دیدن که فعالیت غیرعادی داره یا با قوانین خوابگاه می جنگه یا به نحوی به‌جای تاثیر پذیرفتن از تعالیم دانشگاه، مشغول کشیدن نقشه‌های دیگه است موضوع رو اطلاع بدن.

یکی از مهارت‌هایی که در این دانشگاه تدریس می‌شد، مهارت نوشتن و تولید محتوا یا صحبت کردن به شیوه‌ای کاریزماتیک بود و از ما انتظار داشتن که حتما بعد از خروج از دانشگاه، به نفع این آموزه‌ها تولید محتوا کنیم و عقاید خودمون رو نشر بدیم. همچنین امکانات و نرم‌افزارهای خاصی رو در اختیار ما میذاشتن که کار تولید محتوا رو برای ما تا حدی راحت‌تر می‌کرد اما هدف از واگذاری این امکانات این بود که بتونن نحوه‌ی فعالیت و میزان فعالیت ما رو زیر نظر بگیرن و هر مطلبی که از طریق گجت هامون منتشر می‌کنیم به کامپیوتر اصلی دانشگاه اطلاع داده بشه. اگر فردی کم‌کاری می‌کرد یا مطالبی برخلاف آموزه‌های دانشگاه منتشر می‌کرد متخلف

شناخته می‌شد و با توجه به نوع تخلف اش، باهاش مکاتبه انجام میدادن و برخوردهایی صورت می‌گرفت.

درون کلاس‌ها و صفحات مجازی این دانشگاه می‌دیدم که دارن در مورد برخی افراد ستاره‌ای که عملکرد خوبی هم دارن شایعه‌پراکنی می‌کنن و ظاهرا به برخی افراد علاقه ای ندارن یا باهاشون راه دشمنی رو در پیش گرفتن. برخی از افراد این دانشگاه، به من انتقاد می‌کردن که چرا مطالب خاصی در انتقاد به دیگران نمی نویسم و منم بهانه تراشی می‌کردم و سعی می‌کردم بیشتر بیننده ی اتفاقات مختلف باشم و با قوانین و آموزه‌های این دانشگاه آشنا بشم. روز پایان ترم از راه رسید. به نوبت از شهرک خارج می شدیم اما قبل از رفتن یک ملاقات با آقای طاهری رخ داد. ایشون پشت میز نشسته بود و پرونده ی من رو مثل بقیه‌ی دانشجوهای تازه واردش بررسی می‌کرد. توضیح داد که اطرافیان و خانواده ی تو اسکن شدن. برخی از اون ها دارای اختلالات و بیماری‌هایی هستن و ما برای درمان شون و محافظت از خودت، راهکار هایی رو

ارائه میدیم و تو باید واسطه بشی برای رسیدن این درمان ها به خونواده ات.

توجه کنید که این خواب یه تصویر سمبلیکه و انرژی ها و فرآیند ها شکل نمادین گرفتن. به‌طور مثال آقای طاهری در واقعیت یه شهرک دانشگاهی و خوابگاه تاسیس نکرده و این دانشگاه و شهرک نماد فضای فکری ای هست که بعد از ملحق شدن به عرفان حلقه تجربه می‌کنیم.

خب ایشون شروع کرد به زیر و رو کردن چمدون من و به لباس ها و وسایلم کاغذ ها و موادی رو وصل می‌کرد که ادعا میکرد خاصیت درمانی دارن اما وقتی بهشون دقت می‌کردی متوجه میشدی که چقدر آلوده هستن. مثلا می‌دیدم که خون های لخته شده و مرده ای رو کم‌کم از شیشه ای بیرون می کشید و به کاغذ ها یا دستمال هایی می مالید و به لباس ها منگنه می‌کرد و توصیه می‌کرد که این لباس ها باید پوشیده بشن. روی کاغذ ها چیزهای نسبتا ناخوانایی می نوشت. یا یادم هست که قاشق چوبی کوچکی رو داد و گفت که: از خواهرت بخواه با این قاشق غذا بخوره تا درمان بشه.

اما حس خوبی به اون قاشق نداشتم و وقتی به هاله و بافتش نگاه می‌کردی، یک سری حشرات موذی قابل دیدن بود. از کیفم گیاهی رو بیرون آوردم که به نظر میرسید یه میوه ی درشته اما در واقع درونش یک فضای خالی ایجاد کرده بودم تا اشیای مشکوکی مثل این قاشق رو دور از وسایل مهم ام نگه دارم و آلودگیشون رو به نحوی کپسوله کنم.

دقایق آخر منگنه زدن ها و توصیه های پزشکی آقای طاهری داشت سپری می‌شد و من با خودم میگفتم: چقدر عجیبه که ایشون متوجه نیست من قصد دارم اطلاعات درون این دانشکده رو لو بدم و راجب انرژی منفی و دروغ هاشون صحبت کنم. اگر حساسیت خوبی نسبت به انرژی داشت قاعدتا باید تا الان میفهمید که چه نیتی دارم و حداقل کمی احتیاط می‌کرد.

آقای طاهری واقعا متوجه نمیشد و در عالم خواب هم دیدم که کمی ناخوش احوال هستن و با رغبت کمی و بنابر وظیفه به فرایند نسخه پیچیدن و منگنه زدن لخته های خون ادامه میداد.

اما مردی اونجا بود که به مراتب سرحال تر و جوان تر از آقای طاهری بود و چهره ی با نفوذ و نسبتا خنثی داشت. این آقا به نحوی هم کارهای آقای طاهری رو زیر نظر داشت و هم از ایشون مراقبت می‌کرد. یه موبایل یا بی سیم داشت که به‌طور تقریبا مداوم در تماس با افراد مختلف نگه اش میداشت. ناگهان این گوشی زنگ خورد و دیدم که بعد از چند ثانیه صحبت برگشت و با اخم به من نگاه کرد. این آقا فورا به طرفم اومد و منو روی یک صندلی پرت کرد و درگیری بین ما شروع شد. با یک کارد سعی کرد مجددا بهم حمله کنه و بعد از کمی درگیری، فرار کردم و از دستشون راحت شدم.

عرفانی که آقای طاهری پایه گذاری کرده هرچند یک عرفان یا فرقه ی درجه ی یک نیست اما به خاطر این‌که کارهای زیادی برای حفظ اعتبارش صورت گرفته، و ایشون راجب مسائل متنوعی صحبت کرده و نوشته، نمیشه دست کم اش گرفت و با یک مطلب کوتاه باهاشون وارد مباحثه شد. این کتاب هم در مورد عرفان حلقه و ایرادات اش نیست و چنانچه فرصتی پیش بیاد و لازم باشه، در آینده و طی کتابی مرتبط

درباره ی عرفان حلقه صحبت میشه. گرچه یکی از نقطه ضعف های آقای طاهری این هست که از افرادی که باهاشون مخالف باشن اصلا خوششون نمیاد. اما ممکنه یه روز متوجه بشن که بحث های علمی یا مباحث عرفان و اخلاق می تونن در فضای دوستانه تری حل و فصل بشن و کسی مجبور نیست در این دنیا نقش قربانی رو بازی کنه و این قربانی بودن رو بهانه ای قرار بده برای فریب دادن یا ظلم کردن به خودش و دیگران.

آزمون های متنوعی پیش روی همه‌ی ما هست که می تونه طی هر دوره ای، از ما آدم‌های کاملا متفاوتی بسازه. شاید یک روز هم من انسان بیمار یا ظالمی بشم و نیاز داشته باشم که فردی با من صحبت کنه و با کلام قاطع و حساب شده، برام توضیح بده که اشتباه کارم چی هست و چطور می تونم رویه ی خودم رو تغییر بدم.

.

.

.

ما به عنوان یک بذر ستاره‌ای باید چیکار کنیم؟

در این مورد خیلی علاقه دارم که شما رو با چند نفر از موفق ترین و جالب ترین ستاره‌ای هایی که سابقا به این سیاره اومدن و حالا به عنوان اساتید نوری یا استاد راهنما در ابعاد بالا مشغول فعالیت هستن آشنا کنم. نیکولا تسلا یکی از کم حاشیه ترین و موفق ترین ستاره‌ای هایی هست که تا بحال به سیاره‌ی زمین اومده. برای این‌که بفهمید یک بذر ستاره‌ای می تونه چه ویژگی هایی داشته باشه یا چطور روی دنیای اطرافش تاثیر بذاره، به نحوه‌ی زندگی و کارکردن تسلا توجه کنید. این آقا نه تبلیغ فرقه‌های مخفی رو کرد نه سرسپرده ی عرفان خاصی شد. صومعه نشین هم نشد. سرخودشو هم نتراشید. با

عود و شمع و کریستال هم اتاق خودشو تزئین نمی‌کرد. (البته من اتاق تسلا رو ندیدم ولی خب به چهره اش نمیاد از شمع و عود بهره برده باشه)

نیکولا تسلا روی یک موضوع، تمرکز زیادی داشت. اون دوست داشت دنیای اطراف خودشو تغییر بده و به رشد و پیشرفت جامعه کمک کنه. تسلا سعی داشت با نیروی عشق کار کنه. من و شما هم اگر یاد بگیریم که با نیروی عشق کار کنیم می تونیم با سربلندی، زندگی فعلی خودمون رو به سرانجام برسونیم و اصطلاحا با روی سفید به سمت خدا و قلمرو های بالاتر هستی برگردیم.

از جمله ستاره‌ای های موفق و معروف که میانگین حضورشون در سیاره‌ی زمین مثبت بوده میشه به پیکاسو، زیگموند فروید و یونگ اشاره کرد. بذرهای ستاره‌ای، علایق، استعداد ها و

اهداف و ماموریت های متنوعی دارن و می تونن در حوزه ها و عرصه های مختلف حضور پیدا کنن. البته یک ویژگی این چند نفری که نام بردم شهرت زیادشون هست، طیف زیادی از ستاره‌ای ها ممکنه کار مفید زیادی هم انجام داده باشن ولی لزوما شهرتی کسب نکرده باشن یا خوش شون نیاد که به دنبال شهرت برن. می خوام بگم که شهرت شاخصه ی یک بذر ستاره‌ای موفق نیست.

خب حالا بیاید یکم راجب افرادی که برای تاریکی کار می‌کنن صحبت کنیم. افرادی که تصمیم می گیرن به نفع ضلع تاریک کار کنن یک سری انسان مثل من و شما هستن، اونا حتی ممکنه بذر ستاره‌ای یا روح کهن باشن ولی از هدف خودشون رو برگردونده باشن و بخوان که برای تاریکی کار کنن.

به قول گاندولف، شخصیت جذاب داستان ارباب حلقه ها: در مورد قضاوت کردن عجول نباشید.

قضاوت کردن خصلت بدی نیست و ما برای تصمیم گیری به این کار نیاز داریم ولی بهتره که مهارت های مربوط به قضاوت کردن رو یاد بگیریم و این کار رو صبورانه تر انجام بدیم تا مبادا با تصمیمات اشتباه خودمون یا انرژی هایی که ساطع می‌کنیم، به خودمون یا دیگران آسیب بزنیم.

در مورد افرادی که برای ضلع تاریک کار می‌کنن هم نمیشه یک قضاوت کلی انجام داد. هر کدوم از این افراد، انگیزه های مختلفی دارن. زندگی متفاوتی رو پشت سر گذاشتن و در معرض آزمون های مختلفی قرار گرفتن. تاریکی به سراغ نقطه ضعف هاشون رفته و داره از این نقطه ضعف ها سو استفاده می کنه.

وقتی یک نفر برای تاریکی کار می کنه لزوما به این معنی نیست که قراره تا همیشه این سیره و روش رو دنبال کنه. پس به‌جای فرار ازشون یا تلاش برای نابود کردن شون، بهتره یاد بگیریم که در مقابل آسیب هایی که می تونن به بار بیارن از خودمون محافظت کنیم. این جادوگر ها و غیب گوهایی که اگر اینستاگرام رو تکون بدی، یه کیسه ازشون میریزه بیرون، میشه گفت پایین رده ترین و بیچاره ترین افرادی هستن که دارن به نفع تاریکی کار می‌کنن.

برخی از شما مواجهه های هولناک و ناراحت کننده ای با این افراد، در عالم خواب و بیداری داشتید یا ممکنه ترس و وحشت زیادی از جادوگرها و جن و موکل درونتون شکل‌گرفته باشه. این افراد از ترس ها و نقطه ضعف های ما سو استفاده می‌کنن و چنانچه حرف هاشون رو باور نکنید و به

سراغشون نرید، حملات و کارهایی که انجام میدن تاثیری روی زندگی شما نخواهد گذاشت. انرژی این افراد به تنهایی خیلی کمه و نمی تونن چندان طبق میل و خواسته ی خودشون کار کنن. این افراد تحت کنترل موجودات تاریک هستن و این موجودات برخلاف راهنمایان معنوی، اصلا اخلاق و رفتار جالبی ندارن و بسیار این افراد رو تنبیه و تحقیر می‌کنن. هیچ وقت ادعا ها و خط و نشون کشیدن های یک جادوگر یا رمال رو باور نکنید، چون پشت این تقلا ها، یک سری داستان‌های تاریک و ترس های بی شمار وجود داره که ذهن و روان این افراد رو درگیر کرده.

خیلی دوست دارم که شما رو با برخی از این افراد و تجربه ی مواجهه باهاشون آشنا کنم. به راحتی متوجه میشید که این افراد چه انگیزه ها و سرگذشت های متفاوتی دارن و تا چه

اندازه ترحم برانگیزن. فعلا بیاید راجب افراد مهم تری فکر کنیم و به قضاوت بپردازیم.

یکی از تاریک ترین و جنایت کار ترین افراد تاریخ که فکر می‌کنم باهاش آشنایی قابل‌توجهی دارید، هیتلر هست. هیتلر به تنهایی یک فرد فوق العاده نابغه و منحصر به فرد نبود. افراد نابغه و با استعداد زیادی درون جامعه وجود دارن. هیتلر صرفا در جایگاهی قرار گرفت که می تونست تصمیمات تاثیرگذار تر و مهم تری رو بیان کنه. ما آدم‌ها با تصمیمات و کارهایی که انجام میدیم، به‌تدریج باعث قرار گرفتن فردی مثل هیتلر در موضع قدرت میشیم. چه موجودات تاریک چه موجودات معنوی که خارج از قلمرو و بعد ما زندگی می‌کنن، تاثیرات غیر مستقیمی روی زندگی ما دارن.

ما با انتخاب هایی که به‌تدریج انجام میدیم انتخاب می‌کنیم که از چه انرژی هایی تاثیر بپذیریم. وقتی فردی مثل هیتلر به قدرت می رسه به این معناست که اغلب مردم خواستن که همچین شخصی به قدرت برسه و نتایج حاصل از تصمیماتش رخ بده. همین الان به شبکه‌های اجتماعی برید و ببینید که مردم چقدر دارن بذر نفرت و خشم رو می کارن. چقدر برای کارهایی که انرژی منفی دارن تبلیغ میشه و آدم‌ها چقدر بداخلاق و غیر قابل‌اعتماد هستن. پس تعجب نداره که تاریخ ما پر از شخصیت هایی مثل هیتلر و استالین و ناپلئون بناپارت شده که با تصمیمات خودشون خون تعداد زیادی از انسان‌ها رو روی زمین ریختن و موجودات تاریک رو با این انرژی های منفی تغذیه کردن.

پس از فکر چند تا جادوگر و رمال سطح پایین که با نوشتن ورد روی کاغذ و کشتن مار و گربه و حرف های صد من یه غاز دنبال کاسبی هستن بیاید بیرون و متوجه انرژی ها و افراد و موقعیت‌هایی باشید که حقیقتا دارن مهم ترین مهره های بازی خیر و شر رو حرکت میدن.

بسیاری که از انسان‌هایی که برای ضلع تاریک کار می‌کنن اطلاع ندارن که در سطوح غیر مادی چه اتفاقاتی در حال رخ دادنه و حتی ممکنه کاملا به این مسائل بی اعتقاد باشن اما در ارتباط با ضلع تاریک، مهم ترین کلمه ای که میشه بهش اشاره کرد آنوناکی ها هستن. این موجودات از قرن ها پیش و به شیوه های مختلف تلاش کردن که سرنوشت سیاره‌ی ما رو تحت کنترل بگیرن و جنگ و خونریزی های زیادی رو به بار بیارن. قضاوت ها و کتاب‌های مختلفی در مورد این موجودات

نوشته‌شده که توصیه می‌کنم با صبر و حوصله در موردشون مطالعه کنید و اطلاعات به دست بیارید. شناخت این موجودات کمک می کنه که آگاهانه تر تصمیم بگیرید و از روی جهالت به نفع این موجودات کار نکنید.

طی فصل های پیش روی این کتاب مجددا راجب آنوناکی ها صحبت میشه.

.

.

.

روش‌های ارتباطی با ابعاد بالا

برخی از شما قادرید که با راهنمایان روحی خودتون تله پاتی کنید و پیام هایی رو رد و بدل کنید. در این مورد امکان اشتباه و فریب خوردن هم میتونه باشه چون موجودات منفی

قادر به تقلید صدا یا جا زدن خودشون در قالب موجودات معنوی هستن. به‌طور مثال کرایون یه رپتال هست که با جازدن خودش به عنوان موجودی معنوی، سهم زیادی از رسانه های مربوط به بذرهای ستاره‌ای رو اشغال کرده و واقعا هم موفق بوده.

به هرترتیب حتی اگر قادر به تله پاتی نباشید، خواب‌ها در دسترس ما هستن و شما می تونید به کمک مراقبه و کار کردن با چاکرا ها، خواب‌های شفاف تری ببینید. ولی لزوما هیچ راه سر راست و ساده‌ای برای درک دروغ از حقیقت وجود نداره و شما هر بار که با فرد یا مخاطب جدیدی رو به رو میشید، از این بابت دچار چالش هم خواهید شد. ما با مطالعه و درک انرژی و احساساتی که از ذهن و حرف دیگران ساطع میشه قادریم که ذات و فلسفه ی این مطالب رو درک کنیم. این درک کردن به ما اجازه میده که گول حرف دیگران رو نخوریم و اجازه ندیم که کسی از ما سو استفاده کنه. دروغ و فریب میتونه در هر جایی ظاهر بشه. فکر نکنید که مثلا اینجا از دست آنوناکی ها خلاص بشیم و رپتایل ها رو بیرون کنیم

کار تمومه. یا مثلا تناسخ زمینی ما تموم بشه و به ابعاد بالا بریم همه‌ی چالش ها تمومه... نه اصلا!

حتی درون خوده فدراسیون هم کم نیستن شاگرد های حقه باز و طمع کاری که با اومدن شون به سطح زمین، میشه با چند تا اسکناس خریدشون. به این دل نبندید که برای فدراسیون یا مخلوقات خاصی کار میکنید. این انگیزه ها دیر یا زود ضعف خودشون رو نشون میدن. حتی اگر شما بدون هیچ کارمای منفی درون این کیهان سفر کنید، باز ممکنه موجوداتی پیدا شن که بدون دلیل خاصی، گوشت و پوست و استخون شما رو تکه تکه کنن و روح شما رو به بازی بگیرن. اما پس برای چی به مبارزه ادامه میدیم؟ عشق خودش به تنهایی علته.

وقتی برای عشق و آزادی تلاش کنی، مردن بهتر از برده شدنه. به علاوه اگر موجودی با درک معنوی هم باشید، این مبارزه، تضمین کننده ی اعتبار شما پیش خداوند هست. توی دنیایی که بسیاری از موجودات، در خفا یا علنا از خدا نفرت دارن و باهاش دشمنی میکنن، زندگی کردن برای خدا کار

ساده‌ای نیست. اما وقتی به قوانین پر قدرت الهی فکر کنیم و بی نیازی ای که از شناخت خدا به دست میاد رو لمس کنیم، دیگه هیچ موجود حقیری نمی تونه با تحریک احساسات، شرارت یا پول و وعده های پر زرق و برق، ما رو به بردگی بگیره.

.

.

.

چطور در مورد به آگاهی رسوندن دیگران اقدام کنیم؟

گاهی اوقات پیش میاد که افرادی به سراغ شما میان و از شما در مورد بیداری و معنویت سوال می‌کنن یا از طریق دریافت ها و شهودات و خواب‌های خودتون متوجه میشید که لازمه به سراغ فردی برید و باهاش در مورد بیداری ذهنی صحبت

کنید. این افرادی که به سمت شون راهنمایی میشید ممکنه در ابتدا هیچ آشنایی خاصی با شما و افکارتون نداشته باشن یا ممکنه از دوستان دور شما باشن. ممکنه افرادی به شدت ناباور و بی‌تفاوت باشن و این ناراحتی به سراغ شما بیاد که: چرا من باید به سراغ این فرد برم و باهاش در مورد لموریا و آتلانتیس و موجودات فضایی و ابعاد دیگه ی هستی و خدا و معنویت صحبت کنم؟

شما می تونید به روش‌های مختلفی در مورد رسوندن پیغام و صحبت با دوستان تون در مورد این مسائل اقدام کنید. ممکنه شما فردی باشید که حالات روحی و روانی دیگران رو به خوبی درک می کنه و از این طریق بتونید تاثیر خوبی ایجاد کنید. ممکنه فردی باشید که ادبیات نوشتاری خوبی داره و با بیان

تجربه ی معنوی یا خواب خودتون برای فرد مذکور، تاثیر عمیقی روی روحش بگذارید.

اما ترس یا ناراحتی‌هایی که گاهی اوقات از مواجهه با دیگران و صحبت باهاشون در مورد بیداری ذهنی ایجاد میشه طبیعیه. واکنش دیگران می تونه به حرف ها و صحبت های شما متفاوت باشه. بهتره بدونید که هدف از هدایت شما به سمت این اشخاص و واسطه قرار دادن شما برای ارسال پیام، لزوما به این معنی نیست که اون شخص قراره به‌محض شنیدن پیغام شما به سراغ پاکسازی چاکراهاش بره و با راهنمایان روحیش معاشرت کنه. اغلب اوقات ممکنه با آدم‌هایی رو به رو بشید که بسیار بدبینن و از شنیدن این حرف ها فراری میشن. سکوت می‌کنن یا یک جور واکنش دفاعی نشون میدن. به هر صورت پیغام شما به قلمرو خودآگاه این افراد راه پیدا کرده و

این موضوع مثل تکه ای از یک پازل بزرگ میشه. تکه های دیگه ی پازل می تونن به‌تدریج و از طریق چیزی که اصطلاحا همزمانی نام گرفته تکمیل بشه. مثل زمان هایی که فرد به‌طور ناگهانی با مطالبی در مورد بذرهای ستاره‌ای رو به رو میشه. یا خواب‌هایی که به‌تدریج می بینه. یا افرادی که در آینده باهاش در مورد این موضوع صحبت می‌کنن. به این ترتیب فرد مذکور کم‌کم اطلاعات بیشتر و کامل تری در مورد بذرهای ستاره‌ای به دست میاره و حتی ممکنه مثل خودتون تبدیل بشه به فردی که واسطه قرار میگیره برای کمک به آگاهی و بیداری دیگران.

اغلب اوقات شما می دونید که با چه موضوعی سر صحبت رو باز کنید و پیغام خودتون رو به طرف مقابل برسونید. به‌طور مثال ممکنه خوابی که در موردش دیدید رو عینا تعریف کنید.

گرچه مردم جوامع سطح زمین هنوز آگاهی اندکی نسبت به نحوه های مختلف تفسیر خواب دارن اما این به معنی بی ارزش بودن خواب‌ها در نظرشون نیست. خواب‌ها هنوز برای بسیاری از ما آدم‌ها اسرارآمیز و جالب توجه هستن و زمانی که شما با حوصله و با ادبیاتی زیبا، خواب معنوی یا حاوی پیغام رو برای دوستان خودتون تعریف کنید، مطمئنا توجه اون ها رو جلب خواهید کرد و حتی اگر برخی از اون ها واکنش خاصی نشون ندن، ممکنه بعدا بار ها به گزارش شما فکر کنن.

تلاشی که شما برای ارسال پیغام انجام می‌دید هم سود بخشه. این یک دین یا مد جدید نیست که تبلیغ اش به لحاظ عرف و اخلاقیات منفی باشه. خیلی از شما ممکنه امام ها یا افراد مذهبی رو درون خواب‌هاتون ملاقات کرده باشید. بذر

ستاره‌ای بودن اصلا به این معنی نیست که باید دین و عقاید مذهبی خودتون رو کنار بذارید. شیوه های عبادت اگر با نیت خالص یعنی با هدف وصل به معنویت صورت بگیرن می تونن انرژی مثبت زیادی رو ایجاد کنن. شما می تونید صحت این موضوع رو با چک کردن هاله‌ی افرادی که اهل نماز خوندن هستن درک کنید.

چنانچه به عادت ها و نحوه‌ی زندگی افرادی که به بیداری ذهنی رسیدن هم توجه کنید، ظاهر زندگی این افراد تفاوت خاصی با دیگران نداره. مهم ترین عادت ما اینه که مراقبه انجام میدیم که خب مراقبه به لحاظ عرفی شاید مورد تمسخر قرار بگیره ولی چیز بدی نیست و حتی افرادی که به مبحث بذرهای ستاره‌ای و تمدن های ساکن سیارات دیگه اعتقاد ندارن هم ممکنه انجام اش بدن. در واقع حتی افرادی که

کارهای غیر قانونی انجام میدن یا قصد دارن از انرژی شون برای مقاصد منفی استفاده کنن هم ممکنه برای متعادل کردن انرژی بدن و افزایش قدرت ذهنی، مراقبه و یوگا انجام بدن.

ماساژ درمانی یا طب سوزنی هنوز هم از تفریحات مورد علاقه ی اشراف هست.

چنانچه ایده ای ندارید که چطور برخی افراد رو در مورد مباحث مربوط به بیداری ذهنی آگاه کنید، می تونید از کنجکاوی شون در مورد خواب‌های معنوی یا تجربه تون از مراقبه صحبت کنید. از صحبت در مورد اطلاعات و مطالعات خودتون ترس نداشته باشید، گرچه مطمئنا خط قرمز هایی دارید و ممکنه خوده برتر شما یا راهنمایان روحی، شما رو از گفتن برخی از اسرارتون منع کرده باشن، اما در مورد اطلاعات مفیدی مثل تکنیک های مراقبه، خواب‌های معنوی، ملاقات با

فرشتگان، نحوه‌ی پاکسازی سیستم انرژیکی و مواجهه با اساتید معنوی و سیارات دیگه، با قاطعیت پیش برید.

.

.

.

درباره ی مردم زیر زمین و اینکه چرا اونجان

خب شما بهتر از من میدونید که در حال حاضر ادعا میشه که یه سری شهر های زیر زمینی وجود داره که توی کتاب ها و منابع مختلف هم بهش اشاره شده. ممکنه در جریان خواب‌ها و شهودات خودتون هم بار ها به این شهر ها سفر کرده باشید و تصاویری رو دیده باشید. در اینجا قصد داریم کمی راجب این ایده که چرا مردمانی که به لحاظ علمی پیشرفت کردن، زیر زمین رو برای زندگی انتخاب میکنن صحبت کنیم. جواب تقریبا واضحه: امنیت

نکته ای که دوست دارم پیش از هر چیز بهش اشاره کنم اینه که در زیر سطح این سیاره، فقط مردمان معنوی زندگی نمیکنن. فضای خیلی زیادی برای شهرسازی وجود داره و در حال حاضر، شهر هایی متعلق به آتلانتیسی هایی که مخالف با قوانین و قواعد فدراسیون هستن هم زنده هستن و روابط بسیار فراگیری با افراد تاثیرگذار سطح زمین میتونن داشته باشن.

طبیعتا مثل همپیاله ای های آنوناکی خودشون، نه تنها طمع به تصاحب این سیاره و سو استفاده از اونها بستن بلکه شاید بدشون نیاد که بتونن چند تا سیاره‌ی دیگه رو اشغال کنن. برای موجودات شرور، ایده ی بدی نیست. فکر نکنید چون یک فرد معنوی نیست، دیگه دلیل و انگیزه ای برای زندگی و ماجراجویی نداره. اتفاقا ذهن یک موجود شرور میتونه بی اندازه طمع کار هم باشه. تجربه مال همه‌ی افرادی هست که علاقه دارن زنده بمونن و از نیروی حیاتی روحشون استفاده کنن. اگر بخواید با شرارت مبارزه کنید ناگزیر هستید که بتونید درست مثل یک فرد شرور فکر کنید. ولی مثل اون

موجود رفتار نکنید. کار دشواریه اما امتحانات زندگی، ما رو در معرض همچین چالش‌هایی قرار میده. موجوداتی که به شکل مهار ناپذیری به شرارت میپردازن اصولا نباید آگاهی بالایی نسبت به فلسفه ی عملشون داشته باشن چون اگر ذات این اعمال رو درک میکردن، هرگز انجام اش نمیدادن. چون شاید در یک بازه ی زمانی سبب افزایش قدرت شون بشه اما انسان رو به حال بسیار بدی دچار میکنه و اون رو از احساسات سطح بالا و مثبت و شدید، دور نگه میداره. همچنین بر ضد بقای فردی و جمعی انسان‌هاست که بخوان رفتارهایی شرارت آمیز رو در پیش بگیرن.

اما شرارت اصولا یک انرژی صفر و یک نیست، این میل به شکل‌های مختلفی به سراغ ما میاد و هر یک از ما به شکل‌های متفاوتی بهش دچار میشیم. الان آتلانتیسی هایی که زیر سطح زمین زندگی میکنن به حدی از علم و دانش رسیدن که قادرن شهر های خودشون رو از تهدیدات بسیاری حفظ کنن و در تعامل خوبی با رپتال ها هم زندگی کنن. ما نمیدونیم که بقای این شهر ها تا چه زمان ادامه داره و مثلا

الان درگیر چه چالش‌هایی هستن. نکته اینجاست که زیر زمین زندگی کردن هرچند یه ایده ی قوی و سطح بالا برای ایمن نگه داشتن شهره اما لزوما کار افراد معنوی نیست.

یادم میاد که اولین بار در کتاب‌های امی کودک کهشکانی در این باره خوندم. در این کتاب گفته شد بود که هر چه موجودات یه سیاره معنوی‌تر شن، و بیشتر به درون خودشون سفر کنن و عمیق تر به ذات شون نگاه کنن، سطوح درونی تر سیاره رو برای زندگی انتخاب میکنن. در مورد دوستان آتلانتیسی ما شاید بشه گفت اینها افرادی با دانش و درک بسیار بالا از روان دارن و آگاهی بسیار خوبی از ساز و کار ذهن دارن، ولی لزوما هماهنگ با نیروهای معنوی، زندگی نمیکنن و دشمنی مرغوبی هم با امثال من و شما دارن.

موجوداتی که در زیر زمین شهرسازی کردن و زندگی میکنن، صرفا علم و قدرت انجام این کار رو دارن و این موضوع حقیقتا هم خوب جواب داده و تونسته از امنیت شون حسابی محافظت کنه. تنها تصویری که از شهر آتلانتیسی های مخالف فدراسیون به یاد میارم تصویری هست که طی اون، اشکال

مثلثی شکلی درون آسمون شب ظاهر شد. این تصاویر رو در عالم خواب میدیدم و تحت تاثیر هیچ قرص و گیاه و ماده‌ی توهم‌زایی هم نبودم و از این محصولات استفاده نمیکنم. هیچ وقت.

در عالم خواب دیدم که به واسطه ی یکی از این شکل‌های درون آسمون، پورتالی باز شد. من مضطرب شدم و علاقه ی خاصی نداشتم که به درونش کشیده بشم. اما چند تا از دوستان ستاره‌ایم که ذات و شخصیت شون برام چندان آشنا نبود، منو برخلاف میل باطنیم به درون این پورتال کشوندن. شهری که بهش وارد شدیم درست زیر محدوده ای هست که مردم زمین اونو به اسم مثلث برمودا میشناسن. برای من یک شهر با تم آبی روشن و بافت پیشرفته بود که البته فضایی نظامی داشت. افرادی با لباس های نظامی تیره در تمام قسمت های شهر دیده میشدن و سعی میکردن تمام عبور و مرور ها رو زیر نظر داشته باشن. به عنوان یک روح، برای ما کار دشواری نیست که هاله هایی مخفی درس کنیم. در عالم خواب هم سعی کردم خودم رو مخفی کنم. دیدم که دوستانم

در این باره تلاشی نمی‌کنن و با خودم گفتم شاید حضور ذهن یا انرژی کافی برای ساخت حفاظ مخفی ندارن.

دستشون رو گرفتم و براشون حفاظی درست کردم و کمک شون کردم که معلق بشن و بتونیم با سرعت پرواز کنیم. اما هر جا که می رفتیم، اون افراد نظامی ما رو میدیدن و سعی میکردن ما رو به دام بندازن. شما خودتون میتونید حدس بزنید که دوستان من خیانت کار بودن و اصلا قصد مخفی کردن خودشون رو نداشتن. به هر صور خروج از اون شهر کار دشواری نبود و کاری برای انجام دادن نداشتم. اما قطعا به‌صورت فیزیکی نمی تونیم به سراغ این شهر ها بریم. حتی سفر روحی ما هم لزوما فایده ی چندان زیادی نداره. هرچقدر هم اطلاعات بگیریم و منتشر کنیم، مثلا چند نفر می تونن باور کنن؟ و حالا به فرض باور کردن، چه کاری از دستمون بر میاد که بر علیه موجودات شروری که دارن جوامع ما رو کنترل می‌کنن انجام بدیم؟ کارهای اندکی از دستمون ساخته است و برای انجام همین کارهای اندک هم باید آمادگی روانی بالایی داشته باشیم. چون موجودات منفی به شیوه های

مختلف به سراغمون میان و سعی میکنن ذهن ما رو به بازی بگیرن. هر کدوم از ما بهایی داریم. بسیاری از آدم‌ها رو به راحتی و ارزون تر از اونچه که فکرشو میکنید میشه خرید و به بردگی گرفت. کافیه امتحان کنید.

آتلانتیسی های شرور یا رپتال ها که سهله، حتی من و شما هم می تونیم برای خودمون آدم‌هایی رو بخریم و به بردگی بگیریم و این اصلا کار سختی نیست.

چیز بیشتری در مورد فلسفه ی شهر های زیر زمینی به ذهنم نمیرسه. صرفا لازم بود تاکید کنم که زندگی درون زمین به معنی معنوی بودن نیست. جا داره یاد کنم از نویسنده ای که کتاباش در مورد آتلانتیس و مثلث برمودا شهرت زیادی داره و شما به راحتی میتونید لینک دانلود کتابای ایشون رو به زبان فارسی هم پیدا کنید. یعنی آقای چارلز برلیتز.

ایشون هم یکی از نوابغ آتلانتیسیه که در تناسخ زمینی خودش بسیار فعال بوده و به کمک هم پیاله ای هاش به

شهرت و اعتبار قابل‌توجهی رسید، ولی به عمد مطالبی رو تحریف کرده و من و شما رو احمق فرض کرده.

.

.

.

کانال یانور

یکی از سورس های فعال در زمینه ی بیداری و بذرهای ستاره‌ای کانال یانور هست. این خیلی نگاه سطحی نگرانه ایه اگر ما یک قضاوت ثابت و ایستا در مورد رسانه ها داشته باشیم. اکثر شما افرادی هستید که قصد دارید با افکار و ذهنیت‌های غلط درون جامعه مبارزه کنید و بهتره که به سادگی از کنار رسانه ها نگذرید یا در واقع اون ها رو به چشم عوامل بی اهمیت و بی آزار یا مطلقا قابل‌اعتماد نگاه نکنید.

رسانه ها معمولا به‌صورت گروهی مدیریت میشن و طی بازه های زمانی مختلف، افراد مختلفی درون محیط این رسانه ها رفت و آمد می‌کنن. کانال یانور هم یک رسانه است و صرفا رسانه ی شخصی خانومی به اسم رویا نیست. رویا زرین از افرادیه که روح یک پلیدین رو درون خودش داره. شما ممکنه حین مراقبه یا فرآیند رویابینی حتی خاطراتی از مواجهه تون با این خانوم یا بقیه‌ی افرادی که این روز ها به عنوان کارگر نور مشغول فعالیت هستن رو ببینید. این‌که یک فرد متعلق به سیارات و سطوح بالای هستی باشه به این معنی نیست که طی زندگی زمینیش دچار اشتباه نمیشه.

برای همینه که بهتون توصیه می‌کنم اگر با اعضای کانال یانور یا بقیه‌ی افرادی که در زمینه ی معنویت فعالیت دارن به مشکل خوردید، راه خشونت، کینه و دشمنی رو در پیش

نگیرید. درسته، برخی از این افراد با انرژی های سیاه کار می‌کنن یا خواسته و ناخواسته دارن از افرادی که بهشون اعتماد کردن سو استفاده می‌کنن. اما همه‌ی ما در مسیر رشد و تکامل هستیم و توهین و ایجاد مزاحمت، راه‌حل رفع این مشکلات نیست. همون طور که این افراد مشغول صحبت هستن، شما هم می تونید صحبت کنید، کار کنید و نظرات خودتون رو در معرض قضاوت قرار بدید.

حساسیت‌برانگیز ترین فعالیت های کانال یانور از زمانی شروع شد که فردی رو رونمایی کرد که الان شما به اسم پدر می شناسیدش. کلمه هایی مثل مهر مسیح، نور مسیح، خانه ی پدری و غیره، بعد از رونمایی از این آقا درون رسانه ی یانور رواج پیدا کرد و شروع کردن به فروش دوره ها و پکیج های مختلف. هر جا که دیدید فردی داره با این قبیل مسائل معنوی

تجارت انجام میده مطمئن باشید محتوایی که به شما عرضه میشه کمک خاصی به اعتلای روح شما نمی کنه. چنانچه به شخصیت پدر که کانال یانور معرفی کرده توجه کنید، در ابتدا می بینید که فردی سبزه رو با محاسن سیاه و پر پشته و با لطافت و آرامش صحبت می کنه. وقتی شما به یک گورو، استاد یا درمانگر اعتماد می‌کنید و در مورد مباحث انرژیکی ارتباط روحی و فکری برقرار می‌کنید، عملا بهش اجازه می دید که هرچقدر که علاقه داره و توانشو داره به سیستم انرژیکی شما دستبرد بزنه و محدودیت هایی ایجاد کنه که جلوی افزایش ارتعاش شما رو می گیره.

از شما می خوام که قلبا بخواید با راهنمایان روحی یا همون استادای نوری یا فرشتگان ارتباط بگیرید و ازشون بخواید که در مورد این مسائل، حقیقت رو به شما نشون بدن. من به

عنوان نویسنده ی این مطلب، هویت غیر قابل احرازی دارم و عملا غیر قابل‌اعتمادم، اما ذات خدا و فرشتگان خدشه ناپذیر هستن و احتمالا پیش از این هم دریافت ها و شهودات خاصی از طریق این موجودات لطیف و معنوی داشتید. از این فکر که ما هنوز به اون درجه از معنویت نرسیدیم که از نیرو های خیر الهی کمک بخوایم بیرون بیاید. خدا و نیروهای خیر الهی برای همه هستن. فارغ از این‌که در چه مرحله ای هستید، چه دینی دارید و چند وقت هست که مراقبه انجام می‌دید.

متاسفانه ما چون درون سیاره ای با ذهنیت‌های اشتباه و جبرآلود زندگی کردیم، فکر می‌کنیم که برای رسیدن به تجارب خوب، لازمه برای مدت طولانی مثل یک موجود پست و زیر دست کار کنیم تا بتونیم بالاخره به مرحله ی مذکور

برسیم. افرادی مثل پدر یا مسیح قلابی کانال یانور هم دارن با ایجاد همچین فضایی از آب گل آلود ماهی می گیرن.

تجربه ی من از مواجهه با مدیران کانال یانور در سطح انرژیکی تجربه ی خوش آیندی نیست. و این ماجرا رو با هدف باورپذیر بودن این صحبت ها بیان نمی‌کنم. اما می تونه بابی باشه برای کنجکاوی بیشتر شما در مورد دیدن ذات رسانه ها و افرادی که باهاشون سر و کار دارید. اولین مواجهه ام برمیگرده به یک سال و چند ماه پیش یعنی اواخر سال ۲۰۱۹. مشغول مراقبه با یکی از فایل های مراقبه ای بودم که توسط شخص رویا زرین ضبط شده بود. یعنی این مراقبه ی هدایت شده با صدای خوده رویا زرین بود.

خب من این مراقبه رو انجام دادم و به خواب رفتم. طی این خواب دیدم که با تعدادی از دوستان لمورم، به پورتال

خورشیدی و سفینه ای که رویا و برخی از دوستانش حضور داشتن تله پورت کردیم. ما لمورین ها ساکن بعد پنجم و شبکه ی آگارتا هستیم و همون طور که پلیدین ها بیشتر در بالای جو زمین در حال رصد زمین و مراقبت ازش هستن، ما در محدوده ی زیر زمین، رسانه ها و مردم و جوامع سطح زمین رو رصد می‌کنیم و به نوبه ی خودمون سعی می‌کنیم اطلاعات و انرژی هایی رو با افراد آگاه تبادل کنیم.

اون روز هم برای انجام ماموریتی به پورتال خورشیدی رفتیم. رویا زرین از نژاد پلیدین ها، ذاتا یک خبرنگار یا مجری بود و فن بیان خوبی داشت. درست مثل زندگی فعلیش که گرایش به همین کارها داره و استعداد خوبی در صحبت کردن و تحت تاثیر قرار دادن مخاطبین اش داره. اون رسانه ی پورتال خورشیدی هم چیزی مثل یک رادیو بود که اطلاعات و داده

ها رو به کمک شهودات، خواب‌ها و ضمیر ناخودآگاه، برای مردم معنوی سطح زمین ارسال می‌کرد. اون روز وظیفه ی من این بود که گزارشی در مورد وضعیت انرژیکی سطح زمین و اتفاقاتی که در حال رخ دادن هست ارائه بدم. وضعیت حقیقتا بحرانی و تاسف آور بود. خیلی از آدم‌ها داشتن ناآگاهانه انرژی های منفی رو تولید یا جذب می‌کردن و اطلاع نداشتن که پشت پرده، چه جنگ های انرژیکی ای در حال رخ دادنه. اگر مردم در مورد این مسائل آگاه نمیشدن و ارتعاش خودشون رو تغییر نمی دادن، جنگ های ما در سطوح انرژیکی دیگه، مثل یک چرخه ی بی پایان می‌شد. چون آدم‌ها دوباره تحت تاثیر غلبه ی ترس و ناآگاهی، انرژی های منفی رو فرا می خوندن و بستر رو برای رشد و قدرت گرفتن این انرژی ها فراهم می‌کردن. اون رسانه ی پورتال خورشیدی

و شیوه های ارتباطی مشابهش، تنها راه ارتباطی قوی ما با مردم معنوی سطح زمین بود، چون موجودات ابعاد دیگه، اجازه ی دخالت مستقیم در جوامع سطح زمین رو ندارن، و خیلی وقت نیست که این حوزه ی ارتباطی وسیع تر شده و افراد معنوی زیادی قادرن به‌طور مستقیم چنل شن و با اساتید معنوی به‌طور مستقیم صحبت کنن.

خب برگردیم به استدیوی پلیدین ها و رویا زرین. روی یک صندلی، کنار رویا نشستم. خورشید و پهنه ی بنفش و پاک آسمون قابل دیدن بود. رویا مشغول صحبت بود و مردم زمین رو خطاب قرار می داد. همین لحن آروم و فانتزی و بنفش الانش رو داشت. یکی از جمله هاش رو به خوبی یادمه که گفت: وقتی گفته میشه نور برای مردم زمین فرستاده میشه

یعنی این نور برای همه است و همه می تونن از این داده ها و اطلاعات استفاده کنن و دریافت کننده باشن.

بعدش نوبت به صحبت کردن من رسید. خیلی مختصر صحبت کردم و هشدار دادم که عادت ها و ذهنیت‌های اشتباهی که باعث افت سطح ارتعاش میشه رو لازمه که کنار بذاریم. هشدار من خلاصه و موکد به توصیه های اصلی بود. علاقه نداشتم فضا رو گل و بلبل و رمانتیک و صورتی توصیف کنم. چون وضعیت واقعا بحرانی بود و لازم بود که رک و پوست کنده به آدم‌ها بگیم که تاریکی چقدر به ما نزدیک هست و درگیر جنگ حساسی هستیم.

صحبت ام رو تموم کردم و منتظر موندم که فایل رو ارسال کنن. اما رویا زرین بر حسب طبع لطیفی که داشت، دوست داشت که کمی فضای فانتزی و صورتی به پیغام بدم و آواز

اثیری بخونم. تردید داشتم که خواسته اش رو انجام بدم. رویا فکر کرد این کار رو انجام نمیدم چون چاکرای گلوی من مشکل داره و به لحاظ روحی و روانی بهم ریخته هستم. یادم هست که دستش رو روی گونه ام گذاشت و تلاش کرد که برام انرژی تقویت چاکرای گلو بفرسته. از این کارش چندان خوشم نیومد. آمادگی آواز خوندن داشتم اما واقعا نمی خواستم انجام اش بدم. صورتم رو عقب کشیدم و تاکید کردم که وضعیت اضطراری هست، لطفا زود تر فایل رو برای مردم زمین بفرستید.

چند دقیقه بعد یک ققنوس داشت درون آسمون پرواز می‌کرد و می دونستیم که این ققنوس داره فایل اون برنامه رو برای مردم زمین می بره.

شما بهتر از من می دونید که رسالت یک رسانه ی خبری اینه که با مخاطبین خودش صادق باشه و حقیقت رو بهشون بگه. وضعیتی که ما مردم زمین چه در سطح انرژیکی چه در سطح فیزیکی مشغول تجربه اش هستیم، جعبه ی کیک خامه ای صورتی و بنفش با تزئین پروانه و توت فرنگی نیست. در حال حاضر هم داریم دوره‌ی مهمی رو پشت سر می ذاریم و لازمه خودمون رو برای اتفاقات جدید آماده کنیم.

این گزارش اولین مواجهه ام با مسئولین و دست اندر کاران کانال یانور بود. گرچه این داستان ریشه در دوره های پیشین زندگی ما داشت.

زمان گذشت و متوجه شدم که کانال یانور داره برای دوره ای از کلاس‌های صعود و زندگی در بعد پنجم تبلیغ می کنه و بابت این کلاس‌ها از دیگران مبلغی رو دریافت می کنه. تصور

کنید اساتید معنوی ما در ابعاد بالا چه شکلی میشن وقتی ببینن دوستان و هم کیشان سابق شون به زمین اومدن و بعد از این همه تعلیمات معنوی، دارن از مردم برای کلاس‌های اینچنینی پول می گیرن. منظورم اساتید و موجودات معنوی ای هست که دارن شبانه روز برای کمک به رشد و تکامل ما کار می‌کنن.

همون زمان بود که کانال یانور از چشمم افتاد و دیگه از محتوای این کانال دور شدم و دیگه اهمیتی به اخباری که از طریق این رسانه پخش می‌شد ندادم. اما زمانی که با دوستانم صحبت می‌کردم متوجه شدم که اون ها هم دارن نسبت به شیوه‌ی کار این کانال و سیاست های جدیدش واکنش نشون میدن و انتقاد می‌کنن یا دو دلی ها و شک و تردید هایی براشون پیش اومده. برای من این موضوع قابل هضم بود چون

چیزی که این روز ها زیاده، فرقه و عرفان‌های نوظهور و کانال ها و چهره‌های مختلفی هست که دنبال مرید جمع کردن و کسب منفعت هستن. در مقابل ادعا های عجیب یا ضدونقیض برخی از این فرقه‌ها، کانال یانور یه موجودیت خیلی سطح پایین و بی اهمیته.

یک روز یکی از دوستانم در مورد این گفت که کانال یانور داره ادعا می کنه که مسیح برگشته و تبلیغ دوره های جدید می کنه و فضای این رسانه حسابی تغییر کرده. اون لحظه اصلا از خودم نپرسیدم این فردی که ادعا می کنه روح مسیح درونش هلول کرده کیه؟ همین الان چرخی درون اینستاگرام بزنید، افراد زیادی رو می بینید که ادعا دارن روح افراد معنوی یا پیامبر و اماما باهاشون در ارتباطن یا نیمه ی روحی این افراد هستن. واقعا دلیلی نداره با این آدم‌های شارلاتان یا اغلب

ناآگاه که نمی دونن دارن توسط چه موجوداتی بازی می خورن وقت تلف کرد و با بحث کردن باهاشون انرژی رو هدر داد. مخصوصا این‌که برخی از این افراد کاملا آگاهن که دارن دروغ میگن و آگاهانه قصد دارن که از ساده لوحی دیگران سو استفاده کنن.

زمان گذشت و مجددا ایمیلی از طرف یکی از بذرهای ستاره‌ای که به‌طور اتفاقی یکی از مطالب وبلاگم رو خونده بود دریافت کردم. من طی اون روز ها درگیر پروژه های شخصیم بودم و قصد نداشتم که معاشرت جدیدی ایجاد کنم. اون روز اما، حین انجام پروژه ام حس کردم که باید با این فرد صحبت کنم و این‌که طی چنین بازه ی زمانی ایمیل ارسال کرده خواست اساتید راهنما بوده و لازمه تا جای ممکن به سوالاتش جواب بدم.

ایشون مثل خیلی از افرادی که تا حالا باهاشون رو به رو شدم سوال داشت در مورد این‌که چطور با چاکراهاش کار کنه و سیستم انرژیکیش رو از انرژی های منفی و انسداد ها پاک کنه. چون اغلب افرادی که تصمیم می گیرن تحول معنوی درون زندگی شون ایجاد کنن یا آرامش درونی ثابت تری به دست بیارن، به سمت کار کردن با چاکراها و پاکسازی سیستم انرژیکی هدایت میشن. از همین باب هم افراد و سایت ها و کانال های زیادی سعی دارن کسب درآمد کنن و شما رو دعوت به خرید یک سری پکیج ها، سنگ، مانترا یا جزوه های خاص کنن. این‌که بابت یک خدمت پول پرداخت کنید لزوما به این معنی نیست که اون خدمت خاص قابل‌اعتماده. ما ایرانی ها یک ضرب المثل تباه داریم که میگه: هرچقدر پول بدی آش می خوری. که واقعا در بازار، همچین ضرب المثلی اصلا

صدق نمی کنه. همون طور که عقل سالم هم در بدن سالم نیست و خیلی ضرب المثل های رایج اما اشتباه دیگه...

خیلی ها رو دیدم که می پرسن: کدوم یکی از فایل ها و روش‌های پاکسازی چاکرا قابل‌اعتماد تره و آیا این روش ها خطرناک نیست؟ شما ناگزیر هستید که خودتون چنان حساسیتی به انرژی پیدا کنید که بتونید به راحتی فایل های آلوده رو از فایل هایی که سالم و بی خطر هستن تشخیص بدید. از این‌که ناخواسته در معرض انرژی ها یا تلقینات منفی قرار بگیرید نترسید، شما هر زمان که بخواید می تونید از فرشتگان و راهنمایان معنوی کمک بخواید تا خودشون شخصا در مورد پاکسازی سیستم انرژیکی شما اقدام کنن. برای این منظور صرفا کافیه همسویی خودتون با انرژی های خیر الهی رو حین مراقبه اعلام کنید. آزادی ذهنی شما حین مراقبه یا

خواب کمک می کنه تا انرژی های مثبت به راحتی درون سیستم انرژیکی شما به جریان در بیان و فرایند پاکسازی، ترمیم و شارژ سیستم انرژیکی رو انجام بدن.

حین صحبت با این دوست جدید که با اسم مستعار پروانه به شما معرفیش می‌کنم، متوجه شدم که در مورد کانال یانور سوال داره و دچار شک و شبهه های بی‌شماری شده. چند تا از جمله هاشو که به یاد میارم در مورد این بود که این افراد دارن یک سری پکیج ها یا دوره هایی رو می فروشن، آیا مراقبه هایی که معرفی می‌کنن قابل‌اعتماده؟

پروانه می گفت که یک بار با یکی از فایل های مراقبه ی همین فرد معروف به پدر، مراقبه انجام داده و حین خلسه و خواب، خودش رو درون اتاق تاریکی دیده که پاها و دستاش با زنجیر بسته شده و احساس می کنه که قدرت تکلم و حرکت رو از

دست داده. اون جا رو پر از مجسمه های بودایی با هاله‌ی تیره و تاریک دیده و صداهایی که بهش می خندیدن و میگفتن: از اینجا راه فراری نداری.

پروانه میگفت که: قصد داشتم به کمک همین فرد معروف به پدر و آموزه‌هاش در مورد پاکسازی سیستم انرژیکیم اقدام کنم اما با تمام وجودم احساس می‌کردم که این کار غلطه و برای من خطراتی به دنبال داره.

پروانه ویدیو هایی منصوب به همین پدر رو فرستاد و برای اولین بار، حقیقتا خواستم که ببینم درون هاله‌ی انرژیکی این فرد چه خبره و داره با چه هدفی آموزه‌های خودش رو ترویج میده.

فردی که کانال یانور در حال تبلیغ و معرفی کردن اش هست هرچند یک فرد معنوی نیست اما از قدرت‌های خاصی

برخورداره که اغلب خلاصه شده در چاکرای چشم سوم اش.
این فقط دیدگاه من نیست، چنانچه کتاب‌های دونا ادن و لیندا گودمن و امثالهم که از انرژی درمانگر ها و نویسنده های بنام در این زمینه هستن رو مطالعه کنید، متوجه میشید که بار ها هشدار میدن در مورد افرادی که چشم سوم و قدرت‌های ذهنی قابل‌توجهی دارن اما نوعی فروپاشی روانی بین چاکراهای اصلی این افراد، بخصوص در ارتباط با چاکرای قلب وجود داره و این موضوع باعث شده که از قدرت‌های خودشون در مسیر خودخواهی و نفس استفاده کنن.

مثل این میمونه که گروهی از مردم درون یک کشور شروع کنن به جنگ و آشوب و بخوان که حکومت خودمختاری رو برای خودشون دست و پا کنن. وقتی‌که یک فرد تصمیم می گیره از انرژی و قدرت خودش سو استفاده کنه، لازمه ارتباط

این قدرت‌ها با بقیه‌ی ارکان وجود رو از بین ببره. ما در فرهنگ عمومی از این کلیت که ما رو در مورد کیفیت اخلاق، اعمال و رفتار مون به چالش میکشه با عنوان وجدان یاد می‌کنیم. افرادی که تصمیم می گیرن از قدرت خودشون در مسیر های آلوده و تاریک استفاده کنن ممکنه در خواب ببینن که دست به قتل اعضای خونواده ی خودشون زدن. خانواده در خواب‌های ما اغلب نمادی از همون کهن الگوهاست که تعریف کننده ی مهم ترین ارکان روان ما هستن و باعث میشن که به شکل سالمی با دنیای اطراف خودمون تعامل کنیم. کشتن این ارکان راه‌حل نهایی نیست بلکه هدف از زندگی اینه که یاد بگیریم تناقضات روانی خودمون رو بشناسیم و حل و فصل کنیم و هر بخش از شخصیت مون که نامتعادل هست یا رفتارهایی از روی جهالت داره رو تعلیم

بدیم. از این طریق می تونید متوجه بشید و درک کنید که آدم‌هایی که آگاهانه و به میل خودشون به سمت تاریکی میرن، چه انگیزه ها و سرگذشتی داشتن.

بسیاری از این افراد، افراد عجول و بی صبر و طاقتی هستن که دوست دارن هر چه سریعتر پله های ترقی رو طی کنن و چیزهایی که در حال حاضر به لحاظ مادی ندارن رو به دست بیارن. برخی از این افراد به شدت رقابتی و حسود هستن. رقابت طلبی و حسادت ممکنه درون هر یک از ما وجود داشته باشه و ضمیر ما باهاش نا آشنا نیست. اما برخی از ما قادر به کنترل این احساسات منفی نیستیم و مغلوب شون میشیم و از خودمون موجوداتی بی رحم و خشن می سازیم.

فردی که کانال یانور به عنوان پدر معرفی کرده هم نمونه ای از این اشخاصه. دومین مواجهه ام با گردانندگان کانال یانور، طی

همون روز های ابتدایی آشنایی با پروانه رخ داد. اون روز مطلبی نوشتم در مورد این‌که چطور میشه حساسیت انرژیکی لازم برای دیدن هاله‌ی انرژیکی افراد رو به دست آورد و در مورد این گفتم که معنویت و خداشناسی ابزاری برای کاسبی و معامله و بت سازی نیست و اشاره کردم به کانال یانور و امثالش که دارن هیزم به آتیش این کاسبی های ناسالم می ریزن. من فرد فعالی درون شبکه‌های اجتماعی نیستم و رسانه و تریبون خاصی ندارم و مطالبی که درون وبلاگم هم می نویسم چندان مطالعه نمیشه و بازخورد دریافت نمی کنه اما ظاهرا حتی این فعالیت کوچک من به طبع پدر یانور و دوستانش خوش نیومد.

اون روز بعد از انجام مراقبه ی روزانه ام خواب می‌دیدم که این پدر یانوری با حیله و نیرنگ وارد منزل شخصی من شده و

تمام افراد خونواده مو فریب داده. از این‌که این آدم رو درون محیط خونه می‌دیدم حسابی تعجب کرده بودم. ظاهرا مدتی در غفلت و بی‌خبری به سر برده بودم و این آقا هم طی همون بازه ی زمانی بذر حیله ی خودشو کاشته. خانواده ام تحت تاثیرش قرار گرفته بودن و دوستش داشتن.

حین این خواب می دونستم که این فرد تمام اعضای خونواده ی خودشو کشته و دستور قتل تعداد زیادی از انسان‌های بی گناه رو صادر کرده (استعاره از آسیب هایی که به ارکان روان خودش و دیگران زده) همچنین می‌دیدم که به کمک یک بی سیم، به‌طور مداوم با دوستان بدطینت و سیاه خودش در ارتباطه و اون ها رو در جریان اتفاقات مختلف قرار میده و در مقابل، اطلاعات زیادی هم دریافت می کنه.

گوشه ای از اتاقم مشغول صحبت کردن با خواهرم بودم. بهش گفتم که: آروم صحبت کن، نمی خوام این مرد صدامونو بشنوه. همچنین بهش گفتم: چرا این مرد رو به خونه راه دادید؟ اون خیلی خطرناکه!

خواهرم در ابتدا از وعده و وعید ها و رفتارهای خوب این مرد گفت، مثلا این‌که مشقامو برام می نویسه و قول داده ما رو ببره پارک و خرید.

همین لحظه بود که این مرد، سرزده جلوی در اتاق ظاهر شد. سعی می‌کرد لبخندو روی صورتش حفظ کنه. سعی داشت وارد اتاق بشه ولی متوجه یک سری لایه های انرژیکی و سیستم دفاعی شد که توسط موجودات معنوی ایجاد شدن. پس راهش رو کشید و رفت.

مجددا مدتی گذشت. مطلب جدیدی در مورد یانور و افراد مشابهش نوشته بودم و از طریق وبلاگم منتشر کرده بودم و مشغول درج این مطالب پراکنده درون یه مطلب طولانی تر یا یه کتاب بودم. همون شب ها بود که مجددا خواب دیدم درون یک شهر هستم. به نظر می رسید دانشجو بودم. عادت من این بود که آخر هفته ها یکم خرت و پرتامو جمع کنم و سریعا برگردم خونه.

درون اون شهر مردی بود که ذات سیاهی داشت و ادعا کرده بود که یک فرد مقدسه. زیر دستاش هم چند زن بودن. این مرد که همین کاراکتر پدر کانال یانور بود، مشغول انجام کار تحقیقاتی بود و در عالم خواب هم خودشو به عنوان یک پدر جا زده بود.

این افراد عادت داشتن مراسمی رو، به رو صورت روزانه اجرا کنن. مریدانشون رو جمع می‌کردن و از همه شون می خواستن به کمک انرژی شون یه تخم مرغ رو بشکنن. و در ادامه، از چند تا از این تخم مرغا نمونه می‌گرفتن و جمع می‌کردن.

تو ذهن این مرد می خوندم که میگه: اینها ژن خوبی دارن، باید کلی تحقیق و مطالعه روشون انجام داد.

هر بار برای خروج از اون شهر و رفتن به اون خونه لازم بود منم یه تخم مرغ بشکنم. همیشه سریع و با تمرکز کمی این کار رو انجام می دادم و می رفتم و انرژی زیادی به درون تخم مرغ نمی رفت. این بود که این آقا، توجه اش به تخم مرغ من جلب نمیشد و برش نمی داشت.

تا اون زمان هنوز متوجه ذات و ماهیت این افراد نشده بودم اما چندان خوشم هم ازشون نمی اومد و دوست نداشتم جلوشون خودی نشون بدم. اما یک روز گفتم بیام درست و با تمرکز توی این مراسم شرکت کنم و ببینم داستان چیه. یهو تخم مرغم انرژی زیادی گرفت، و این تمرکز من باعث شد تخم مرغ بپزه و حتی از برخی جهات بسوزه.

من می‌دیدم که تخم بعضی از افراد حاضر در مراسم هم گاها تا حدی می پزه و این در نظر پدر و همکارش رویا زرین، خوش یمن بود و نمونه اش یا همون تخم مرغ رو بر میدارن و درون ظرف های آزمایشگاهی می ریزن تا ببرن و مطالعه کنن. اما نمی دونم چرا رویا از دیدن تخم مرغ من که نه تنها پخته بود بلکه کمی هم سوخته بود اصلا خوشحال نشد. رویا عصبانی

شد. مثل ناظم مدرسه ای که با بدخلقی، یک دانش آموز رو مواخذه می کنه گفت: این چیه؟

من نمی دونستم چه خبره فقط دیدم که در ادامه، من و یه نفر دیگه رو کنار کشیدن. کاراکتر پدر هم عصبانی بود و داشت با رویا پچ پچ می‌کرد.

متوجه شدم که پدر داره میگه: الان زوده برای این‌که لو بریم، این دختر به نظر میرسه که می تونه اطلاعات ببره، این چرا اینجاست؟ چرا تا الان متوجه اش نشدیم؟

در عالم خواب می دونستم که قصد زندانی کردن یا کشتنمو دارن، خیلی ترسیدم، نمی دونستم باید چیکار کنم. مخصوصا این‌که ناگهان پرونده ای رو بین کاغذ هاشون دیدم که عکس یک مرد با پوست سبزه و موهای مشکی رو نشون می داد. این مرد هم ظاهرا توسط این ها دستگیر شده بود و بهش آسیب

های زیادی زده بودن. توی این عکس اون یک جنازه بود که چشم نداشت.

چشمامو بستم و با خودم گفتم: خدایا چیکار کنم؟

یه فهرست درون ذهنم دیدم از ده ها ستاره‌ای جوان که سابقا به این اردوگاه یا شهر اومده بودن و مثل من گرفتار شدن و گیر افتادن. (به‌طور سمبلیک میشه گفت که نماد فریب خوردن و تحت تاثیر آموزه‌های غلط این افراد قرار گرفتن هست. یا این‌که به این افراد حمله ی انرژیکی صورت گرفته و مورد آزار و اذیت انرژیکی قرار گرفتن.)

حس کردم استادای نوری دارن میگن که: دستپاچه نشو، ما تو رو رها نکردیم، اگه اونجایی دلیلی داره و می تونی مفید باشی.

وقتی به حرف استادا اعتماد کردم، انگار یه لایه ی حفاظتی برام ایجاد شد. یهو کاراکتر پدر از من فاصله گرفت و این احساس درونش ایجاد شد که من پپه تر از اون هستم که بتونم خطرناک باشم. پس ولم کردن که برم. البته قبل از رفتن، کوله پشتی و چمدونمو هم چک کردن.

هفته ی بعد که به اون شهر برگشتم، تا تونستم از اون منطقه و کارهایی که مشغول انجامش بودن اطلاعات جمع کردم. دوربین کار گذاشتم، عکس گرفتم، به محیط‌های مختلف رفتم و وضعیت رو از نزدیک دیدم. زمینای اطراف خوابگاه پرشده بود از حیوونایی که با توله هاشون به طرز عجیبی مرده بودن. زمین داشت خشک می‌شد. من همه‌ی این مدت به چیزایی شک کرده بودم اما فکر می‌کردم این اتفاقات طبیعی هست، نه این‌که به فعالیت های این افراد ربط داشته باشه. (اگر

به‌صورت سمبلیک به این بخش از خواب نگاه کنیم، حیوونات نماد غرایز درونی ما آدم‌ها هستن، غرایز در حالت عادی نه مثبت هستن و نه منفی و ما در مسیر رشد و تکامل، در حال یاد گرفتن نحوه‌ی کنترل و تربیت صحیح غرایز مون هستیم. اما مرگ و بیماری حیوانات اغلب نماد خوبی نیست و به این معنیه که این وجوه روان ما در حال آسیب دیدن هستن. یکی از ویژگی های معلمین معنوی دروغین و سو استفاده گر این هست که باعث میشن این بخش از روان ما که یک قدرت مهم و کلیدی هست آسیب ببینه یا سرکوب بشه. چون معلمین حیله گر، آموزه‌ها و روش‌های غلطی رو برای رسیدن به خودشناسی و بهره گیری از قدرت‌های درونی ترویج میدن.)

اون هفته، کیف و چمدونم پره دوربین و مموری و وسایل مربوط بهش بود و با این هدف داشتم از شهر خارج میشدم که

برم این اطلاعات رو منتشر کنم و می دونستم به‌احتمال زیاد، با افشای این اطلاعات دیگه نیازی نیست به اون منطقه یا شهر برگردم. قصد داشتم کتاب یا مقاله ای هم در موردشون بنویسم. به یاد میارم که قبل از خروج از شهر، پرواز کنان رفتم بالای سر این شخصیت پدر و گفتم: فرض کن من و تو هر دو شیاد و تبهکار باشیم، بهتره وقتی با دشمنامون رو به رو میشیم خونسرد باشیم و وانمود کنیم که توان جنگیدن داریم. حتی اگه خواستیم یه نقاش شارلاتان باشیم یا حس کردیم که شطرنجو قراره ببازیم و قصد کردیم که درونش تقلب کنیم، خونسردی خیلی مهمه مگه نه آقا؟

کاراکتر پدر پوزخندی زد و گفت: آره.

تمام این خواب یک سری تصویر نمادین بود از یک وضعیت و تعامل که بیشتر جنبه ی انرژیکی داره. شما هیچ وقت نمی

بینید که اینطور افراد بیان مثلا برای شما مزاحمت های فیزیکی ایجاد کنن. معمولا حملات این افراد به‌صورت حملات غیر فیزیکی هست. مخصوصا خیلی سعی دارن که درون مخالفین شون، میل به خودکشی رو ایجاد کنن. ارسال انرژی منفی کار کم دردسر تر و پر سود تریه. برای همینه که تاکید می‌کنم با اساتید معنوی و فرشتگان و نیرو های خیر الهی معاشرت کنید و بخواید که این موجودات سطح بالا و معنوی شما رو تعلیم بدن. اکثر شما درون خانواده های دیندار و با آموزه‌های مذهبی بزرگ شدید و خودتون هم دارای عقاید دینی هستید. در دین رسمی کشور ما هم گفته شده که دست خدا بالای همه‌ی دست هاست و فرشتگان و اولیای خدا بهترین راهنمایان ما هستن. حتی اگر به این مسائل اعتقادی ندارید دست کم برای سلامت روحی و روانی خودتون ارزش

قائل باشید و اجازه ندید یک سری عرفان کاذب و آدم‌های نوکیسه به اسم معنویت از شما به لحاظ مادی و انرژیکی سو استفاده کنن.

.

.

.

فعلا بیاید راجب موضوع مهم تری صحبت کنیم که به عنوان یک بذر ستاره‌ای ممکنه باهاش رو به رو بشید و سوالات زیادی برای شما پیش بیاد.

تناسخ بذرهای ستاره‌ای

این موضوع به‌اندازه ای مهم هست که در کتابچه ای که چند ماه پیش باهمین اسم منتشر شد در موردش توضیحاتی دادم

اما این کتابچه به زبان کتابی یا رسمی بود و فکر می‌کنم برای همین بهتره یکبار دیگه توضیح بدم که تناسخ چی هست و وقتی میگن فلانی با یک نفر تناسخ زده به چه معنیه.

این آقای پدر که کانال یانور در حال تبلیغ اش هست در واقع یک نمونه ی تقلبی از تناسخ زدن با یک روح به‌حساب میاد. کالبد ما محل زندگی روح و آگاهی ماست. روحی که هویت ما رو شکل میده و طی زندگی‌های مختلف از کالبدی به کالبد دیگه سفر کرده تا به کالبد فعلی رسیده و همچنان در حال کسب تجربه است. حالا مفهومی هست به اسم خوده برتر که ممکنه برای شما این سوال پیش بیاد پس این خوده برتر کیه و چیکاره است؟ کتابا و صاحب نظرای زیادی راجب این موضوع صحبت کردن، چنانچه توضیحی که اینجا ارائه میشه براتون قانع کننده یا جالب نیست، توصیه می‌کنم از کتاب‌های

تخصصی تر برای درک این موضوع استفاده کنید یا طی مراقبه از خوده برتر یا فرشتگان بخواید که به شما در مورد ماهیت و چیستی این موضوع توضیح بدن.

توصیفی که می تونم ارائه بدم اینه که خوده برتر جلوه ی الهی ماست و منشا وصل ما به قوانین و حکمت ازلی. برای همینه که همه‌ی ما انسان‌ها حق زندگی و تکامل پیدا کردن داریم. این فرصتی هست که در اختیار ما قرار داده شده و میل خودمون هست که از این فرصت استفاده کنیم یا خیر. حوزه ی آگاهی ما، هرچقدر که در فرکانس های پایین تری زندگی کنیم، محدود تر میشه. بسیاری از ما در حال زندگی هستیم اما حس وصل به معنویت ما محدوده. برخی افراد هم که راه کینه و طمع رو در پیش گرفتن، به‌طور آگاهانه این حس وصل رو محدود یا مسدود کردن. خوده برتر به شما کمک می کنه تا

از حوزه ی محدود خودآگاه فراتر برید. درون مسیری قرار بگیرید که خداوند برای شما می پسنده و باعث میشه در هماهنگی با تک تک موجودات هستی زندگی کنید.

پس هر چه شما معنوی‌تر و پاک تر زندگی کنید به روح خودتون نزدیک تر هستید و این حس وصل درون شما قدرتمند تر خواهد شد. پس خوده برتر، میزبان، مهمان، پدر، مادر، فرزند یا فرشته ی راهنمای شما نیست، اون تجلی تمام تجارب و اهداف الهی شماست که به کمک درک و شناخت اش می تونید به بهترین نوع خودتون تبدیل بشید.

همون طور که گفتم ما در مسیر شناخت هستیم و برای همین هست که معلمین و اساتید راهنما یا فرشتگان راهنما رو داریم. طیف وسیعی از موجوداتی که بهشون میگیم استاد راهنما یا اساتید نوری، در واقع زمانی مثل ما انسان بودن، در

کالبد های انسانی زندگی کردن و چالش‌هایی که در حال حاضر مشغول سپری کردن شون هستیم رو درک می‌کنن.

شما بعد از پاکسازی چاکراها و بیداری کندالینی، ممکنه به‌طور خاص با یکی از این اساتید، به عنوان یک شاگرد همراه بشید. به‌طور مثال در زندگی واقعی استعداد خاصی در شطرنج یا نقاشی دارید؟ پس احتمال داره با روحی همراه بشید که طی زندگی زمینیش یک نقاش یا شطرنج باز حرفه ای بوده. این افراد نه شما رو تسخیر می‌کنن، نه شما رو مجبور می‌کنن کارهایی رو کنید که دوست ندارید، نه از شما می خوان که فال گیری و رمالی کنید یا مثل مسیح قلابی کانال یانور، مردم رو سرکیسه کنید و منبر بذارید. اصلا هم مجبور نیستید که راجب چنین تجربیاتی با دیگران صحبت کنید.

اساتید راهنما صرفا تمایل دارن که مسیر رشد و تکامل رو در پیش بگیرید و هدف روحی خودتون رو به ثمر برسونید.

فکر می‌کنم با این توصیف متوجه شدید که چرا برخی افراد ادعا می‌کنن موکل دارن یا با فلان ارواح در ارتباط هستن. افراد خود فروخته می تونن به موجودات منفی اجازه بدن که وارد حوزه ی اراده و عملکرد شون بشن که طبعا عاقبت خوبی نداره چون این موجودات دشمنی خالصی با خداوند و قوانین الهی دارن و قرن هاست که صرفا تلاش می‌کنن ما انسان‌ها خون همدیگه رو بریزیم و از ترس و رنج و اندوه ما تغذیه کنن.

در مورد بیداری کندالینی هم بدونید که این اتفاق بعد از تلاش و ممارست شما برای پاکسازی هفت چاکرا و مراقبه‌صورت می گیره. سابقا مردم سیاره‌ی زمین به کمک تلاش و یا اساتید و پشت سر گذاشتن دشواری های زیاد

ممکن بود که بتونن در مورد فعال سازی انرژی کندالینی موفقیت به دست بیارن اما در حال حاضر به لطف انرژی جدید، اساتید راهنما دارن در مورد ترمیم سیستم انرژیکی و فعال سازی کندالینی ما اقدام می‌کنن و هیچ کدوم از ما نیازی به وصل شدن به استادای زمینی، عرفان‌ها، فرقه‌ها، کانال ها و گروه های مختلف نداریم.

معاشرت و کارگروهی خوبه اما اعتماد به افراد حقه باز و سو استفاده گر، هیچ کمکی به ما نخواهد کرد. پس در آرامش و به کمک فایل‌های رایگان؛ پاکسازی چاکرا و مراقبه انجام بدید و با تست روش‌های مختلف، شیوه‌ی خودتون برای پاکسازی چاکرا رو انتخاب کنید و در این مسیر ثابت قدم باشید تا بدون درگیر شدن با حواشی و موضوعات تراژیک، مراحل رشد معنوی خودتون رو طی کنید.

.

.

.

تناسخات زمینی چه مزیتی دارن؟

موجودات هستی می تونن در سیارات خودشون و در همون جوامع معنوی سیر تکاملی شون رو طی کنن و واقعا مجبور نیستن به سیاراتی مثل زمین بیان و این زندگی‌های سخت رو پشت سر بگذارن. اما شاید برای برخی سوال پیش بیاد در مورد اینکه ما چرا انتخاب کردیم به این سیاره بیایم؟ این کار چه سودی داره؟ توی این کتاب چند باری در مورد این موضوع صحبت شده و توی این بخش بنا هست در مورد یکی

از مهم ترین سود هایی که ما از این تناسخات زمینی می بریم صحبت بشه.

توی تناسخات زمینی میشه با سرعت بیشتری پیشرفت کرد و اطلاعات بیشتری به دست آورد. در واقع شما طی زندگی زمینی تجارب و آزمون هایی رو پشت سر میذارید که در جوامع معنوی‌تر می تونست زمان بیشتری ببره یا صرفا در حد تئوری بمونه اما وقتی به زمین میاید و عملا نشون می‌دید که چقد مشتاق یادگیری آموزه‌های معنوی هستید و از اون مهم تر؛ این آموزه‌ها رو برای ساخت یک جامعه ی بهتر به کار میگیرید عملا یک تجربه ی واقعی و عمیق تر به دست میارید و روی اعتبار معنوی شما تاثیرگذار هست. افراد ستاره‌ای علاوه بر آموزشی که پیش از تناسخ دیدن؛ در این سطح هم دوران های دشوار یا پر چالشی رو پشت سر میذارن تا

درنهایت بتونن شیوه‌ی زندگی معنوی رو یاد بگیرن؛ معنوی زندگی کردن در جوامعی که وحشیه و یا اصلا معنوی نیست، یا مردم اش تابع اخلاقیات سستی هستن و ارتباطشون با سطوح معنوی خیلی ضعیفه به مراتب دشوار تر از معنوی زندگی کردن در جوامع سطح بالاتره.

در یک کتابخونه ممکنه کتاب‌های زیاد و کاملی از یک علم وجود داشته باشه ولی صرف حضور در کتابخونه یا حتی صرف مطالعه‌ی کتاب ها به این معنی نیست که شما اون علم رو تحت اختیار گرفتی. علوم معنوی شاید در جوامع پیشرفته و سیارات ابعاد بالا در دسترس تر و شفاف تر باشن؛ اما کی می دونه که هر کدوم از ما واقعا چقدر دوست داریم موجودات معنوی ای باشیم؟ این موضوع زمانی مشخص میشه که ما درون موقعیت‌های واقعی قرار بگیریم و عیارمون سنجیده

بشه. وقتی شما به سیاره ای مثل زمین میای و با روح پاک، این سیاره رو ترک می کنی نشون میدی که درس های معنوی رو یاد گرفتی. چنین افرادی قطعا برای جوامع و سیارات دیگه ارزشمند هستن و موجودات ابعاد بالا، بعد ها حتما از تجارب و قدرت شما استفاده می‌کنن برای این‌که بتونن جوامع بهتری شکل بدن. همون طور که الان افرادی مثل فروید و تسلا جزو اساتید نوری هستن و شما می تونید باهاشون در مورد تجارب و آموزه‌هاشون صحبت و مکاتبه داشته باشید.

در اینجا می خوام خوابی که الهام بخش نوشتن این بخش از کتاب بود رو گزارش بدم. امیدوارم که بتونه برای درک بیشتر این موضوع کمک دهنده باشه.

خواب دختر جوانی به اسم لوسی رو میدیدم. این فرد به زمین اومده بود و تناسخاتی رو پشت سر گذاشته بود. لوسی از

لمورین ها بود. لمورین ها در حال حاضر یک جامعه ی بعد پنجمی دارن. روزی لوسی به یک مدرسه در سرزمین لمورین ها رفت. وقتی‌که وارد سالن شد ۳ تا از دوستان لمورش رو دید. اون ها سه فرد فیلسوف مسلک بودن و اون روز داشتن در مورد ماهیت روح حیوان و انسان صحبت می‌کردن. ظاهرا مدت زیادی بود که در مورد این موضوع مشغول مطالعه و پژوهش بودن.

این سه فیلسوف؛ افراد جوانی بودن و طبق عادت فیلسوف ها بسیار شکاک. اما اون روز اتفاقی برای یکی از فیلسوف ها افتاده بود و داشت با هیجان زیاد برای دوستانش تعریف میکرد. می گفت: پورتالی برای من باز شد و موجود طلایی رنگی ظاهر شد و انرژی زیادی برام ارسال کرد. گرچه چهره ی

واضح و انسانی نداشت اما حرف ها و انرژیش نشون میداد که درک بالایی داره. از انرژیش هم متوجه شدم مونثه.

دوستان این فیلسوف، همچین تجربه ای تا به اون روز نداشته بودن اما حرف دوستشون رو باور می‌کردن و سعی داشتن بفهمن دوستشون به چه علت همچین چیزی رو تجربه کرده؟

لوسی داشت گوشه ی در ورودی سالن با خوشحالی به این سه نفر نگاه می‌کرد و این هیجان زدگی مرد فیلسوف، براش خیلی جالب بود. چون لوسی میدونست این هاله‌ی خودش بوده که توسط این مرد دیده شده و روز های پیش با این مرد مکاتبه داشته و بنا بوده براش انرژی ارسال کنه و حالا این انرژی در چنین قالبی به سراغش رفته و بهش اطلاعاتی رو رسونده که روی ذهنش تاثیر زیادی گذاشته.

مرد فیلسوف؛ حین صحبت با دوستانش، لوسی رو دید و توی ذهنش هم گذشت که نکنه هاله ای که دیده در واقع هاله‌ی لوسی بوده؟

لوسی برای کار مهمی به مدرسه رفته بود. راهرو شلوغ شد. یکی از دوستان لمورش رو دید. خانوم جوانی که هاله‌ی آبی پر رنگ داشت و معادل فارسی اسمش، اسمی شبیه به یگانه است. یگانه و لوسی رو بوسی کردن و حال و احوال همدیگه رو پرسیدن. یگانه پرسید: داستان چیه؟ چیشد که اومدی اینجا؟

لوسی گفت: دنبال یک شعر قدیمی هستم.

توی این خواب به‌طور سمبلیک؛ این شعر اسمش رقص سماع استاد طه هست. یک شعر بسیار پر ملات و اسرار آمیز و قدیمی درباره ی استادی که به نسل های اول لمورین ها رقص

های آیینی و نحوه‌ی همسویی و مراقبت از مادرزمین رو یاد داده بود اما بعد از مرگش؛ فقط دختر ناتنیش که علاقه ی زیادی بهش داشت این رقص ها رو فراموش نکرد و به تمرین و تعلیم اش ادامه داد.

توی شعر می گفت که این دختر غم زیادی بابت از دست دادن استاد متحمل شد و مدت ها تنها و دور از همه زندگی کرد.

کم‌کم بقیه‌ی دانشجوها و استادا هم به سراغ لوسی اومدن. اون روز قصد داشتن به بیرون از مدرسه برن و توی اون دهکده قدم بزنن. اون ها قصد داشتن به موسسه ای برن که اونجا نوعی درمانگری انجام می‌شد و می تونستن دریافت کننده ی این شیوه های درمانی باشن. اما بیشتر قصدشون این بود که حال و هوایی عوض کنن.

استاد جوانی متوجه لوسی شد. یک مرد بود که فورا لوسی رو شناخت و ظاهرا قبلا برای مدت کوتاهی استادش بود. این مرد در مورد وضعیت تحصیل و آموزه‌های لوسی پرسید. لوسی گفت که: من مدت زیادی هست که درسم تموم شده. سال هاست که آخرین دوره ام رو گذروندم و فارغ التحصیل شدم.

استاد گفت: امکان نداره. هم دوره ای های سابق تو توی مدرسه ی ما الان دو سال مونده که تموم کنن. تو درسته به مدرسه ی دیگه ای رفتی اما طبیعتا نمیشه که الان تموم کرده باشی.

این استاد خبر نداشت که چه اتفاقاتی برای لوسی افتاده و سیستم مدرسه ای که لوسی درونش درس خونده به چه شکله. لوسی در واقع به سطح زمین اومده بود و شرایط زمین، ازش یه موجود با تجربه تر ساخته بود. یک مدرسه ی

به ظاهر بعد سومی؛ پر از چالش ها و درس های واقعی. بله لوسی دروغ نمی گفت؛ اون درس هایی که درون اون دانشگاه یا مدرسه ی معنوی تعلیم داده می‌شد رو پشت سر گذاشته بود و حالا می تونست به سطوح بالا تر بره و آموزه‌های سطح بالاتری رو یاد بگیره.

لوسی بالاخره یکی از دخترای مدرسه رو پیدا کرد که متن کامل اون شعر رو داشت. رو نویسی شعر بسیار سخت بود. برای همین دوستش این شعر رو می خوند و به لوسی دیکته می‌کرد. شعر بسیار غم انگیز بود. لوسی احساس می‌کرد که دوست داره گریه کنه اما خجالت می کشید که این کار رو جلوی دوستانش انجام بده. اما تصاویر اون استاد و محبت و دلسوزیش و تنهایی اون دختر بعد از مرگ استاد و دلتنگیش؛

ناراحتی اون دختر به خاطر فراموش شدن آیین های سنتی؛ میومد جلوی چشم لوسی و احساسات اش رو بیدار میکرد.

بزرگ ترین بهره ای که ما از این زندگی‌های سخت زمینی می بریم همین درک و شعوری هست که از رنج موجودات پیدا می‌کنیم. هرچند گاهی این رنج کشیدن، ما رو در معرض خطر قرار میده و ممکنه به مسیر های غلطی کشیده بشیم اما این سطح از درک رو فقط زمانی میشه به دست آورد که خودمون رو در معرض امتحان ها و موقعیت‌های واقعی قرار بدیم. آدم‌هایی که رنج های خودشون رو پشت سر گذاشتن و درس هایی که لازم بوده رو یاد گرفتن، ثروتی رو به دست میارن که هیچ موجودی قادر نیست این ثروت رو ازشون بگیره و تا پایان عمر همراهشون خواهد بود.

.

.

.

چرخه ی تناسخ

در اینجا قصد دارم در مورد مساله ای صحبت کنم که هم و غم و نگرانی خیلی از ما آدم‌هاست و اغلب سوالات مهمی در موردش مطرح میشه. در مورد این‌که علت این چرخه‌های بی شمار تناسخ و زندگی‌های متوالی چیه و چطور میشه متوقف اش کرد؟ چطور میشه ازش فرار کرد و از این همه رنج و درد خلاص شد؟ هر کدوم از شما داستان متفاوتی رو پشت سر گذاشتید و با حال و انگیزه ی متفاوتی وارد کالبد و دوره‌ی جدید زندگی خودتون شدید. برخی از ما با شوق و ذوق و

آمادگی بالا اومدیم. برخی از ما با کارماهای سنگین صاف نشده، برخی از ما هنوز داریم اشتباهات قدیمی خودمون رو تکرار می‌کنیم و حتی نمی دونیم برای پاس کردن چه درس مهمی یک زندگی جدید رو شروع کردیم.

برخی از ما احساس فرسودگی داریم و برخی احساس می‌کنیم ماموریتی بر عهده داریم. داستان زندگی هر یک از ما متفاوته و بهتره قبل از قضاوت قوانین هستی یا خودمون و دیگران، اول بخوایم که داستان زندگی مون رو ببینیم. شما ممکنه بخش‌هایی از زندگی‌های گذشته ی خودتون رو به کمک خواب‌ها دیده باشید. یعنی این نوع دریافت ها می تونه حتی قبل از بیداری ذهنی هم رخ بده. اما بعد از این‌که روند پاکسازی چاکرا ها رو شروع کردید، یکی از مسائلی که باهاش رو به رو می‌شید، یاد آوری تدریجی خاطرات گذشته و نقطه

عطف هایی هست که طی زندگی‌های بی شمار خودتون پشت سر گذاشتید.

این نوع دریافت ها ممکنه احساسات بی‌شماری رو درون شما زنده کنه. اون ها در حالت عادی، صرفا داده و اطلاعات هستن و ماهیت مثبت و منفی خاصی ندارن. اما این‌که چه برداشتی ازشون داشته باشید و چطور ازشون استفاده کنید می تونه خیلی حساس و تاثیرگذار باشه. به‌طور مثال وقتی متوجه شدم زندگی سابقم با خودکشی به اتمام رسیده و مجبور شدم چه دروسی رو پشت سر بذارم تا مجددا به سطوح بالاتر برسم احساس اندوه و رنج زیادی رو تجربه کردم. از این بدتر زمان هایی هست که به یاد میارم طی برخی از زندگی‌های گذشته چقدر به دیگران آسیب زدم و موجود سنگدل و بی رحمی بودم. مهم ترین دست آورد ما طی زندگی‌های مختلف این

هست که درک عمیقی نسبت به احساسات مختلفی که موجودات اطراف ما در حال تجربه اش هستن به دست میاریم. چه اهمیتی داره که شما طی زندگی‌های گذشته تون چه اندازه خشن و بی رحم بودید؟ خدا خواسته که همچنان زندگی کنید و درک کنید که ناخواسته چه رنج و اندوهی رو برای دیگران درست کردید تا بتونید در ادامه، در صلح و عشق با بقیه‌ی موجودات هستی زندگی کنید.

رنج دیدن و پشت سر گذاشتن موقعیت‌های چالش برانگیز و دشوار حتی در دنیای محدود و جوامع غیر معنوی ما هم متاع بی ارزشی نیست. آدم‌ها معمولا احساس اعتماد و صمیمیت بیشتری با افرادی دارن که چالش ها و درد های زیادی پشت سر گذاشتن و این چالش ها ازشون یک شخصیت با عطوفت، قوی و خردمند ساخته. پس چه اهمیتی داره که رنج شما به

خاطر کارما باشه یا صرفا یک آزمون و موقعیت دشوار؟ (بله؛ همه‌ی رنج هایی که میکشیم لزوما برای صاف کردن کارما نیست) چیزی که مهمه اینه که رنج کشیدن چی به ما یاد داده و اجازه دادیم که از ما چه موجودی بسازه.

همه‌ی ما نقطه ضعف هایی داریم و در گذشته اشتباهاتی رو مرتکب شدیم. هیچ فردی حق نداره شما رو به خاطر زندگی‌های گذشته سرزنش یا تحقیر کنه. تا زمانی که خدا بخواد، فرصت برای زندگی و پیشرفت وجود داره.

ما انسان‌های زمینی در مقایسه با موجودات سطوح پیشرفته، حوزه ی اگاهی و عمر کالبدی محدود تری داریم. با بیماری ها و عوارض و ضعف های بدنی زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کنیم و مرگ در نظر ما واقعه ی دردناک یا تاسف آور و ترسناکیه. اما اگر دقیق تر به این مساله نگاه کنیم چیزی که حقیقتا باعث

ترس و تاسف ما میشه خوده زندگی هست. زندگی ما مردم زمین به حدی با حس فقدان، جهل و پوچی همراهه که ممکنه احساس کنیم قربانی جریان زندگی هستیم و نیرویی اجازه نمیده که از این فرصت کوتاه لذت ببریم. این ها مسائلی هست که سیارات پیشرفته تر و معنوی پشت سر گذاشتن و ما هم در مسیر پشت سر گذاشتن چنین چالش‌هایی هستیم. سیاره‌ی ما هنوز نیازمند متفکرین، انسان شناسان، رفتارشناسان و فیلسوف های متعهدی هست که به ما کمک کنن شناخت بیشتری نسبت به ذات هستی و زندگی پیدا کنیم وگرنه به لحاظ تکنولوژی و علوم تجربی، به سرعت در حال پیشروی هستیم و چیزی جلو دار ما نیست. اما اخلاقیات و خودآگاهی ما یا میزان درکی که نسبت به روان و ذات انسان

داریم هنوز بسیار محدوده یا میشه گفت یک شکاف عمیق بین دانش تجربی و دانش معنوی ما وجود داره.

همین سه هفته پیش بود که خواب می‌دیدم درون یک شهر ساحلی زندگی می‌کنم. جایی توی سواحل دور، کشور و سرزمین های دور، حتی شاید سیاره ای دیگه. پادشاهی اومد و پول زن های دوره گرد و مرد های رعیت و بیچاره رو گرفت و بهشون نخ فروخت و اون ها رو درون کارگاه های دوخت و دوز خاصی به کار گرفت.

بهشون نوید داده بودن که زندگی شون تغییر میکنه و بهتر میشه، اما وقتی دقیق تر به شیوه‌ی زندگی جدید شون نگاه می‌کردی متوجه میشدی که فقط برده ی یک سیستم جدید شدن. شاید دیگه اون لباس های کثیف و ژنده رو نمی

پوشیدن یا هرروز موهاشون رو مرتب می‌کردن ولی زندگی شون با کار سخت و دائم گره خورده بود.

روزی، دو نفر که وظیفه ی نظافت اون کارگاه نزدیک ساحل رو به عهده داشتن، خبری رو از پرنده های خبرچین اطراف ساحل دریافت کردن. پرنده ها گفتن: جادوی سیاهی به ساحل رسیده و کار یه جادوگر سیاهه که از کشور های دور اومده.

بیشتر از یکی دو روز از اومدن این خبر نگذشته بود که روی اسکله، جنازه ی یک دختر بچه پیدا شد. دختر رو به یک تیرک بلند، جایی که به خوبی در معرض دید باشه بسته بودن. مشخص بود با یک مراسم خاص و سیاه کشته شده. لباس کثیف و مندرس و خشنی به تنش پوشونده بودن و پوستش رو با ماده‌ی سیاهی کثیف کرده بودن و موهاشو به خون

گندیده ی گاو، آغشته کرده بودن. صحنه ی وحشتناک و ناراحت کننده ای بود. مردم همه جمع شده بودن و با خودشون فکر می‌کردن؛ کی تونسته همچین کاری انجام بده؟

اما ناگهان اون دختر که مرده بود، شروع کرد به صحبت کردن و چشم‌های بی روحش باز شد. بله، مرده بود و این خوده جادوگر بود که از طریقش صحبت می‌کرد و به مردم در مورد دوران سیاهی می گفت که به سراغشون اومده و مرگ و خونریزی در انتظارشونه.

خواب ورق خورد... دوره‌ی سیاهی از راه رسید. محافظین و مدیران خوش طینت تمدن، با حیله و نیرنگ افراد طمع کار مردن. بیشتر آدم‌ها به اتفاق تصمیم گرفتن که به تاریکی خدمت کنن و آرامش و امنیت داشت تبدیل به متاع نایابی می‌شد. طی اون دوران، من یک خدمتکار با چهره ی تیره و

شمایل نه چندان خوشایند بودم که درون اون سرزمین، یک بیگانه به‌حساب می اومدم. مردم به وضوح علاقه ی چندانی به من نداشتن. یک مرد که مقام حکومتی قابل‌توجهی داشت، منو به خدمت گرفت. این موقعیت باعث شد که بتونم از نزدیک، سیستم جدیدی که به واسطه ی سیاهی حاکم شده بود رو ببینم.

تاریکی، نوعی سکه های طلایی درست کرده بود که کیسه ای خاص، مدام این سکه ها رو تولید می‌کرد. این سکه ها به نظر از جنس طلا و با شمایلی خاص و زیبا بودن و طراحی و آناتومی ظریفی داشتن که انسان‌ها قادر به تولید شون نبودن. هرروز افراد قدرتمند از کشور ها و سرزمین های مختلف به اون اتاق می اومدن و در عوض تعهدات و قرارداد هایی که با

تاریکی و اون سیستم تاریک می بستن، سکه هایی که خودبه‌خود تکثیر میشدن رو بین خودشون تقسیم می‌کردن.

بین این پادشاهان و افراد با نفوذ و شکم پرست، حیله و حقه بازی رایج بود. همه شون دنبال این بودن که بتونن سکه های بیشتری رو با حیله و بدون سر و صدا بردارن و با خودشون ببرن. اون روز، چند مقام شکم گنده از یه سرزمین دور اومده بودن. یکی از اون ها توی یقه اش مقدار زیادی سکه و تعدادی شمش چپونده بود.

ارباب یا همون صاحب من هم بالای میز نشسته بود. ناگهان با حس ششم اش چیزی رو ادراک کرد. گفت: برادرا، مراقب جانتون باشید که توطئه ای رو نزدیک می بینم.

ناگهان همین طور هم شد و یکی از مهمونا اسلحه شو درآورد و قصد کرد که همه‌ی افراد درون اتاق رو بکشه. به دنبالش

یکی دو نفر دیگه هم اسلحه کشیدن و همدیگه رو به رگبار بستن. بعد از چند لحظه، اتاق پر از جنازه شده بود. فقط به‌طور (ظاهرا) اتفاقی، من زنده موندم و مردی که منو به بردگی گرفته بود.

صاحب من که مدت ها بود از افسردگی و پوچی رنج می کشید و از عمد چنین مسئولیتی رو بر عهده گرفته بود تا مرگ، سریعتر به سراغش بیاد، از دیدن این صحنه به شدت ناراحت شد و بغض کرد و مثل فردی که دچار یاس فلسفی شده باشه گفت: چرا مرگ به سراغ من نیومد؟ از همه‌ی پست ها و قصر های مختلف، تهدید کننده ترین جا رو که بوی مرگ می داد انتخاب کردم تا زود تر فرشته ی مرگ رو ملاقات کنم.

متوجه شدم عاجزانه داره این سوالو در واقع از من میپرسه.

گفتم: ایمان دارم که اگر قرار باشه ماجراها و اتفاقات مهمی رو

ببینیم که روی شخصیت ما تاثیر بذاره، مرگ ما رو پس میزنه تا این اتفاق بیوفته، تا به این روش، زندگی و اتفاقاتش، درسی که لازمه رو به ما بده.

این ارباب جوان، دست منو گرفت و اجازه داد دوشادوشش راه برم. باهم از قصر و حیاط بزرگ اش خارج می شدیم و قصد داشت به قصر بعدی و جلسه ی بعدی بره. ارباب جوان گفت: تو واقعا از من نفرت نداری؟ و منو بابت کارهایی که انجام میدم سرزنش نمی کنی؟

گفتم: نه، چون منم اگر فرصت‌های تو رو در زندگی داشتم و مثل تو بزرگ میشدم شاید حتی بی رحم تر و خشن تر می شدم، من رویاهای کودکیمو به یاد میارم که اغلب آرزو داشتم بتونم از دیگران سو استفاده کنم و رنجشون بدم و اذیت شون

کنم اما درون زندگیم چیزهای دیگه ای دیدم و به شکل متفاوتی پرورش پیدا کردم، پس چرا باید تو رو سرزنش کنم؟

و حین رفتن به قصر بعدی و جلسه ی بعدی، داستان تناسخات مختلف و درس هایی که زندگی، منو در معرض شون قرار داد تا ذات خودمو بشناسم و تغییر کنم رو تعریف کردم.

.

.

.

لموریا و آتلانتیس

شناخت تاریخ و سرگذشت دو تمدن و قاره ی لموریا و آتلانتیس، می تونه به ما کمک کنه که درک روشن تری نسبت به روان و تکانه های مردم زمین پیدا کنیم. بسیاری از مردم

لموریا و آتلانتیس و بقیه‌ی ساکنین سیاره که جنگ بین دو تمدن لموریا رو آتلانتیس رو از نزدیک دیدن و تجربه کردن، در حال حاضر دارن در کنار ما زندگی می‌کنن. بسیاری از شما ممکنه خواب‌هایی در مورد این جنگ های سرنوشت ساز به یاد بیارید.

در گزارشات متعددی که چه به لحاظ مکتوب و به کمک تجزیه و تحلیل آثار و نوشته های تاریخی به ما رسیده و چه به کمک شهود افراد آگاه که اغلب به‌صورت شفاهی نقل میشه، از لموریا به عنوان یک تمدن معنوی‌تر و از آتلانتیس به عنوان تمدنی یاد شده که مسیر خودخواهی و حسادت رو در پیش گرفتن. شما می تونید در مورد این تمدن ها مستقیما از راهنمایان معنوی و فرشتگان کمک بخواید تا شهودات و تصاویر خوبی رو در اختیارتون قرار بدن. در یک توصیف کلی،

میشه گفت که بنیان گذاران تمدن آتلانتیس، افرادی بودن که علم و دانش بسیار بالایی داشتن. اما زمانی که دیدن مردم لموریا، که افرادی نوپاتر هستن، دارن به لحاظ معرفت و خرد از خودشون پیشی می گیرن، حسادت به سراغشون اومد و راه جنگ و نابودی رو در پیش گرفتن.

این اختلاف و درگیری ها طی یک بازه ی نسبتا طولانی و با ماجراهای زیادی گره خورده و تاریخ روایی قابل‌توجهی داره. از جمله اتفاقاتی که طی این دوران افتاد، حضور گروه هایی از رپتایل ها در کالبد های فیزیکی بود. رپتایل ها در حالت عادی از کالبد های فیزیکی محرومن. اما در اون زمان تونسته بودن به کمک فریب دادن برخی از آدم‌ها، کالبد هایی معمولی برای خودشون بسازن و در سطح فیزیکی وارد جوامع سطح زمین بشن. این توانایی رو در حال حاضر از دست دادن یا حداقل

میشه گفت تعداد کمی از رپتایل ها در حال حاضر کالبد فیزیکی دارن، اما هنوز شدیدا به دنبال دانش کهن این کار یعنی کالبد سازی و زندگی فیزیکی هستن. در فصل فراماسونری راجب این موضوع بیشتر صحبت خواهد شد.

به هر صورت این درگیری ها درنهایت باعث شد که سیاره‌ی ما یک وضعیت آخر الزمانی رو تجربه کنه. افراد زیادی مردن و افرادی که زنده موندن یا به هر ترتیب درگیر جنگ نشدن، شهر های زیرزمینی رو ساختن و به این شهر ها نقل مکان کردن. از مهم ترین اسامی منصوب به این مناطق میشه به شبکه ی آگارتا و کوه شستا اشاره کرد.

قصه ی این شهر ها به لحاظ ظاهری یعنی داشتن آسمان، خورشید، دریاچه ها، جنگل و کوه، فرق بخصوصی با سطح زمین نداره. این مردم پیشرفته که اصطلاحا بعد پنجمی

به‌حساب میان قادرن با علم و تکنولوژی خودشون، به راحتی چنین شهر هایی رو ایجاد کنن.

مردم آتلانتیس هم افراد خردمند و پاک نهادی داشتن که حتی در مورد خطر وقوع جنگ و عواقب اش به افراد جنگ طلب هشدار دادن، اما متاسفانه افراد مذکور توجهی به این هشدار ها نشون ندادن. برخی از آتلانتیسی ها و لمورین هایی که در حال حاضر تناسخ پیدا کردن و در تمدن های سطح زمین زندگی می‌کنن، افرادی هستن که به‌صورت داوطلبانه و برای افزایش آگاهی و مفید واقع شدن اومدن اما برخی از ما هم از جمله افرادی بودیم که در گذشته اشتباهاتی رو انجام دادیم و حالا فرصت دوباره ای داریم برای یادگیری درس های تکامل و کار کردن با قوانین الهی.

یکی از آتلانتیسی هایی که زندگی و تصمیماتش می تونه چیزهای زیادی به ما یاد بده، مردی به اسم الیستر کرولی هست. الیستر کرولی طی این تناسخ معروف خودش، فرصت داشت که بسیاری از اشتباهات خودش رو جبران کنه و فرد مفیدی باشه. اون فردی با استعداد و باهوش بود. اما متاسفانه دوباره این فرصت رو از دست داد و تصمیم گرفت که برای تاریکی کار کنه. شما می تونید اسم آقای آلیستر کرولی رو سرچ کنید و اطلاعات زیادی در مورد زندگیش به دست بیارید.

شناخت ماهیت روان انسان می تونه به ما کمک کنه که منشا رفتارها و تمایلات انسان‌ها رو تا حد زیادی درک کنیم. کارهایی که مدت زیادی بهشون می پردازیم و انگیزه هایی که درون خودمون تقویت می‌کنیم درنهایت درون ما ریشه ای

قوی پیدا می‌کنن. چنانچه به مرور زندگی‌های گذشته ی خودتون بپردازید ممکنه متوجه بشید که عادت ها و رفتارهای زیادی، از ده ها زندگی گذشته تا امروز، درون شما ثابت مونده و تغییری نکرده.

زمانی که یک عادت و رفتار مخرب درون ما شکل‌گرفته باشه، مسیر زندگی؛ ما رو در موقعیت‌ها و شرایطی قرار میده تا عواقب مخرب این عادت ها رو بشناسیم و راه تغییر رو در پیش بگیریم. کارما؛ لزوما شما رو با قرار دادن در رنج و اندوه، وادار به درک این مسائل نمی کنه، چنانچه یک فرد تصمیم بگیره که به دیگران محبت کنه و با آدم‌ها صبورانه و با عطوفت برخورد کنه، خودبه‌خود بسیاری از احساسات و رنج و اندوه های مختلفی که انسان‌ها بهش دچار میشن رو درک می کنه.

یک آتلانتیسی دیگه که علاقه دارم در موردش با شما صحبت کنم فردی با نام مستعار آیهان فکرت هست که ممکنه مطالبش رو در شبکه ی اجتماعی توییتر خونده باشید. آیهان فکرت یکی از آتلانتیسی هایی هست که این بار در ایران تناسخ پیدا کرده و سودای ساختن عرفان خاص خودش رو داره. از جمله مسائلی که این آقا بهش اعتقاد داره این هست که ما توسط موجوداتی شوم و حقه باز درون چرخه ی تناسخات مختلف گیر افتادیم و باید راهی پیدا کنیم تا بشه از این چرخه فرار کرد. ریشه ی این ایده هم برمیگرده به برخی آیین های گنوسی. افرادی بدبین که وجود مادی ما رو پست و شوم می دونن و براش ارزشی قائل نیستن و علاقه دارن که هر طور شده از این دنیای مادی خلاص بشن و به قلمرو های دیگه برن. این دیدگاه باعث شده که در طول تاریخ، عرفان‌ها و

مکاتب بدبینانه ای به وجود بیان و برای فرار از قوانین هستی، به هر راهی متوسل شن.

آیهان فکرت هم فردیه که ادعا می کنه می تونه یک تنه با سیاهی بجنگه، طلسم ها رو باطل کنه و خوبو از بد تشخیص بده. اعتقاد داره که ما باید از چرخه ی تناسخ فرار کنیم و این زندگی زمینی به درد ما نمی خوره و برای همین هم از راهنمایان روحی نفرت داره و معتقده همین ها هستن که اجازه نمیدن ما از این چرخه خلاص بشیم.

از جمله عقاید آیهان فکرت، عقیده ی اصلاح نژادی هست. عقیده داره بعضی از آدم‌ها، وجودشون و زنده بودنشون شومه و یک نگاه هیتلر مانندی به نژاد ها و اصلاح نژاد داره. ایشون عقیده داره که فقط قوم آریایی باید زنده بمونه.

مدتی پیش خواب دیدم که برخی اتفاقات سال های اخیر داره برام مرور میشه، برخی از دوستانمو می‌دیدم که می گفتن: آیهان فکرت آدم خوبی نیست. درعین‌حال بعضی از ویژگی های این آدمو می‌دیدم که جالب و خوب بود و با هوش و درایت آمیخته شده بود. خیلی دوست داشتم بدونم که آیهان چطور فکر می کنه و چرا همچین افکار و احساسات متناقضی داره.

در ادامه خواب دیدم که آیهان در دوران آتلانتیس زندگی می‌کرده. ایشون با چند مرد باهوش و دانشمند دیگه اعتقاد داشتن که می تونن نجات بخش انسان از انقراضی باشن که بیخ گوش ساکنین زمینه. اون ها واقعا قصد داشتن با تاریکی ای که زمینو تهدید میکنه بجنگن اما راهی که انتخاب کرده بودن خودخواهانه بود. اونها اهل دستچین کردن بودن و فقط

قصد نجات افرادی رو داشتن که خون خالص نژاد خودشون رو داشتن.

چیزی مثل یک سفینه یا کشتی نوح یا زیر دریایی عظیم رو طراحی کردن. از پنجره های این سفینه، منظره ی درون دریا و ماهی ها و دلفین ها رو می‌دیدم. آیهان و دو دوستش که مغز متفکر این حرکت به‌حساب میومدن، مو ها و محاسن بلند و نقره ای و سفید رنگ داشتن. قد های بلند و چهارشونه. اون ها لباس های آبی یخی می پوشیدن و به نظر می رسید که به درست بودن کارشون اعتماد بسیار زیادی دارن. این افراد علوم زیادی رو فراگرفته بودن. هیچ پیمانی هم با تاریکی نداشتن اما از جمله افرادی بودن که هیچ قوم و نژادی رو به جز خون خالص آتلانتیسی قبول نداشتن و می خواستن صرفا

ژن و نژاد خودشون رو نجات بدن و تکثیر کنن. اوه، چه پیرمرد های سرزنده، با نمک و جذابی.

آیهان و دوستانش فقط زنانی رو به اون سفینه راه دادن که یا باردار بودن یا توانایی باردار شدن داشتن. این زن ها هم طبعا از نژاد آتلانتیسی بودن. اما روند بارداری باید کاملا تحت نظر آیهان و دوستانش می بود تا بتونن به سلیقه و حکم خودشون؛ صرفا خون پاک و مطهر آتلانتیسی درون رگ هاشون جریان پیدا کنه. زن ها رو درون محوطه های تنگی، بیخ گوش هم قرار داده بودن. نمی دونم اون زن ها چطور راضی شده بودن که به این کشتی نجات ملحق بشن، ولی شاید امیدشون این بود که بتونن از این طریق نجات پیدا کنن و ترس از نابودی و انقراض بهشون غلبه کرده بود. هر چی

باشه، طی اون بازه ی زمانی، آتلانتیس درگیر وضعیت بحرانی و جنگ بود.

همون طور که گفتم، آیهان و دوستانش واقعا قصد داشتن به واسطه ی این ایده با تاریکی بجنگن، اما تاریکی از اون ها قوی‌تر بود و همین باعث شد که نتونن از مهلکه فرار کنن. اون زمان، فدراسیون کهکشانی به افرادی که قوانین صلح طلبانه رو بپذیرن، حاضر شد که کمک کنه اما قطعا ایده ی آیهان و دوستانش متضاد با قوانین الهی بود و اینطور که از این داستان بر میاد، خوده آیهان و دوستانش هم علاقه ای به همکاری با فدراسیون نداشتن. اصلا به غرورشون بر می خورد که دست نیاز به سمت افرادی دراز کنن که خون آتلانتیسی درون رگ هاشون نیست. چنانچه همین الان هم توییتر آقای آیهان رو

ببینید یا ازشون در مورد فدراسیون کهکشانی بپرسید عقیده دارن که اینها موجوداتی منفی هستن.

داستان خواب ورق خورد و رسید به زمان های فعلی. دیدم که آیهان فکرت، گروه یا مجتمعی رو درست کرده، مریدانی داره. سعی می کنه با اوراد و طلسم ها و تکنیک های خودش با تاریکی بجنگه و ایده های خودش رو به مریدانش یاد بده. دقیقا باهمین دیدگاه های کهنه ای که خودمحورانه بود. دیدم که آیهان دوباره مثل دوازده هزار سال پیش، شکست رو نزدیک می دید. دوباره احساس نگرانی و درماندگی داشت چون متوجه شد که دوباره تاریکی داره بهش حمله می کنه و غالب میشه. هیچ ورد و طلسم و شیوه‌ای فایده نداشت و کشتی نوح مانندش دوباره هم داشت خراب می‌شد.

این دلیل تداوم پیدا کردن چرخه ی تناسخ بعضی از ما ها در ابعاد پایین تر هستی و دست‌وپنجه نرم کردن با امتحانات تکراری هست که روح آدم رو به منتهای فرسودگی می رسونن.

.

.

.

چرا موجودات فضایی در مورد آشکارسازی خودشون اقدام نمی‌کنن؟

هر کدوم از موجودات فضایی دلایل خودشون رو در مورد عدم آشکارسازی دارن. گرچه ممکنه این اتفاق پیش بیاد اما بهتره دلایل هر کدوم از این طرفین کیهان رو بدونیم.

موجودات معنوی بنا به قوانین الهی اجازه ندارن که به‌طور مستقیم در زندگی ما مردم زمین دخالت داشته باشن. به‌طور مثال ممکنه در مورد برخی مسائل؛ الهامات و راهنمایی هایی از طرفشون داشته باشیم اما به عنوان یک انسان لازمه که تلاش کنیم تا یک نتیجه محقق بشه. این موضوع در مورد علاج بیماری ها؛ اختراع و اکتشافات مختلف، صدق می کنه. چون تلاشی که انجام میدیم در روند تکامل ما تاثیرگذاره. فردی رو تصور کنید که سعی داره یک نوع روغن گیاهی برای مصارف نقاشی بسازه. موجودات معنوی ابعاد بالا می تونن در این زمینه راهنمایی هایی بهش برسونن اما لازمه که این فرد

از قوه ی خلاقه ی خودش استفاده کنه. ممکنه در این مسیر با مردم دنیای اطرافش تعامل شکل بده و دیگران رو به نحوی ترغیب کنه که بیشتر در مورد علم و خلاقیت فکر کنن. همچنین این فرد ممکنه در مسیر رسیدن به هدف؛ کتاب‌هایی بنویسه؛ علم خودش رو نشر بده و متوجه نیازهای دیگه ی بشر بشه.

پس موجودات معنوی عملا دخالت مستقیم آشکاری انجام نمیدن مگر این‌که زمانش برسه و سورس هستی اجازه بده که به شکل آشکارتری حضور پیدا کنن. در واقع همین موج بیداری و چنل هایی که صورت میگیره و آشنایی بیشتری که ناخودآگاه جمعی ما با فدراسیون کهکشانی نور و استادان نوری پیدا کرده؛ یک فصل جدید از معاشرت مردم زمین با سطوح معنوی به‌حساب میاد و اونطور که در برخی چنل ها

گفته شده؛ موجودات معنوی بنا به آگاهی ای که از طرف خداوند دریافت کردن و تصمیم فرشتگان مقرب دارن در مورد به آگاهی رسوندن ما مردم زمین اقدام می‌کنن. این اساتید معنوی از قرن ها پیش با ما به شیوه های شهودی در ارتباط بودن و هستن، صرفا در حال حاضر، این ارتباط ها قوی تر شده. شما امروز به بسیاری از این موجودات میگید استاد نوری، اما بسیاری از افرادی که تا امروز در قالب افراد الهام بخش و پر ارتعاش، در خواب های خودتون دیدید، در واقع استاد نوری بودن.

اما چرا موجودات منفی خودشون رو آشکار نکردن؟

موجودات منفی همیشه در قالب فشار های روانی یا حملات روحی در زندگی ما دخالت داشتن و تا الان هم تسلط خوبی روی ناخودآگاه مردم زمین ایجاد کردن. خرابی های زیادی به

بار آوردن و محرک ریخته شدن خون افراد زیادی بودن. پس عملا نیازی نداشتن که خودشون رو روی فرش قرمز به ما معرفی کنن. تصور ما از موجودات فضایی؛ موجوداتی هست که با سفینه و بین ستاره ها حرکت می‌کنن و کله های تخم مرغی و چشم‌های درشتی دارن ولی یه موجود فضایی میتونه پیش شما زندگی کنه؛ میتونه شهری زیر پای ما بسازه و درون همین سیاره زندگی کنه.

موجود فضایی، در واقع هر موجود زنده و هوشمندی هست که طبیعت و جهان بینیش برای ما مبهمه. مثلا گیاهان؛ طبیعت بسیار متفاوتی با ما آدم‌ها دارن. ما تصوری نداریم که گیاهان چطور فکر و ادراکی دارن. اون ها هم نوعی موجود غریبه؛ بیگانه یا فضایی هستن. اما بحث برانگیز ترین موجودات فضایی اون هایی هستن که اندام واره ای شبیه انسان دارن و

حرف میزنن و قادرن علوم پیچیده ی ما رو درک کنن. برای افراد قدرتمند سیاره‌ی زمین که حرص و طمع و غرور زیادی دارن احتمالا جالب نباشه که یک عده آدم واره از سیارات دیگه با سفینه های پیشرفته بیان.

انسان‌ها؛ روان و خلق و خو های خاص خودشون رو دارن. نمیشه این ویژگی ها رو به همه شون تعمیم داد اما تا جایی که به یاد میارم آدم‌ها زیاد استقبال گرمی از تمدن های پیشرفته نمی‌کردن. احتمالا برخی از شما خاطرات مشابهی داشته باشید؛ به‌طور مثال یاد میارم که بعد از سقوط آتلانتیس و لموریا؛ آدم ها زیاد علاقه ای نشون ندادن که لمورین های ساکن زمین درونی، چندان در مورد روند پیشرفتشون راهنمایی انجام بدن. ترجیح میدادن خودشون تمدن و شهر های روی زمین رو شکل بدن و پیشرفت کنن. خب طبیعیه

وقتی خوده آدم‌ها از موجودات ابعاد بالا دیگه سوالی نپرسن و گوشی برای شنیدن نداشته باشن؛ اون ها نمی تونن اطلاعات خاصی رو منتقل کنن.

زمانی که جنگ لموریا و آتلانتیس به بحرانی ترین دوران خودش رسید؛ من در کنار لمورین ها زندگی می‌کردم. در اون زمان چند زیر مجموعه‌ی خاص؛ نژاد لمورین ها رو تشکیل میداد. گروهی که من باهاشون زندگی می‌کردم در همون ابتدا تلفات زیادی دادن چون صف های جلویی جنگ بودن؛ مخصوصا به لحاظ جغرافیایی. با این همه تلفات و کشتاری که رخ داده بود؛ بازهم سیاست مداران و نظامی ها علاقه ای نداشتن که جنگ رو متوقف کنن. من و برخی دوستانم که با جنگ مخالف بودیم هم کوچک‌ترین اهمیتی برای این افراد تاثیرگذار و قدرتمند نداشتیم. درنهایت گروه هایی از ما

لمورین ها مخفیانه به شهر های زیر زمینی کوچ کردن. بعد از دوران جنگ و جدال؛ اون دسته از موجودات سیاره که زنده موندن دوباره روی سطح زمین به زندگی خودشون ادامه دادن. انسان‌ها؛ انسان‌ها کمی با لمورین ها فرق داشتن. فرقشون هم این بود که به لحاظ علمی و تکاملی سال های قابل ملاحظه ای فاصله داشتن و جوان تر بودن. اما آدم‌ها زندگی کردن و تمدن های خودشون رو دوباره شکل دارن. ما لمورین ها باهاشون در ارتباط بودیم و معاشرت می‌کردیم. ما به سطح زمین می اومدیم و درون کارناوال های مردم زمین شرکت می‌کردیم.

مردم زمین در معماری و علوم ریاضی پیشرفته بودن و کارهای درمانی هم انجام میدادن، اما به‌طور مثال در مورد هنر و شعر، چندان کاری انجام نداده بودن. نسبت به رنگ ها و

هاله ها و انرژی هم حساسیت خاصی نداشتن. در حال حاضر هم این مشکل وجود داره یعنی آدم‌ها با این‌که بسیاری از علوم رو درک کردن ولی هنوز در مورد هاله ها و انرژی روح، چیز بخصوصی نمیدونن.

می دونید چیشد که دیگه ما لمورین ها به‌طور آشکار به این سیاره نیومدیم؟ جنگ ها؛ این اتفاقات مربوط به قرن ها پیشه و بخش زیادی از این تاریخ، درون کتب فعلی مردم زمین ثبت نشده. اما به همین بخش از تاریخ که ثبت شده توجه کنید؛ پر از جنگ و خونریزیه. ما لمورین ها دیگه بعد از این تنش ها و جنگ ها نتونستیم به راحتی با مردم و تمدن های سطح زمین معاشرت کنیم.

در حال حاضر لمورین ها با بقیه‌ی بذرهای ستاره‌ای، درون قالب های انسانی تناسخ پیدا می‌کنن. روندش هم به این

شکله که وقتی آمادگی کافی پیدا کنن و خودشون هم علاقه داشته باشن می تونن به یک سری دوره های آموزشی برن و بعد از طریق تجهیزاتی که در اختیار اساتید نوری هست به یک کالبد انسانی منتقل بشن.

برای موجودات ابعاد بالا یا همون موجودات معنوی؛ ۷۰ سال عمر زمینی چیز زیادی نیست. یک لمورین می تونه در کالبد خودش تا ۱۲ هزار سال هم زندگی کنه.

خلاصه این‌که آدم‌های این سیاره، خودشون زیاد علاقه ای به موجودات تمدن های دیگه ندارن؛ اون افرادی هم که علاقه دارن بیشتر به خاطر این هست که خودشون بذر ستاره‌ای هستن. مثل شمایی که مشغول خوندن این کتابی؛ میشه گفت به‌احتمال زیاد یک ستاره‌ای هستی.

رویه ی موجودات منفی هم در معاشرت با آدم‌ها به شکل خاص خودشون هست. مهم ترین خصلت شون اینه که هیچ کاری رو رایگان انجام نمیدن و اعمال شون از روی خیر خواهی نیست و معامله باهاشون هم یه معامله‌ی عادلانه نیست. موجودات منفی، تا بتونن از انرژی و استعداد آدم‌ها به نفع خودشون سو استفاده می‌کنن.

این‌که موجودات منفی تا الان خودشون رو آشکار نکردن هم به نحوی به نفع شون هست چون عموم مردم هنوز بیشتر به تمدن های فراتر از زمین به چشم داستان‌های فانتزی و خیالی نگاه می‌کنن یا مطمئن نیستن چنین موجوداتی اصلا وجود دارن. همین کتابی که مشغول خوندن اش هستید در نظر خیلی از آدم‌ها چرت و پرت و خیالپردازی و شیادیه. اما تصور

کنید چی می‌شد اگر افراد با نفوذ و قدرتمند این سیاره علنا در مورد موجودات فضایی صحبت می‌کردن؟

از اون جایی که مردمان ستاره‌ای هم در این سیاره زندگی می‌کنن؛ فضا محیا می‌شد تا ما هم علنا راجب موجودات فضایی و ویژگی ها و مقاصد شونن صحبت کنیم و آدم‌ها، پیگیر این اطلاعات میشدن و به مرحله ای میرسیدن که بتونن با آگاهی کافی در مورد موضع خودشون در ساختار هستی تصمیم گیری کنن.

شما ممکنه فکر کنید یا اینطور به شما تلقین کرده باشن که ما نبردی شوم و تاریک با رپتال ها داریم. اما فکر میکنم چیز مهم تری در جریان زندگی ما مردم زمین وجود داره و اون هم رشد و تکامل خوده ماست. با توجه به پیچیدگی و امکانات و قدرت ذهنی انسان، در عین پتانسیل رشد و تکامل، امکان

طراحی شیوه های شرارت ورزیدن بیشتری هم از جانب یک انسان وجود داره.

بسیاری از موجودات منفی و شرور که در سطح متافیزیکی مشاهده میکنید، توانایی ساخت کالبد های فیزیکی رو ندارن و صرفا به کمک انرژی و از طریق روش های متافیزیکی با انسان ها ارتباط میگیرن. انسان ها از قدرت بیشتری نسبت به بسیاری از این گونه ها برخوردارن. شما ممکنه فکر کنید که نقطه عطف جریان بیداری معنوی، ورود نیرو های فضایی به سیاره ی زمینه، اما نقطه عطف، زمانیه که ما مردم زمین به حدی از آگاهی برسیم که با ذهن خودمون و امکاناتی که در اختیار داریم، با افکار شرورانه مبارزه کنیم و اون ها رو پس بزنیم. در این حین هست که ما نشون میدیم چه اندازه تکامل

پیدا کردیم و توانایی های حقیقی ما آشکار میشن. این مسیر نرمال و حقیقی تکامل هست.

.

.

.

والدین زمینی ما

اغلب شما درون خانواده هایی متولد شدید که جو متشنج یا ناراحت کننده ای دارن. ممکنه درگیر والدین بی مسئولیت یا سخت گیری باشید. ممکنه مسائلی مثل آزار های روانی و جسمی رو تجربه کرده باشید و به شدت از دست اعضای خونواده ی خودتون به سطوح اومده باشید و با خودتون فکر

کنید که چرا تقدیر اینطور رقم خورده که شما درون چنین خانواده هایی متولد بشید؟

وضعیت خانواده های ما بسیار تاثیر گذار هست بر نحوه‌ی نگرش و برخورد ما با جامعه. انسان‌ها در حالت عادی شبیه والدین شون میشن. به‌طور مثال افرادی که درگیر والدین معتاد و بی مسئولیت بودن، پتانسیل بالایی در دچار شدن به اعتیاد دارن. برخی افراد تا پایان عمر، درون نقش قربانی اسیر میشن و دیگه نمی تونن به راحتی درون جامعه زندگی کنن و امنیت روانی رو تجربه کنن. برخی از ما با خودکشی دست‌وپنجه نرم می‌کنیم یا سعی می‌کنیم با داروهایی که از طرف روان پزشکان تجویز میشه، وضعیت دشوار روان آسیب دیده ی خودمون و اتفاقاتی که در اطراف ما در حال رخ دادن هست رو تحمل کنیم. شاید فکر کنید که وضعیت خانواده ی

شما یک وضعیت کارمایی و نتیجه ی اعمال گذشته ی خودتون هست اما می خوام به شما بگم که این دیدگاه سطحی نگرانه و ناکارآمده و پذیرش اش کمکی به رفع این مشکلات نمی کنه. فضای متشنج خانواده ی شما یک بخش از حال و روز غالب بر این سیاره است. افکار و ذهنیت‌های اشتباهی که نه فقط انسان‌ها، که حتی طبیعت و حیوانات رو به سمت نابودی می بره. شما افرادی هستید که برای درک این بحران و اغلب با میل زیاد برای ایجاد تغییرات مثبت به این سیاره اومدید. این موضوع خانواده لزوما ربط خاصی به عملکرد منفی شما در زندگی‌های قبلی نداره. اتفاقا بسیاری از شما انسان‌های بسیار شریف، رو سفید و تاثیر گذاری بودید و این بار هم متولد شدید تا واسطه ی رخ دادن افسانه های بسیار زیبایی بشید. خانواده هایی که درون شون متولد

شدیم، می تونن به ما کمک کنن تا پس از درک روشن ضمیری، احساس همدردی و مسئولیت پذیری بیشتری نسبت به جامعه ی اطراف خودمون داشته باشیم و صرفا به دنبال نجات جان خودمون نریم. به حاشیه های امن خودمون در گوشه های بی سر و صدای تمدن اکتفا نکنیم و افکار و ایده های خودمون رو به جامعه عرضه کنیم.

ما برای رها شدن از تاثیرات بدی که والدین زمینی ما بر روان ما گذاشتن، نه به داشتن چشم سوم قوی نیاز داریم نه قدرت‌هایی مثل تله کینزی و تله پاتی. ما نیاز داریم که روان خودمون رو بشناسیم، زخم های درون خودمون رو درمان کنیم و بفهمیم که آدم‌ها چرا تا این حد دچار نابهنجاری های رفتاری هستن؟ به‌طور مثال برخی عقیده دارن تمام اعمال نابهنجار و غیر اخلاقی بشر برای حفظ بقا هست. اما بحث اینه

که حتی این رفتارهای نابهنجار هم نتونسته از بقای ما حمایت کنه و نسل های زیادی از ما در اثر جنگ و درگیری مردن. همین الان سیاره‌ی ما درگیر کرونا ویروس هست که شوک بزرگی به جوامع ما وارد کرده. این ها همه نشون میده که ما میل بقا داریم اما علم بقا رو نداریم. پس میل بقا یک میل پست و سطح پایین نیست، بلکه رفتارهای نابهنجار ماست که تاسف آوره و نشون میده که ما هنوز نمی دونیم چطور باید برای زنده موندن تلاش کنیم تا به نتیجه ی رضایت بخشی دست پیدا کنیم.

خانواده های متشنج، نمونه ی کوچکی از جوامعی هستن که سعی دارن با شیوه های ناسالم و ناآکارآمدی، بقا و رشد خودشون رو حفظ کنن. اما شما می تونید که این علم رو از مسیر روشن ضمیری و به کمک اساتید معنوی یاد بگیرید و

با اخلاقیات و استعداد های خودتون، این آموزه‌ها رو به کار بگیرید و منتشر کنید.

با تمام وجودم با اون دسته از شما که درگیر خانواده های متشنج هستید همدردی می‌کنم و بهتون یادآور میشم که این شرایط، ارتباطی با کارمای منفی نداره، بلکه ریشه در قلب بزرگ شما داره که خواستید تکامل پیدا کنید و نسبت به موجوداتی که درون این دنیای بزرگ در حال رنج کشیدن هستن بی‌تفاوت نباشید.

.

.

.

ترس از حملات روحی و آزار و اذیت های دیگران

همه‌ی ما انسان‌ها در معرض حملات و فشار های جسمی و روحی از طرف موجودات تاریک بوده و هستیم. شیوه های زندگی اشتباه، مکاتب فلسفی مخرب، میل به جنگ طلبی و خشونت، انواع برده داری سنتی و مدرن، ریشه در آلودگی های روانی ای داره که سعی می‌کنن سرنوشت سیاره‌ی ما رو به دست بگیرن. زمانی که کیفیت روشن ضمیری یا بیداری ذهنی رو تجربه کنید به علت آگاهی و حساسیت انرژیکی ای که به‌تدریج به دست میارید، این آلودگی ها و حملات رو بیشتر هم حس خواهید کرد. انسان‌های عادی به این آلودگی ها خو گرفتن و با آهنگ مشوش این افکار سمی، در حال بیشتر فرسوده شدن هستن، اما یک فرد روشن ضمیر واقعا دوست داره که بتونه از خودش در مقابل این آلودگی ها و حملات، محافظت کنه و با افکار رایج اما اشتباه، مقابله کنه.

برای نوشتن این بخش از کتاب، نیازی نبود که فشار زیادی به ذهنم وارد کنم. یک شب قبل از خواب، نامه ای نوشتم برای فرشته ی میکائیل و ازش خواستم مراقبم باشه و کمکم کنه که بتونم شرایط زندگیم و آدمایی که دارن آزارم میدنو تحمل کنم. بهش گفتم: اگر این افراد به آزار و اذیت هاشون ادامه بدن، مطمئن نیستم بتونم تحمل کنم و ممکنه از کارا و هدفام دست بکشم و دیگه از اون کارهایی که باعث میشه ازم خوشحال باشید انجام ندم.

بعد از نوشتن این نامه کم‌کم مراقبه انجام دادم و حین مراقبه به خواب رفتم.

در عالم خواب و رویا، ویدیویی رو جلوی چشمام می‌دیدم. این ویدیو جنبه ی آموزشی داشت و داستان یه مزرعه ی قارچ رو تعریف می‌کرد. در مورد چند قارچ آلوده می گفت که بیمار و

آشفته شدن و سیستم فکری جدیدی رو دست و پا کردن.

اون ها مخالف هر قارچی بودن که ذره ای با خودشون فرق داشت. سعی داشتن همه رو مثل خودشون تربیت کنن و بذر ترس رو درون شون بکارن. هر قارچی که بر ضد شون کاری انجام می داد رو تنبیه می‌کردن و از بین می بردن.

قارچ های بیمار متوجه شدن که سرعت تکثیر طبیعی قارچ ها به شکلیه که نمی تونن همه رو تحت کنترل بگیرن و به شیوه‌ی خودشون تربیت کنن. پس تصمیم گرفتن به‌جای تربیت و زنده نگه داشتن قارچ ها، هر قارچ سرکش و اضافه یا قارچ هایی که کوچک‌ترین جهشی در پیش گرفته بودن رو بکشن.

به گوینده ی ویدیو اعتراض کردم و گفتم: من دوست ندارم منفعل و بی‌تفاوت باشم که صرفا خودمو از چشم موجوداتی

که می خوان نابودم کنن حفظ کنم، از طرفی دوست ندارم خودمو به سبک قارچ های بیمار پرورش بدم.

ناگهان دیدم با یک خانوم خردمند که فن بیان و کاریزمای خیلی خوبی داشت، درون یک دشت زیبا و طلایی مشغول قدم زدن هستیم. این خانوم الگویی مجازی و سه بعدی رو جلوی چشم‌های من ایجاد کرد و توضیح داد که: قارچ های بیمار با هر سرعتی هم که تکثیر شن، با فرض این‌که فضای تکثیر شدن شون نامحدوده، نمی تونن هر قارچی که با خودشون متفاوت هست یا قصد داره فعالیت مثبت داشته باشه رو نابود کنن.

سیستمی که این خانوم نشون می داد خیلی پیچیده بود. یک مکعب که هر بعدش یک بازی مثل شطرنج رو تا ابعاد دیگه اش گسترش داده. مهره ها در حالت عادی روشن بودن و برای

کسب تجربه حرکت می‌کردن. حرکت اون ها برای جنگ نبود بلکه برای کسب تجارب مختلف و درک احساسات بهتر بود. اما گوشه ای از این بازی، مهره های مهاجم و بیمار یا همون قارچ های بیمار شروع می‌کردن به آسیب زدن و حذف مهره های دیگه. اما این حرکت تهاجمی نمی تونست بیشتر از ۳۸ یا ۳۷ ردیف ادامه پیدا کنه و توسط مهره ای سالم متوقف میشدن.

حین دیدن این خواب، به این محاسبه رسیدم که هر دوی این اعداد می تونه معنی جالبی داشته باشه. ۸ و ۳ میشه ۱۱ که عدد آگاهی و تکامله و ۳ و ۷ میشه ۱۰ که نماد کامل و بسته شدن یک چرخه است. درست نقطه ای که چرخه ی حیات مهره های مهاجم بسته می‌شد. اون خانوم تاکید می‌کرد که هیچ چیز نمی تونه چرخه ی رشد و تکامل رو متوقف کنه و

ناامیدی تو ریشه ی منطقی نداره. از فرصتی که برای رشد و تکامل در اختیارت هست لذت ببر و به خاطر اتفاقاتی که هنوز رخ ندادن، از فعال بودن و کسب تجربه دست نکش.

پیامی از طرف فرشته ساچئیل

فرشته ساچئیل از فرشتگان مقرب هست که چندین بار در این کتاب درباره ی ایشون توضیحاتی ارائه شد. گزارشی که در این بخش آورده شده از طرف این فرشته است و فکر می‌کنم می تونه برای همه‌ی ما ستاره‌ای ها مفید واقع بشه.

خواب میدیدم که با ستاره‌ای های بیدار و آگاه در محوطه ی ساختمونی جمع شدیم و از طریق مانیتور ها می بینیم که داره چه اتفاقی برای سیاره میوفته. در اون لحظات حساس و بحرانی؛ تصمیم با خودمون بود که بمونیم یا بریم. چون ستاره‌ای هایی که علاقه ای به موندن نداشتن سوار سفینه هایی میشدن و می رفتن. (این تصویر برای من سمبل اختیار

آزاد ما آدم‌هاست و این‌که می تونیم به اختیار خودمون فضای افکارمون رو تغییر بدیم؛ به همین ترتیب ستاره‌ای ها هم بعد از رسیدن به بیداری ذهنی قادرن انتخاب کنن که مطابق با هدف روحیشون کار کنن یا به جریانات دیگه بپیوندن.)

من ته قلبم دوست نداشتم برم. ولی نمی دونستم حالا که می خوام بمونم باید چیکار کنم؟ چون بهترین دوستانم رفتن و احساس تنهایی و ناامیدی زیادی داشتم. من و اون تعداد از ستاره‌ای ها که مونده بودیم؛ از تخصص و استعداد و ماموریت خودمون آگاه بودیم. درون اون ساختمون هم همه‌ی امکانات فراهم بود که کار کنیم و حتی چیزهای جدیدی یاد بگیریم.

به‌تدریج تعدادمون خیلی کم شد؛ خیلی خیلی کم. با خودم گفتم: با این نفرات و وقت و انرژی ای که داریم نمیشه کار خاصی کرد.

از این‌که دوستانمون رفتن و توی این شرایط حساس تعدادمون این‌قدر کم شده بود گریه کردم. این جا بود که فرشته ی ساچئیل رو دیدم. چهره اش برام واضح نبود، صرفا

انرژی و نور مثبت اش رو احساس می‌کردم. سعی داشت کمکم کنه.

انرژی ناراحتی و اشکای منو گرفت و توی یه دنیای مجازی و ساختگی فرستاد، و دیدم اون انرژی چطور باعث شد که ساختار اون دنیا، به‌طور وسیع تغییر کنه. تعجب کردم. فرشته گفت: ببین چطور، ناراحتی چند ثانیه ای تو می تونه یه ساختار بزرگ رو خراب کنه! چرا فکر می کنی تلاش و انرژی فعلیتون نمی تونه تاثیرگذار باشه؟

درد؛ محرکی برای پیشرفت می تونه باشه ولی وجه لازم اش نیست.

بدون درد پیشرفتی به وجود نمیاد؟ یعنی همه‌ی ما موجودات باید این همه زندگی‌های طولانی و پر از سختی رو تحمل کنیم تا پیشرفتی حاصل بشه؟ خیر، درد وجه لازم نیست؛ گرچه می تونه باعث پیشرفت بشه... وجه لازمه‌ی پیشرفت، قصده.

قصد یعنی خواستن. رشد وقتی با درد همراهه که آدم خواستار پیشرفت باشه ولی ترس هم داشته باشه. وگرنه یک چیز پلید رو هم اگر با تلاش پیگیری کنیم بازهم احتمال دستیابی بهش وجود داره.

تا بحال به اسب های درون چرخ و فلک های بزرگ توجه کردید؟ بیاید نگاهی مثالی به چرخ و فلک و اسب هاش داشته باشیم. اسب در فرهنگ عمومی نماد نجابته؛ رفتار خاضعانه و

خوبی که در مقابل دیگران نشون میدیم. اما فکر می‌کنید چی می‌شد اگر تا آخر عمر و به شکل تکراری، انرژی خودمون رو صرف خدمت به ارزش هایی کنیم که شوم و منفی هستن؟ چرخ و فلک می چرخه ولی فکر کنید چی می‌شد اگر آدم‌ها به چرخه‌های تکراری زندگی شون عادت می‌کردن و فریفته ی این آرامش و لذت و بی خیالی چرخ و فلک های روانی میشدن؟! جوامع فعلی ما دارن چوب همچین رویه ای رو می خورن، آدما خیلی فریفته ی عرف میشن و بهش عادت می‌کنن. برای همینه وقتی بحران پیش میاد، خیلی دیر و هراسون دست به کار میشن تا مشکل رو حل کنن.

قطعا به نفع تاریکی هست اگر که امثال شما درگیر عرف بشید و انرژی خودتون رو صرف الگوهای سمی و ناسالم درون جوامع کنید. چون استعداد و انرژی حیاتی پیشرفته ای دارید.

از سطوح متکامل تر اومدید، موجودات تاریک همه‌ی تلاششون رو می‌کنن که از استعداد شما به نفع خودشون بهره برداری کنن. اما شما طعمه ای درون چنگال ضلع تاریک نیستید. اگر شما اشتباهی نکنید، کارهای موجودات منفی مانع شما برای رسیدن به هدف روحیتون نخواهد شد.

این موضوع بسیار اهمیت داره که از خودتون ناامید نشید. حتی زمانی که به منتهای ناامیدی رسیدید و حس کردید هیشکی برای شما ارزشی قائل نیست، یا وجودتون اضافه است به این فکر کنید که هنوز فرصت زندگی دارید و حتما خواست خدا بوده و این زندگی فرصتی هست که بهتره ازش استفاده‌ی خوبی کنید.

ترس درون ما ضعیف میشه ولی لزوما نمی میره. درست مثل یه نطفه در اعماق ناخودآگاه ما می مونه و ذات ما همیشه

نسبت بهش آگاه هست. ترس حس ناخوش آینديه که برخی موجودات به‌جای مبارزه باهاش، تصمیم میگیرن که بهش عادت کنن. اعتیاد و کار کردن با احساسات منفی قادره لحظات ترسناکی رو برای یک موجود ایجاد کنه اما فرد بهش اعتیاد پیدا می کنه چون بالاخره موفق شده به چیز کوچکی تعهد پیدا کنه. اون چرخه ی اعتیاد باهمه‌ی وحشتناک بودن اش چیز کوچکی هست در مقابل مسئولیتی که موجود در مقابل زندگیش داره. اعتیاد قادره که فرد رو درون خودش غرق کنه. ترس نمیذاره که آرزویی داشته باشیم یا آینده مون رو بسازیم و زمانی که درگیرش بشیم، به زودی متوجه میشیم خوده ترس صاحب اختیار آینده ی ماست و صرفا باید به چیزهای کوچک و زودگذر دلخوش کنیم.

هر مسیر تکاملی حرکتی روی اعداد ۳ و ۶ و ۹ داره، و هر مرحله به‌اندازه‌ی عدد اش طولانیه. ۳ زمانی هست که تعلیم میبینیم و پایه های یک دوره رو یاد میگیریم، ۶ زمانی هست که هدف اون دوره رو با ذوق و استعدادمون طراحی می‌کنیم و ۹ زمانی هست که با امتحان و چالش هاش رو به رو میشیم، زمانی که لازمه بجنگیم.

زندگی فعلی ما چرخه‌های ۳، ۶، ۹ مختلفی داره اما زندگی درون این کالبد و جوامع فعلی زمین، مثل زندگی درون یک ۹ بزرگه.

قوانین و انرژی های الهی قادرن بسیار بهینه تر از شیوه های منفی مثل جادو، ما رو به آرزو ها و خواسته‌های قلبی مون برسونن. صرفا انگیزه و نحوه‌ی کار کردن ما متفاوته. برخی افراد، جادو یا روش‌های حیله گرانه رو دوست دارن چون این

کار ها قادره طمع شون رو برآورده کنه. وگرنه قوانین الهی و کار کردن باهاشون قادره تا حد زیادی، خلاقیت و استعداد های موجود رو شکوفا کنه. مسیر معنوی می تونه مسیر بسیار فوق العاده ای باشه اما لازمه اش اینه که درون چنین مسیر هایی، طمع و ترس های خودمون رو کم‌کم از بین ببریم. اون حس پلید و شیطانی بودن در واقع همون طمع و ترسه که به عادت تبدیل شده.

به‌طور مثال من طمع دارم به این‌که از دیگران بهتر باشم؛ از همه لحاظ، و علاقه دارم که دیگران به من اتکا کنن. ترس دارم از این‌که دوست نداشتنی جلوه کنم یا تنها باشم. تا زمانی که محرکم برای بهتر شدن شخصیتم این ترس خاص باشه، طمع کارم و بین طمع و ترسم رابطه است.

ولی همون پیشرفت و بهتر شدن شخصیت اگر بدون رقابت طلبی و طبق قوانین الهی پیش بره، خواست خوبیه. معشوق یا میل به ثروت مند شدن، لزوما خواسته‌های بدی نیستن، ولی لازمه مراقب باشیم که چه احساساتی محرک رسیدن ما به این خواسته ها هستن. ترس یا احساسات مثبت؟

طمع حس چندش آوریه. آدم شاید با دیدن اش فورا روی این حس پرده بکشه تا دیگران نبینن اش ولی اون طمع به‌جای خودش هست و بزرگ میشه، پس چه‌بهتر که فورا باهاش مبارزه کنیم تا از بین بره. همه‌ی این موقعیت‌های زندگی، فرصتی هستن تا با ترس ها آشنا بشیم و شیوه‌ی مبارزه کردن باهاشون رو یاد بگیریم.

.

.

.

معاش و در آمد

شرایط جوامع سیاره‌ی ما به شکلی هست که با نگرانی در مورد تامین خوراک و سرپناه بزرگ میشیم و تا پایان عمر به حدی درگیر بهبود وضعیت معاش خودمون هستیم که متوجه نمی شیم زندگی مون چطور گذشت و اصلا برای چی به این دنیا اومده بودیم؟ چه برسه به این‌که فرصت بشه خودشناسی و خداشناسی رو در پیش بگیریم و حقیقتا یک پروژه ی مفید و سازنده رو به سرانجام برسونیم.

این مساله با بحران های اقتصادی دامنگیر و زنگ خطرهایی که در مورد سیستم‌های اقتصادی به صدا در اومده، واضح تر و حساسیت‌برانگیز تر هم شده. اغلب ما هنوز نمی دونیم که آینده ی ما قرار هست چه پشتوانه ی مادی ای داشته باشه.

برخی از ما به دنبال شغل ها و مزایای ثابت یا بیمه های تامین عمر هستیم. برخی از ما هم با کارفرماهای بی تعهد و حریصی رو به رو هستیم که نه تنها مطابق زحمتی که می کشیم پول کافی نمیدن بلکه خودشون هم شبانه روز بابت وضعیت اقتصادی نگران و نالان هستن. انتخاب های سختی در مورد مسائل مادی پیش روی همه‌ی ماست و از این طریق سنجیده شدیم و یا سنجیده خواهیم شد. من فقط تصویری از وضعیت معاش در شبکه ی آگارتا یا سرزمین تکامل یافته ی لمورین ها رو ارائه میدم و قضاوت و تصمیم گیری رو به عهده‌ی شما میذارم. در سرزمین ما هر فردی حق داره که به‌اندازه‌ی کافی غذا دریافت کنه و سقفی برای آرامش و استراحت داشته باشه. کار کردن این مردم متعهد، بر اساس احساس مسئولیت و علاقه ای هست که به کسب علم و تجارب عملی و حرفه ای

دارن. این شیوه‌ای هست که قرن هاست داره اجرا میشه و سرزمین لموریا نه تنها به مشکل نخورده بلکه همچنان در حال پیشرفت هم هست.

این‌که در جوامع سطح زمین، عده‌ای گرسنه و بی خانمان هستن و عده ی قابل‌توجهی با ترس از گرسنگی و بی خانمانی زندگی می‌کنن، ریشه در همون افکار و انرژی های سیاهی داره که فکر و روان ما انسان‌ها رو بیمار و آلوده نگه داشته و باعث شده که نتونیم در صلح و عشق زندگی کنیم.

شبی قبل از خواب، برای همسویی با فرشته ی میکائیل مراقبه انجام می دادم که به خواب رفتم. می‌دیدم که گوشه ای نشستم و در عالم کودکانه ی خودم هستم. (برخلاف واقعیت که فرد بالغی هستم، در عالم خواب معمولا خودمو به‌صورت یک بچه می بینم) و فرشته ی طلایی رنگی رو دیدم. اون نه

زن بود نه مرد، حتی چهره شم واضح نمی‌دیدم. ارتعاش خیلی زیادی داشت و مواجهه باهاش برام عجیب بود. حس می‌کنم در ابتدا ازش ترسیدم. چون تا حالا همچین موجودی رو از نزدیک ندیده بودم. اون به شیشه شیر خالی درون دستم اشاره کرد و پر از شربت سرخ و صورتی شد. این باعث شد که بخندم.

بعد سوالی پرسید که اصلا انتظارشو نداشتم. گفت: تا حالا شده از خدا بخوای بهت انرژی پول و ثروت رو بده؟

من خندیدم و گفتم: نه

یه جورایی برام عجیب بود که خب چرا باید همچین چیزی بخوام؟ اصلا کار درستیه؟ یا اصلا مگه باید از موجودات معنوی پول خواست؟ خب اگه واقعا پول بخوام براش تلاش می‌کنم تا به دستش بیارم.

اما اون فرشته گفت: از این هفت پله بالا برو و خودت از خدا بخواه که بهت ثروت بده.

گفتم: من نمی تونم از پله بالا برم.

گفت: منم برای همین اینجام، می خوام کمکت کنم.

اونجا هفت پله بود و حس می‌کردم هر کدوم باعث میشه انسداد های مربوط به ثروت هر چاکرام برطرف بشه. اون فرشته، اول انرژی بالا رفتن از ۳ پله رو بهم داد.

هر بار که پله ای رو پشت سر میذاشتم، می‌دیدم که چه گره‌های جدی و شدیدی، در مورد رسیدن به پول و ثروت دارم. این گره ها خیلی بیش از حد تصورم بودن.

به پله ی سوم که رسیدم دیگه نمی تونستم ادامه بدم. پشت سرمو نگاه کردم و دیدم که فرشته، هنوز اونجا ایستاده و

منتظره که از پله ها بالا برم. با خودم چیزای مختلفی می گفتم. مثلا می گفتم: نکنه این فرشته داره با من شوخی می کنه؟ اصلا چرا ازم می خواد همچین کار سختی رو انجام بدم؟ نکنه نباید این مسیرو میومدم؟ بهتره تا دیر نشده برگردم.

اما همین که خواستم منصرف شم، فرشته یه توپ انرژی رو سمتم فرستاد، و متوجه شدم بقیه‌ی چاکراهامم انرژی لازم رو دریافت کردن. دریافت این انرژی ها، برام مثل یه شوک بود.

وقتی به پله ی آخر رسیدم، ناگهان تصویری رو دیدم و ارتعاشی رو حس کردم که خیلی منحصر به فرد بود و نه تنها کیفیت این جهانی نداشت، حتی کیفیت اش متفاوت با احساسات لطیفی هست که توی خواب‌های مرتبط با فرشتگان تجربه کرده بودم.

اون چیزی که دیدم، احتمالا بخشی از انرژی همون سورس هستی بود. یک لحظه ی خیلی کوتاه، این سورس که نور خالص بود رو حس کردم و خواسته مو مطرح کردم و بعد تموم شد.

وقتی مجددا چشم هامو در عالم خواب باز کردم، دیگه خبری از اون پله ها نبود. روی چمن ها دراز کشیده بودم. فرشته هنوز اونجا بود. کمی اونطرف تر، روی چمن ها دراز کشیده بود.

چهره شو نمی‌دیدم اما متوجه شدم وقتی بیدار شدم، اون داشت به من نگاه می‌کرد. درون نگاهش پر از عشق و محبت بود.

من بر حسب اتفاق، انسان پر مدعایی در مورد عشق و محبت ورزیدن هستم، ولی اگر تمام محبتی که با اعمال و رفتارم به

افراد مورد علاقه ام ورزیدم رو جمع کنم هم، به لطافت و ظرافت یک نگاه این فرشته نمی رسه.

من بنا به عادت همیشگی که سیل اشکم روانه، شروع کردم به گریه و گفتم: باورم نمیشه همچین تجربه ای داشتم. اگه واقعا خدا همچین حسی داره، ما روح ها از لحظه ای که جدا شدیم چقدر بیچاره ایم، چون رسیدن دوباره به خدا و درک این احساسات سطح بالا خیلی دشواره.

فرشته به کمک تله پاتی گفت: ای بابا، حالا که اینجایی چرا به همچین چیزایی فکر می کنی؟ ولی خب آره، شایدم اینطور که میگی باشه.

یکی از سوالاتی که یادمه ازش پرسیدم این بود که: در عوض این کمکی که به من کردی، چه کاری بهتره انجام بدم؟

اون فرشته چیزی گفت با این مضمون: به دیگران هم بگو بیان (یعنی مراقبه انجام بدن و سعی کنن ارتعاش خودشون رو بالا ببرن و اگه دوست دارن همچین کیفیاتی رو تجربه کنن)

.

.

.

مرگ و تولد

برخی از افرادی که خواب‌های معنوی رو برای اولین بار و در سنین جوانی تجربه می‌کنن، چه در اثر برداشتی که خودشون از این خواب‌ها انجام میدن، چه در اثر تفسیر هایی که دریافت می‌کنن، احساس می‌کنن که قراره مرگ به زودی به سراغشون بیاد. یکی از خواب‌های رایج، بخصوص در مراحل

روشن ضمیری، خواب‌هایی در مورد مرگ هست. اما هیچ کدوم از این خواب‌ها به این معنی نیست که قراره مرگ به زودی به سراغ شما بیاد. برخی فکر می‌کنن که این تجارب معنوی یا مرتبط با مفهوم مرگ به سراغ ما میان چون فرشتگان دلشون به حال ما سوخته و می خوان که این دم آخری آگاه بشیم و از اشتباهات گذشته توبه کنیم و با کوله بار سبک تری، زندگی رو ترک کنیم.

خواب‌هایی مرتبط با مرگ، در کمتر مواردی اشاره به مساله ی مرگ کالبد در واقعیت داره. اتفاقاً رسیدن شما به ادراک معنوی، مرحله ی جدید و اصلی تر زندگی شماست که کمک می کنه هدف روحی خودتون، برای زندگی فعلی رو درک کنید و پروژه های افسانه ساز خودتون رو شروع کنید. برخی از شما به دنبال هم مسیر هایی می گردید و برخی از شما، این

افراد هم مسیر رو پیدا کردید و باهاشون روزگار می گذرونید. به‌طور مثال گروه موسیقی یا انیمیشن سازی خودتون رو درست کردید یا در مورد نوشتن کتاب و انجام کارهای عام المنفعه اقدام می‌کنید.

خواب‌هایی در مورد مرگ، بیشتر به معنی پایان یک ذهنیت و طرز فکر هست که کنار گذاشته میشه. همون طور که در مسیر روشن ضمیری، فکر ها و عادت های قدیمی رو کنار میذاریم و به لحاظ شخصیتی و رفتاری، پیشرفت می‌کنیم.

به این ترتیب نیازی نیست با دیدن خواب‌هایی در مورد مرگ، در مورد مرگ جسمانی خودتون نگران بشید و از زندگی و پروژه ها و آرزو های خودتون دست بکشید. همچنین شما به عنوان یک فرد روشن ضمیر، به خوبی می دونید که زندگی و تجارب ما محدود به زندگی کالبدی فعلی نیست پس چه‌بهتر

که تا آخرین لحظه از این فرصت برای کسب تجربه و مفید واقع شدن استفاده کنیم تا با دست پر تری به مراحل بعدی بریم.

خواب می‌دیدم که برای سال های طولانی، درون یک سیاره با احساس پوچی و اون دسته از افکار پوچ گرایانه ای که باعث می‌شد بعضی افراد و گروه ها علیه ذات زندگی و شادی آدم‌ها کار کنن جنگیدم. گاهی به پیروزی هایی رسیدم، گاهی هم مغلوب این حس شدم و احساس پوچی منو از پا مینداخت. روزی هم که مرگ به سراغم اومد، هنوز پروژه های در جریانی داشتم و ابزارهایی برای مبارزه طراحی کرده بودم اما دیگه وقت رفتن بود.

مرگ چهره ی زیبایی داشت و با حس شکوه و شادی، کالبد خودمو طی یک شب و یک لحظه ترک کردم. اون شب نه فقط

من، بلکه تعداد زیادی از روح های مسافر اون سیاره هم کالبد خودشون رو ترک کردن. برخی از اون ها دوستان سابقم بودن و ما توی صف رفتن به جهان بعدی، در مورد نحوه‌ی مرگ مون و این‌که چقدر ساده رخ داد می گفتیم. از این می گفتیم که در یک لحظه و چقدر بدون دشواری رخ داد. انگار که جسم، بار سنگین اش رو از ما جدا کرد، نه لزوما ما ازش بیرون پریدیم.

بعد از مرگ، اطرافیانم دچار تاسف شدن و برخی شون بسیار غصه خوردن. اون ها فکر می‌کردن که من زود مردم و فرصت زندگی رو از دست دادم. اما برخی از اون ها که روح آزاد تری داشتن، طی خواب و شهودات شون به دیدنم میومدن و باهم صحبت می‌کردیم. گاهی هم من به دیدن برخی از اون ها می رفتم.

یادمه یک بار یکی از اون ها به دیدنم اومد. دختر جوانی بود که یکی از آشنایان دور خوانواده ی ما به‌حساب میومد. بهش گفتم: آیا از نظر تو من نابود شدم و مرگ چهره ی زشتی داره؟

اون گفت: در ابتدا اینطور فکر می‌کردم، ولی الان که وضعیتت رو دیدم متوجه شدم که تو هیچ چیز رو از دست ندادی، بلکه همچنان زنده ای و به نظر میرسه خوشحال تری.

باهم دست دادیم و تصمیم گرفت خداحافظی کنه و بره. کمی از مسیر، بدرقه اش کردم. ازم سوال پرسید در مورد برخی ناراحتی‌های روانیش و براش توضیح دادم که برخی احساساتی که ازشون تغذیه می کنه براش خوب نیست و بهتره این عادت ها رو ترک کنه تا حالش بد نشه.

خب، در انتهای صف مرگ، یا مدرسه ای که پس از مرگ به‌طور موقت درونش حضور داشتیم چه اتفاقی افتاد؟ زمانی

که احساس می‌کردیم آمادگی لازم رو به دست آوردیم؛ انتخاب می‌کردیم که به سیاره‌ی کدوم فرشته بریم. برخی هم براشون تفاوتی نداشت و به راحتی یکی از پیشنهادات رو انتخاب می‌کردن و می رفتن. چیزهایی مثل سفینه های رنگی کوچک وجود داشت که دسته دسته واردشون می شدیم و به سیاره‌ی بعد می رفتیم. من اصرار داشتم وارد یک سفینه ی زرد و طلایی بشم چون می دونستم اون سفینه منو به یکی از سیاراتی می بره که مرتبط با فرشته ی میکائیل هست.

با چند نفر از دوستانم به اون سیاره رفتیم و زندگی جدیدی رو شروع کردیم. در ابتدا هاله و انرژی ها برام واضح بود، کم‌کم احساس کردم اون جامعه برام خیلی جدیده و مغلوب ترس شدم اما دوستانم کمک کردن که از خودم، درون محیط

جدید اون سیاره محافظت کنم و یادم بیاد که برای چی به اون سیاره اومدم.

برخی از مشکلاتم تکراری بود، به‌طور مثال به رغم میل زیادی که به دوستی با دیگران داشتم نمی دونستم چطور با آدم‌ها ارتباط برقرار کنم، موجود خجالتی ای بودم و نمی دونستم به کدوم بخش از اجتماع تعلق دارم.

یک روز به یک پارک رفتم و دیدم که آدم‌ها دارن پشت میز هایی، بازی شطرنج انجام میدن. کمی به بازی هاشون دقت کردم و متوجه شدم بازی اون ها با بازی شطرنجی که سابقا می شناختم خیلی فرق داره. شطرنج اون ها صرفا ۴ خونه داشت و مهره ها شامل ۲ رخ، دو فیل و دو سرباز بود و ۴ تا از این مهره ها به‌صورت بازیکن ذخیره خارج از زمین می موندن

تا زمانی که فرد تصمیم بگیره اون ها رو به زمین بیاره و ازشون استفاده کنه.

چند نوع شطرنج حرفه ای تر هم بود که زمین بازی بزرگ تر بود و تعداد مهره ها بیشتر. اما افراد محدودی این بازی‌های حرفه ای تر رو انجام می دادن. درنهایت ندیدم که هیچ کدوم از اون بازی ها به کاملی شطرنجی باشه که سابقا می شناختم. تصمیم گرفتم از این طریق با مردم اون جامعه ارتباط بگیرم و بازی شطرنج اصلی رو براشون توضیح بدم. گرچه می دونستم خودم یک شطرنج باز ماهر نیستم اما درعین‌حال می دونستم که این بازی، سرگرم کننده و لذت بخشه و می تونه به ما چیزهای زیادی در مورد روانمون یاد بده.

این‌قدر از زیبایی های مرگ گفته شد؛ اما آیا مرگ به یک شکل به سراغ همه‌ی ما میاد؟ چه درسی درون ماجرای مرگ

وجود داره و انرژی فرشته ی ازراعیل، چطور ساز و کار جهان رو مدیریت میکنه؟

یک شب قبل از خواب، طبق عادت مشغول مراقبه بودم. اون شب ناراحت بودم و خطاب به خدا گفتم: از دست آزار و اذیت و مزاحمت های دیگران خیلی ناراحتم. چی می‌شد اگر میذاشی فرشته ی مرگ به سراغم بیاد و منو از این دنیایی که سر و کله زدن با بعضی از آدم‌هاش تا این حد دشواره ببره؟

اون شب اولین ملاقاتم طی زندگی فعلی با فرشته ی مرگ بود و بسیار شگفت زده ام کرد. قد بلندی داشت، درست مثل یک برج؛ خردمند و منحصر به فرد، باهوش، شجاع، خوشحال و عاشق پیشه. من در مقابلش خیلی کوچک بودم. خودمو به شکل یک دختر بچه می‌دیدم و لباس های کلاسیک پوشیده بودم. این فرشته در حالت عادی نه زن بود نه مرد، اما خودش

رو شبیه زنی زیبا و جسور تغییر شکل داد. تاج طلایی رنگی با لبه های تیز و بلند به سر گذاشت و ردای بلند مشکی رنگی پوشید. عصای بلند زیبایی داشت که با سنگ های گران بهایی تزئین شده بود. همراه با این فرشته به یک سفر پر ماجرا و طولانی رفتیم. درون تاریخ سفر کرد و مواجهه اش با قدرتمند ترین، پر مدعا ترین و طمع کار ترین آدم‌ها و موجودات رو نشونم داد. گلچینی از خون ریز ترین و پر مدعا ترین پادشاهان و جنگ جویان تاریخ. این افراد هم قد بلندی داشتن. اما قد بلند اون ها شبیه برجی از شرارت و نیرنگ بود. گاهی به‌صورت تکی و گاهی چند نفری رو به روی فرشته ی مرگ قرار می‌گرفتن و علاقه ای نداشتن که ببینن یک زن، مزاحم بیزنس شوم و تبهکارانه شون با زندگی شده. این پادشاهان صحبت می‌کردن و برای فرشته ی مرگ خط و

نشون می کشیدن و فرشته صرفا به طمع کاری و حرص خوردن و خشم اون ها می خندید.

هیچ درگیری خاصی رخ نمی داد. همین که اون انسان‌ها به فرشته ی مرگ نزدیک می شدن و می خواستن حمله کنن، انرژی اون فرشته خوردشون می‌کرد. اینطور بگم که به سرعت آب می شدن. کاملا از بین می رفتن. مثل آب شدن بستنی یا مثل ذوب شدن آهن؛ فریاد می کشیدن و می مردن.

این فرشته عادت داشت به سراغ هر کدوم از این افراد می رفت، سوالاتی هم بپرسه و وقتی اون ها جوابی از روی حماقت می دادن، اون ها رو به عالم مردگان می فرستاد. هر چه اون فرد طمع کار تر بود، مرگ هم سخت تر براش رخ می داد.

وقتی کار فرشته تموم شد، هنوز شب بود. باهم به حیاط زیبایی رفتیم. متوجه شدم اون شب، تنها من هم سفرش

نبودم. چند بچه ی دیگه مثل من هم بودن. بعضی‌هاشون ترسیده بودن و یا حس بدی به فرشته ی مرگ داشتن. بعضی‌ها هم از این سفر خیلی لذت برده بودن. طی اون شب، من گاهی ترسیدم. از این می ترسیدم که درون من هم طمع ببینه و منو هم مثل اون آدم‌ها بکشه.

به هر صورت فرشته ی مرگ سفره ای پهن کرد، پر از خوراکی های خوب و مختلف. تعداد مون نسبت به بزرگی اون سفره کم بود. فرشته افرادی رو فراخوند. افرادی از دل تاریخ.

نمی شناختم شون اما این افراد هم مثل خوده ازراعیل، روح بزرگی داشتن. یعنی بالغ و بزرگ به نظر می رسیدن و مثل من بچه نبودن.

یک نفرشون یه مرد بزرگ جنگ جو بود. نمی دونم متعلق به کدوم دوره و سرزمین بود. لباس های جنگی قدیمی و عجیبی

به تن داشت. هاله اش نارنجی زیبایی بود. خیلی هم مهربون بود. ولی مشخص بود خیلی جنگیده و هنوز هم داره ماجراهایی رو پشت سر میذاره. وقتی دیدم اش، خیلی خوشم ازش اومد. اون مرد بهم لبخند زد و با طبع طنزی گفت: صورتمو می بوسی؟

من با خوشحالی و طبع کودکانه ام، بغلش پریدم و چندین بار صورتشو بوسیدم.

فرشته ی مرگ گفت: بسه دیگه، بیاید غذاتونو بخورید، کلی کار داریم.

بعد از غذا، فرشته بلند شد و سمت جنگل پر درختی رفت. می دونستم که می خواست بره. می خواست ترکمون کنه. چیزی که من اصلا دوست نداشتم اتفاق بیوفته.

دنبالش رفتم. بی صدا درون جنگل، که پر از درخت های بلند و لاغر اندام بود، حرکت می‌کردم. رسیدیم به یک محوطه. کم‌کم داشت صبح می‌شد. هوا گرگ و میش بود. می خواستم منو با خودش ببره. دوست نداشتم تنهام بذاره.

توقف کرد و نگاهی به من انداخت. گفت: این‌قدر مشتاقی با من بیای؟

گفتم: آره؛ منو پیش آدما تنها نذار، بهم بگو چیکار کنم تا بتونم همیشه دوستت بمونم؟

گفت: دوباره میام که باهم سفر کنیم، اما الان باید موقتا جدا بشیم. ولی می تونی وقتی‌که نیستم، کارهایی انجام بدی که خوشحالم کنه.

گفتم: چه کاری؟

گفت: کاری کن که، دیگرانی که باید برن، زود تر برن.

گفتم: برن؟

گفت: آره، کاری کن که برن به مسیر خودشون و راه خودشون. به‌جایی که باید برن.

متوجه منظور حرفش نشدم ولی منو به فکر فرو برد. انرژیشو توی دستم حس کردم. انرژیش، در ظاهر سیاه بود اما وقتی درون ذراتش رو نگاه می‌کردی، ذراتی طلایی و بسیار قدرتمند رو می دیدی که استتار کرده بودن.

طی روز های بعد از این خواب، یک لایه ی حفاظتی از جنس انرژی این فرشته داشتم که هنوز هم گاهی سعی می‌کنم ایجادش کنم و به کمک اش از خودم در مقابل انرژی های منفی محافظت کنم.

مشکل من در واقعیت این بود که به خاطر رو دروایسی، با انسان های مختلفی در معاشرت بودم و این در حالی بود که حرفا و انرژیشون خیلی برام ناخوش آیند و آزار دهنده بود. اما قدرت اینکه بهشون بگم می خوام ارتباطم رو باهاتون قطع کنم رو نداشتم. همچنین یکی از اون ها فردی پر از جنون و خشونت بود و وقتی که ارتباطم رو باهاش قطع کردم، سعی کرد منو مورد آزار و اذیت قرار بده، اما انرژی این فرشته در این زمینه بسیار به لحاظ روانی برام الهام بخش و کمک دهنده بود.

فکر می‌کنم متوجه شدید که چرا برخی از ما به رغم این‌که پاکسازی و مراقبه انجام می دیم، نوعی تجربه ی مواجهه با هاله های سیاه رنگ رو داریم. هاله‌ی انرژیکی برخی از شما، رنگ دوم سیاهی داره که مثل سیاهی درون سنگ زمرد

هست. این رنگ رو میشه در شرایط مهم و حیاتی، که سیستم انرژیکی سعی داره از زندگی ما محافظت کنه، درون چاکراهای اصلی دید.

خیلی ها فکر می‌کنن در واقع این رنگ سیاه هست که به ما کمک می کنه تا انرژی ها یا هاله های منفی رو از مثبت تشخیص بدیم. اما باید بدونید که اتکای صرف به رنگ ها کافی نیست. برخی موجودات منفی، قادرن با دزدیدن انرژی، به‌طور موقت رنگ روشنی پیدا کنن. هاله ها علاوه بر رنگ، دارای بافت هستن. چیزی مثل بافت هایی که در علم نقاشی ایجاد میشه یا مثل جنس پارچه ها.

رنگ ها می تونن اطلاعات زیادی رو در اختیار شما قرار بدن، اما شما می تونید قوای حسی خودتون رو به کمک مراقبه و تمرکز، گسترش بدید و از این طریق، بافت هاله ها رو ببینید،

اون ها رو بو بکشید یا اعداد و نمادهایی رو در سیستم انرژیکی موجودات مشاهده کنید.

یک موجود یا انسان با قصد منفی، نمی تونه تمام ویژگی های منفی خودش رو مخفی کنه و چنانچه شما حساسیت کافی نسبت به انرژی پیدا کرده باشید، می تونید به سرعت، موجودات فریبکار رو شناسایی کنید.

عین متن کتاب طب انرژی از زبان خانوم دونا ادن در مورد انرژی تیره:

تنها رنگی که می‌دیدم نوعی رنگ آبی-سیاه عمیق بود. احساس می‌کردم درون چاکرای ریشه ام جوهری جوشان است. این انرژی به سمت بالا حرکت کرد و کل بدنم را فرا گرفت. احساس می‌کردم نوعی مایع سمی در درونم است. وقتی به خانه برگشتم هنوز احساس مسمومیت می‌کردم.

سندی روی انرژی من کار کرد. بعد از گذشت چند دقیقه گفت: بسیار خب، خیلی معنای این علائم را نمی فهمم. ولی آیا می دانید آب دزدک ها چگونه برای محافظت از خودشان نوعی ماده‌ی جوهری را به سمت بیرون پراکنده می‌کنند؟ من چاکرای ریشه ی تو را می بینم که مثل یک فواره، انرژی را از خود بیرون می ریزد تا تو را محافظت کند.

او تکه ای از پازل را سرجایش گذاشت که من تا کنون از عهده‌ی آن بر نیامده بودم. در حالی که من فکر می‌کردم رنگ آبی-سیاه عمیق نشان دهنده‌ی انرژی مرگ است، او نظر کاملا متفاوتی داشت. در واقع این یک نوع انرژی حیات بود که از خودش محافظت می‌کرد. جوهر را از خودشان تراوش می‌کنند تا اینکه هیچ چیز نتواند آن ها را ببیند یا به آن ها دست یابد. این اتفاق باعث شد نگرشم بسیار بهتر شود. اگر

تصمیم به محافظت از خود نمی‌گرفتم شاید مرده بودم. به علت اینکه من کاملا نمی توانستم مرز هایی برای انرژی خود تنظیم کنم، سیستم انرژی من سعی می‌کرد این کار را انجام دهد. در واقع جوهر آبی-سیاه نیرویی بود که هم انرژی هایم را نگه میداشت و از فرار کردن آن ها جلوگیری می‌کرد و هم نمی گذاشت انرژی های دیگران به من آسیب بزنند یا باعث کاهش انرژی من شوند.

سندی یک توانایی داشت که تا همین چند سال پیش خودش هم نمی دانست که آن را دارد. طوری عمل کنید که انرژی ها خودشان را به شما نشان دهند. با این کار همچنین توانایی های طبیعی شما برای کار کردن با انرژی پرورش می یابند.

ملاقات های بخصوص با ارواح مردگان

گاهی اوقات ممکنه ملاقات های بخصوصی با عزیزانی که از دست دادید یا روح افرادی که مردن داشته باشید. این تجارب ممکنه حین خلسه یا طی خواب‌های معنوی خاص رخ بدن و پیغام ها تا حدی واضح باشه و متوجه بشید که این خواب، از جنس خواب‌هایی نیست که به‌طور عادی و هرروز می بینید. توضیحاتی که در این بخش داده میشه برای اون دسته از افرادیه که ساز و کار این ملاقات ها و حالات روانی مردگان رو دوست دارن بدونن.

در دنیایی که مردم اش به راحتی همدیگه رو تحقیر می‌کنن، نادیده می گیرن یا طوری زندگی می‌کنن که انگار زندگی همین یکی دو روزه، آدم‌هایی هم هستن که چهره ی مرگ رو صمیمانه می بینن و با ارتعاش بالایی زندگی می‌کنن و در موعدی که براشون مقرر شده هم کالبد فعلی خودشون رو

ترک می‌کنن. مدتی پیش یکی از آشنایان ما، شربتی بابت ترحیم همسرش آورد. معمولا حین چنین برخوردهایی در عرف عمومی به همدیگه تسلیت میگن و آدم‌ها سعی می‌کنن افسوس خودشون رو نشون بدن. اون روز برای اولین بار بود که صادقانه نتونستم تسلیت بگم چون به این باور رسیده بودم که مرگ، اونطور که فکر می‌کنیم نیست و قطعا اون فرد محترمی که اخیرا فوت کرده قلبش راضی نیست که غصه بخوریم و فکر کنیم که از دستش دادیم. چه‌بسا افرادی که کالبد های زمینی خودشون رو ترک کردن، از زندگی و حالات ما آگاه تر هستن و حس وصل به معنویت شون، وضعیت امن تری پیدا کرده و فعلا در محیط شاد تر و بدون چالش تری به سر می برن. اون روز مقداری از این شربت خوردم و از ته قلبم خواستم که انرژی مثبت برای روح این آقای محترم بره و

طبق عادت هرروزه ام مراقبه انجام دادم. اون روز با یک فرشته مراقبه انجام می دادم که به خواب رفتم؛ یا حداقل یک خلسه ی ناخودآگاه داشتم. (حالتی بین خواب و بیداری)

می‌دیدم که در سطوح بالاتری هستم. جایی که میشه گفت به لحاظ موقعیت، فاصله ی چندانی با سطح زمین نداره اما به لحاظ ارتعاشی، صرفا امکان عبور و مرور افرادی بهش وجود داره که خودشون خواستار عبور و مرور باشن و علاقه داشته باشن درس های جدیدی دریافت کنن. ما آدم‌ها اغلب اونقدر درگیر مسائل سطح پایین، اضطراب، نگرانی و ناراحتی هستیم که حین خواب و خلسه، نه تنها وارد سطوح ارتعاشی بالاتر نمیشیم که گاها سقوط هم می‌کنیم.

به هر صورت می‌دیدم که مشغول صحبت با موجود معنوی یا فرشته ای هستم که حین مراقبه باهاش اعلام همسویی کرده

بودم. این فرشته برای من با ظاهری بیشتر شبیه یک خانوم با هاله‌ی سبز روشن ظاهر شد. من این خانوم رو درون یک محوطه ی پر نور با تم طبیعت و هوای باز ملاقات کردم. ناگهان متوجه شدم مرد جوانی نزدیکم شد که محاسن زیبایی داشت. خوشحال بود و لباس سفیدی پوشیده بود. حس می‌کردم از افراد تحت آموزش یکی از دانشگاه های معنویه. اما نمی دونستم با من چیکار داره. ولی این آقا ظاهرا منو شناخته بود و بی معطلی پیغامی رو گفت. این پیغام با کد ۹۹۹۹۹ ارسال شد. پیغام و این عدد برای من قابل درک بود، اما نمی دونستم چرا این آقا به سراغ من اومده و این پیغام رو به من داده؟

این آقا سعی داشت بگه که: من از زندگی سابق خودم سود بردم و درس های بی نهایت ارزشمندی یاد گرفتم. هیچ چیزو از دست ندادم بلکه بسیار به دست آوردم و حتما پیش

خانواده ام بر میگردم. خیلی زود و این بار قصد دارم هم زندگی کنم و هم مبارزه ی خردمندانه ای با تاریکی انجام بدم و ماموریت روحی خودمو به اتمام برسونم.

۹ نماد مبارزه است. ما انسان‌ها پس از زندگی‌های متوالی و بی شمار، یک زمان می رسه که تبدیل به روح پیشرفته ای میشیم که طرح های ارزشمندی رو بر عهده می گیره. خیلی از افراد بزرگ و تاثیرگذار تاریخ که تونستن کار مثبتی انجام بدن، در واقع صاحب روح های پیشرفته بودن. در فرهنگ ها و ملل دیگه هم میشه نظیر اینطور افرادو دید که میانگین زیستن شون مثبت بوده و الان تبدیل به اساتید روحی راهنما شدن مثل نیکولا تسلا، یونگ، فروید، پیکاسو و خیلی های دیگه.

به هر صورت وقتی این آقای جوان پیغام اش تموم شد و رفت، فرشته ای که رو به روم بود لبخند زد و گفت: خب متوجه شدی ایشون کی بود؟ آقای حسین پور بود.

کمی توی فکر رفتم و بعد که متوجه شدم کیو دیدم این‌قدر دستپاچه و متعجب شدم که از خواب پریدم.

قبل از این اتفاق، تجربه ی ملاقات با ارواح مردگان رو داشته بودم ولی متوجه شده بودم که بعضی از آدم‌ها از شنیدن این گزارش ها خوش شون نمیاد و عقیده ای به تولد دوباره ندارن. به هر صورت این ارواح علاقه داشتن به نحوی به گوش خونواده شون برسونن که مجددا پیش شون بر میگردن. در ادامه به خاطر یکی سری مسائل دیگه نتونستم به سراغ خانواده ی آقای حسین پور برم و خوابی که دیده بودم رو در میون بذارم.

۱ تیر ماه مجددا ملاقات دیگه ای رخ داد. این بار خوده روح آقای حسین پور به دیدن ما اومد. خواب می‌دیدم که یه دختر بچه هستم و مثل گذشته ها رفتم که با دختر کوچک آقای حسین پور؛ زهرا، بازی کنیم. حین این خواب، به خونه ی خانومی رفتیم که ظاهرا خواهر زهرا بود ولی ذاتا می دونستم که خواهر زمینیش نیست بلکه این خانوم جزوی از خانواده ی روحیش هست. زهرا کم‌کم بی قرار شد و می گفت که: از این‌که از والدینم دور باشم خوشم نمیاد، اونا رو خبر کن که بیان.

خواهرش گفت: یکم دیگه صبر کن. کلی زحمت کشیدم تا همچین موقعیتی پیش بیاد.

نزدیک غروب بود و هوا کم‌کم داشت تاریک می‌شد. من کمی خسته بودم. چشمامو بستم. متوجه توده ی نور سفید رنگ با

انرژی مثبت شدم که درون خونه است. چشمامو باز کردم و خطاب به خواهر ها گفتم: فکر می‌کنم یک نفر دیگه هم توی خونه است.

خواهر بزرگتر زهرا که از این موضوع اطلاع داشت گفت: بله، اون آقای حسین پوره، به‌طور مرتب برای دیدن خونواده اش میاد.

نقاط نورانی زیادی درون هوا بودن، اما یک نقطه ی نورانی سفید بود که می دونستیم آقای حسین پوره. اون باعث شادی ما شد و صورت منو همونطوری بوسید که صورت دختر خودشو بوسید.

خواب ورق خورد و می‌دیدم که صبحه و دارم با زهرا توی حیاط قدم می زنم و بهش در مورد محل زندگی فعلی پدرش می گم و این‌که اون مجددا به عنوان یکی از افراد همخون

خودتون متولد میشه. روح و آگاهی؛ همون روحه، صرفا با اسم زمینی جدید. همون طور که همه‌ی ما سابقا بار ها متولد شدیم اما این تولد های دوباره، خدشه ای به هویت واقعی ما در طرح الهی وارد نمی کنه. ما در آسمون ها اسم‌ورسمی داریم که تغییر ناپذیره و صرفا برای پشت سر گذاشتن دوره هایی از تکامل یا انجام ماموریت های روحی، در سرزمین های مختلفی گاها متولد میشیم.

یادم میاد که زمانی در قالب یک مرد متولد شدم. من یک معلم بودم و بالاخره روزی فرسودگی و بیماری به سراغم اومد. همسر و بچه های بالغی داشتم که مراقبت از من براشون دشوار شده بود. یاد میارم که اواخر عمرم بود و همسر و چند تا از بچه هام، زیر درخت وسط حیاط، مشغول صحبت با دکتر بودن. دکتر که آدم بورژوا مسلک و از فرنگ برگشته ای بود،

امید بیخودی به خونواده ام نداد و گفت که: امیدی به بهبود پیدا کردن همسرتون نیست.

اون لحظه با روحم حس کردم که زن و بچه هام دیگه از نگه داری من خسته شدن و آرزو دارن که بمیرم. به زودی این اتفاق هم افتاد و جسم خودمو ترک کردم، اما روحم اغلب اوقات درون همون حیاط با صفا و قدیمی بود. از کوچک‌ترین حالات و اندوه خونواده ام خبر داشتم. از غصه ی اون ها ناراحت میشدم و شادی اون ها خوشحالم می‌کرد. دیدم که نوه های دو قلوی دختری داشتم که به مرور رشد کردن و تصمیم گرفتن ازدواج کنن. دیدم که همسرم بعد از مدتی مجددا ازدواج کرد. همسر جدیدش متاسفانه مرد خوش برخوردی نبود و رنج و ناراحتی جدیدی برای همسرم ایجاد شد. هرچقدر سعی داشتم بهش بگم که زندگی همه اش

ازدواج و مشکلات خونوادگی نیست و مجبور نیستی به خاطر حرف مردم خودت رو مجبور به ادامه‌ی زندگی با یک مرد کنی؛ انگار که حرفم به گوش اونها نمی رسید. اون ها به حدی درگیر زندگی زمینی و مشکلاتش بودن که نمی تونستن چیزهایی که فراتر از زندگی زمینی هست رو ببینن. به هر صورت دیر یا زود تصمیم گرفتم که زندگی درون کالبد جدیدی رو شروع کنم و اون خط داستانی رو کنار بذارم.

در واقع برای افرادی که قصد دارن یک زندگی کالبدی جدید رو تجربه کنن، پیشنهادات متعددی وجود داره اما گاهی روح هایی که زندگی خانوادگی پر از مهر و محبتی داشتن یا به هر ترتیب علاقه ای بین اون ها و خانواده ی سابق زمینی شون وجود داشته، ترجیح میدن که به عنوان یکی از افراد یا

نوادگان همون خانواده متولد شن تا بتونن مجددا در کنار افرادی روزگار بگذرونن که بهشون علاقه ی قلبی دارن.

.

.

.

عزرائیل

اونچه که در فرهنگ عمومی ما در مورد فرشته ی مرگ گفته شده حس ترس و ناراحتی رو درون ما ایجاد میکنه. اغلب ما درک ناقص و نسنجیده ای نسبت به مرگ داریم و فکر می‌کنیم که فرشته ی مرگ با ظاهر هولناک و تقاص گیرنده ای بنا هست به سراغ ما بیاد. پیش از این هم گفته شد که فرشته

ی مرگ بسته به وضعیت یک فرد به سراغش میاد و چهره ی هولناکی هم نداره؛ همه‌ی ما بار ها درون این کالبد های زمینی متولد شدیم و مرگ رو تجربه کردیم. ولی هنوز نمی دونیم که فرشته ی مرگ جچور موجودی هست و در ساختار هستی چه مسئولیت‌هایی رو بر عهده داره.

ما فرشته ی مرگ یا عزرائیل رو صرفا با موضوع مرگ مرتبط می دونیم اما این فرشته می تونه در حل و فصل بسیاری از گیر و گره‌های روحی و روانی و تعلیم دادن بسیاری از مهارت های زندگی به ما کمک کنه. مثل درس های صبر و بردباری؛ کنترل استرس و شیوه های مبارزه و دفاع.

فرشته ی عزرائیل یک فرشته ی جنگ جو هست که یاری دهنده‌ی ما در نبردیه که به خاطرش به زمین سفر می‌کنیم. ما در پایان هر دوره و هر تناسخ؛ کارنامه ی خودمون رو از دست

این فرشته دریافت می‌کنیم تا به یک جمع بندی برسیم و ببینیم که به چه رویه های غلطی عادت کردیم؛ لازمه چه چیزهایی رو تغییر بدیم و چطور برای آینده ی خودمون برنامه ریزی کنیم.

شما ممکنه در خواب‌ها و شهودات خودتون؛ فرشته ی مرگ رو در کنار مبارزین کهن و افراد جنگ جو ببینید. یک مبارز خوب باید بتونه در مواقع لزوم خودش رو مخفی کنه و استفاده از انرژی استتار که این فرشته حامل این آموزه‌ها و انرژی هست می تونه به ما کمک کنه که نبرد های روحی و روانی خودمون رو با موفقیت بیشتری پشت سر بذاریم. اصولا افرادی که انرژی استتار رو در هاله‌ی انرژیکی خودشون دارن؛ قادرن راحت‌تر با افراد مختلف و روحیات مختلف ارتباط بگیرن. معمولا نمیشه به راحتی هاله‌ی چنین افرادی رو خوند

و موجودات منفی یا فرکانس پایین رو به راحتی به اشتباه میندازن. افرادی با نیروی استتار قادرن به راحتی خودشون رو با محیط‌های مختلف سازگار کنن یا نقش های شخصیتی مونث و مذکر رو بازی کنن و کسی متوجه نشه جنسیت واقعی این فرد حقیقتا چیه.

افرادی با انرژی استتار حتی می تونن بنا به خواست و میل خودشون شرور و هولناک به نظر برسن در حالی که درونشون قصد بدی نیست و به کسی هم آسیب نمیرسونن. این کار به اینطور افراد کمک می کنه تا راحت‌تر در سطح انرژیکی و شهوداتشون وارد قلمرو های منفی بشن و شایعه‌پراکنی کنن یا اطلاعات بدزدن یا بین موجودات منفی تفرقه بندازن. در واقع به کمک فرشته ی عزرائیل شما می تونید هنر های مربوط به جنگ رو یاد بگیرید.

بله جنگ ویژگی های خونین و عجیبی داره و چهره اش می تونه زشت باشه. ما دوست نداریم که دنیا جای وحشی ای باشه و ناگزیر به جنگیدن باشیم اما حقیقت اینه که موجوداتی با قصد تخریب و تجاوز وجود دارن و لازمه‌یاد بگیریم که در مقابل شون از سلامت روحی و روانی خودمون و قلمرو هایی که درونش زندگی می‌کنیم محافظت کنیم.

بازی شطرنج بعضا در فرهنگ عمومی ما به عنوان یک کار و سمبل منفی شناخته شده اما تابحال از خودتون پرسیدید که میشه چه چیزهایی رو از بازی شطرنج یاد گرفت؟

یک جنگ جوی موفق فردیه که بتونه مثل دشمن اش فکر کنه و حرکات بعدی اون رو تشخیص بده. اونچه که فرشته ی مرگ میتونه به ما یاد بده نحوه‌ی جنگیدن بر اساس قوانین الهی هست. جنگیدن بدون قاعده و اخلاقیات می تونه

به‌تدریج از ما موجوداتی جنگ طلب و عصبی و تهاجمی بسازه. شکست های متوالی هم ممکنه از ما موجوداتی ترسو و فراری بسازه اما فرشته ی مرگ موجودی نیست که اسیر ترس و خودخواهی و طمع بشه و به ما یاد میده که چطور از حق خودمون دفاع کنم و اجازه ندیم که موجودات و انسان‌های منفی؛ آرامش زندگی ما رو مختل کنن.

برای آشنایی بیشتر با فرشته ی ازراعیل و اونچه که می تونیم از ایشون یاد بگیریم بهتره از یک تمثیل استفاده کنیم. بازی شطرنج یک سمبل خیلی کامل و جالب از شیوه‌ی نبرد ما با انرژی ها و افکار منفی هست. با این‌که بسیاری از ویژگی ها و حرکات دو طرف بازی مشابه هست اما پرداختن به این بازی و

یادگیری قواعدش اونقدر جالب و مفصله که می تونه تمام عمر درگیرمون کنه و تبدیل بشه به حرفه ی تخصصی ما.

مثل آدم‌هایی نباشید که با دیدن بازی شطرنج فورا به یاد فرقه‌ها و گروه های تاریخ و منفی میوفتن. از خودتون بپرسید که چرا بازی شطرنج، برای اسراریون مهم بوده و هست؟ چون این بازی زیرکانه؛ تمرینی انتزاعی و ذهنی در مورد نبرد مهمی هست که این افراد، سعی دارن درونش پیروز بشن.

قواعد این بازی در سیاره‌ی ما تا به امروز، به‌صورت خشک و مردانه ای تعریف شده و مردم عادی، معمولا نمی تونن بیشتر از حد خاصی درونش پیشرفت و مطالعه کنن.

برای ما جا افتاده که بازی شطرنج، مختص افراد باهوش و خاصی هست و بقیه نمی تونن توفیق چندانی در این زمینه به دست بیارن. بله این ایده ی تاریکی در زمینه هایی هست که

دوست دارن تحت استعمار خودشون بمونه و عموم مردم به سراغش نرن. اونها هیچ وقت به شما نمیگن که در ساختار کیهان، نبردی جدی و طولانی بین موجودات معنوی و آنوناکی ها وجود داره. اگر هم بگن، این گزارش ها با دروغ و داستان های سمی گره خورده.

اون ها هیچ وقت به شما نمیگن که نحوه‌ی سلطه ی آنوناکی ها بر ما، چطور از طریق روان و ذهن صورت میگیره؛ چون شما نباید از این مسائل آگاهی پیدا کنید، چه برسه یاد بگیرید که با این انرژی های تاریک بجنگید.

موجودات تاریک، صرفا دوست دارن که ذهن ما درگیر مسائلی مثل فرار از مرگ بمونه. اما فرشته ی عزرائیل، به ما یاد میده که تصور ما از مرگ، چقدر اشتباهه و چرا لازمه که همه‌ی ما، نحوه‌ی جنگیدن با انرژی های تاریک رو یاد بگیریم.

ما درون فرهنگی بزرگ شدیم که اغلبشون عقیده دارن، دنیای بعد از مرگ وجود داره و خاموش شدن کالبد فیزیکی به معنای پایان کار نیست. بااین‌حال بازهم با دیدن چهره ی مرگ، تقلا می‌کنیم و یا با مرگ اطرافیانمون، احساسات منفی زیادی رو تجربه می‌کنیم.

هر زمان که قصد داریم به جنگ موجودات منفی بریم؛ صرفا داشتن نفرات و قدرت جسمی کافی نیست. همیشه لازمه اطلاعات خوبی در مورد عادت ها و نحوه‌ی فکر کردن طرف مقابل داشته باشیم.

تعلیماتی که بذرهای ستاره‌ای میبینن، صرفا منحصر به شیوه های نبرد و درمانگری نیست؛ بسیاری از این آموزه‌ها در مورد نحوه‌ی جمع آوری و مرتب کردن اطلاعاته.

زندگی می تونه ما رو در لحظات حساس و پر مخاطره ای قرار بده، که لازمه فشار روانی بالایی رو تجربه کنیم اما همچنان خونسردی و آرامش خودمون رو حفظ کنیم.

حالا متوجه شدید که چرا فرشته ی عزرائیل با هاله‌ی سیاه رنگ؛ قادره تا آموزه‌هایی در مورد کنترل اضطراب و اندوه رو به ما یاد بده؟ این آموزه‌ها، صرفا برای تحمل رنج ناشی از فوت عزیزانمون نیست؛ این ها، انرژی و آموزه‌هایی هستن که به ما کمک می کنن تا با انرژی های منفی مبارزه کنیم؛ و هر بار که با درد و رنج و اندوهی رو به رو میشیم، ازش درس هایی برای مبارزات بعدی یاد بگیریم.

خواب میدیدم که موجوداتی تاریک؛ منفی و خطرناک؛ به یک منطقه ی جنگلی و باتلاقی هجوم برده بودن و برای خودشون

در دل این جنگل؛ پایگاهی درست کرده بودن. به همراه گروهی از دوستانم به اون منطقه رفتیم تا با مهاجمین و امکانات شون آشنا بشیم. فرمانده ی ما زن باهوش و صبوری بود. ایشون به این نتیجه رسید که بهتره مدتی از این منطقه فاصله بگیریم و تجارب و مهارت های خودمون رو افزایش بدیم. مدتی به دوره های آموزشی خاصی رفتیم که مهارت هاش متناسب با اون منطقه و موجودات بود. بعد از مدتی که خواستیم دوباره به اون منطقه برگردیم؛ برخی از دوستان ما منصرف شدن و دوست نداشتن دوباره به منطقه برگردن. احساس می‌کنم به این نتیجه رسیده بودن اون منطقه خطرناک تر از اون چیزی هست که به نظر میرسه و هیچکس هنوز دقیقا نمی دونه که درون اون محیط چه تجهیزات و

طرفند هایی وجود داره. چون تعداد قابل‌توجهی از مبارزین کارکشته درون اون منطقه دووم نیاوردن و کشته شدن.

وقتی از فرمانده در مورد ایده ی حمله پرسیدم گفت که: با این تعداد کم و اطلاعات کم از منطقه؛حمله به صرفه نیست اما شاید بتونیم کار مفیدی انجام بدیم. (تقریبا جمله ای با این مضمون گفتن)

من موجود کوچک اندام و سبک وزنی بودم و علاقه ی زیادی به ماموریت های بی سر و صدا برای جمع آوری اطلاعات داشتم. زندگی پیشآهنگی و کار کردن با ابزارهای بدوی زندگی هنوز هم برام راحت‌تر از کار کردن با سیستم‌های زندگی شهری و جمعیه. هاله‌ی سیاه رنگی برای خودم درست کردم. (درست مثل هاله‌ی فرشته ی عزرائیل) و با ابزارها و تجهیزاتی که برخی شون دست ساخته بود وارد منطقه شدم.

شیوه هایی که در اینجا گفته میشه چیز عجیبی نیست و اغلب روح ها این مهارت ها رو دارن یا می تونن به دست بیارن.)

درون مرداب و جنگل؛ روی هاله‌ی جنازه ها؛ ابزارها و گیاهان و محیط‌های مختلف تمرکز می‌کردم و اتفاقاتی که در گذشته رخ داده بود رو به کمک چشم سوم می‌دیدم. اون موجودات تاریک رو می‌دیدم که چطور دوستانم رو کشته بودن و روح و روانشون رو شکنجه دادن.

وقتی به جنازه ی یکی از دوستانم نگاه کردم به یاد آوردم که چه آرزو ها و وابستگی هایی داشت. می‌دیدم که قبل از، از دست دادن کالبدش داشت به چی فکر می‌کرد و مجبور بود با چه آرزو هایی خداحافظی کنه. می‌دیدم که چند روز بعد، برادر همین فرد کشته شده وارد منطقه شده. برادرش با

قدرت و آمادگی خوبی جنگید. با این‌که اغلب افراد گروهش رو از دست داده بود اما همچنان پیشروی می‌کرد و قصد مبارزه داشت. اما زمانی که به جنازه ی برادرش رسیده بود؛ فشار روانی زیادی بهش وارد شد و از ناراحتی و خشم، فریاد کشید و گریه کرد. با انرژی ای که اون لحظه منتشر کرد؛ موجودی که به یک گیاه چسبیده بود آگاه شد. این موجود به‌اندازه‌ی کف دست یا حتی کوچکتر بود و به راحتی می تونست استتار کنه. این موجود، فورا رفت و به موجودات منفی خبر داد که یک بیگانه وارد منطقه شده و چیزی نگذشت که به اون فرد مبارز حمله شد و تا جایی که به یاد میارم جون خودش رو از دست داد. تمام این نکات و اتفاقات رو ثبت می‌کردم؛ به‌طور مثال اون موجودات خبرچین؛ تجهیزات و شیوه‌ی حمله شون؛ نقطه ضعف هایی که

دوستانمون از خودشون نشون داده بودن و باعث شکست شون شده بود و خیلی چیزهای دیگه.

با دیدن اون هاله ها و خاطرات؛ بار ها حس کردم که نمی تونم خودم رو کنترل کنم و ممکنه تعادل روانی مو از دست بدم و باعث بشم که موجودات منفی متوجه حضورم بشن. اما اون انرژی سیاه رنگ از من مراقبت کرد و تونستم ماموریت رو به پایان برسونم. وقتی به پایگاه برگشتم؛ علاوه بر فرمانده ی خودم؛ چند فرمانده ی دیگه رو می‌دیدم که ظاهرا برای کمک اومده بودن و قصد داشتن این بار یه حمله ی کامل و پر قدرت انجام بدن. اون ها به واسطه ی شهودی که داشتن می دونستن که هنوز زنده هستم و می تونم دست پر پیش شون برگردم؛ برای همین با دیدن ام انرژی مثبت زیادی فرستادن و این انرژی خیلی منو خوشحال کرد. می دونستم این تشویق

ها معنای خوبی داره و نه تنها منو خراب نمی کنه بلکه کمک می کنه با شجاعت و علاقه ی بیشتری سراغ تجارب جدید برم.

اما نکته‌ی مهم این داستان این بود که فشار های روانی و اون روز های سخت و دلهره آور؛ لازمه‌ی پیشرفت و پیروزی ما بودن. این‌که ما در زندگی با مسائل سختی مثل بیماری ها؛ پلیدی ها و اندوه و تنهایی دست‌وپنجه نرم می‌کنیم؛ لزوما به معنی گناهکار بودن ما نیست؛ این ها بخشی از نبردی هستن که دنیای ما باهاش درگیره و ما شناخت بسیار اندکی نسبت بهشون داریم و حتی دوست نداریم بهشون نزدیک بشیم.

.

.

.

گیاهخواری

گیاهخواری یکی از عادت ها و شیوه هایی هست که از قدیم به افراد روشن ضمیر توصیه میشه و درعین‌حال یکی از مدهای جوامع ماتریالیست هم شده. من به چند دلیل وقت خاصی رو صرف تبلیغ گیاهخواری نکردم. یکی به خاطر این‌که برای برخی افراد، کنار گذاشتن خوراکی های گوشتی بسیار دشواره. دوم این‌که آدم‌ها دوست دارن استدلال های علمی پشت این حرف رو بدونن که من مطالعه‌ی خاصی در مورد این موضوع نداشتم و هیچ نمی دونم که گیاهخواری چه فوایدی برای بدن فیزیکی داره.

گیاهخوار بودن خودم هم ارتباطی به استدلال های علمی نداره. بر میگرده به تجربه ای که به واسطه ی یکی از دوستانم داشتم. این دوست ما می تونست با پرنده ها صحبت کنه. از چند مرغ خونگی نگه داری می‌کرد و می دونستم که دروغ نمیگه و این پرنده ها نسبت به حرف هاش، واکنش نشون می دادن و حرف شنوی داشتن.

خیلی علاقه مند شدم که به واسطه ی این مترجم زبان پرندگان، چند کلمه ای با این مرغ های خونگی حرف بزنم و از جهان بینی و احساسات درونی شون مطلع بشم.

متوجه شدم اون ها هم، ادراک و احساسات مختلفی دارن و رنج رو درک می‌کنن. دریافت های جالب و بعضا عمیقی از دنیای اطرافشون دارن. برخی از اون ها، به شدت خوش قلبن.

بعد از این تجربه، واقعا نتونستم از خوراک گوشتی استفاده کنم.

قبل از این ماجرا، چند باری سعی کرده بودم که مصرف گوشت رو کنار بذارم، اما این کار برام خیلی سخت بود. در حال حاضر اما، بدنم عادت کرده و دیگه رغبتی به خوراکی های گوشتی ندارم.

من حتی فرضو بر این می گیرم که گیاه خواری ممکنه به بدنم آسیب بزنه و باعث ضعف یا کوتاه شدن عمر کالبد فیزیکیم بشه؛ اگر حیوانات واقعا تا این حد دارای درک و شعور هستن و میشه این‌قدر چیزهای زیبایی از رفتار، شخصیت و نحوه‌ی زندگی شون یاد گرفت، من به شخصه علاقه ای ندارم که همچین معامله ای با بدن فیزیکیم انجام بدم و از گوشت حیوانات تغذیه کنم.

هنوز مدت زیادی از صحبت صمیمانه ام با این مرغ خونگی نگذشته بود که تجربه ی تاثیر گذار تری رخ داد. اون زمان، هنوز یک معنوی نوکیش بودم و تازه افکار ماتریالیستی رو کنار گذاشته بودم. هنوز، درک و کار کردن با انرژی جدید برام دشوار بود و نمی تونستم اتفاقات بدی که در طول زندگی برام افتاده بود رو درک کنم.

احساس افسردگی و بی پناهی، مجددا به سراغم اومده بود و نمی دونستم چطور می تونم این همه رنج و اندوهو تحمل کنم. درون اتاق تاریکم می نشستم و با گریه و فکرای منفی می خوابیدم و با همین حال هم بیدار میشدم. هیچ انگیزه و حس و حالی برای "معاشرت با جریان زندگی" نداشتم.

طی اون روز های ناراحت کننده، مدام صدای پرنده ای رو از طرف پنجره ی اتاقم می شنیدم. فکر می‌کردم صدا از پرنده

هایی هست که پشت پنجره ی اتاقم، در محدوده ی باغچه رفت و آمد می‌کنن، اما بعد از چند روز احساس کردم که واقعا انگار پرنده ای توی اتاقمه. به طرف پنجره رفتم و پرده رو کنار زدم. چشمم به پرنده ی سبز رنگ، کوچک و ظریفی افتاد که داشت پرپر میزد تا بتونه راه خروج رو پیدا کنه.

پنجره ی اتاق من راه خروج نداشت چون با سیم پوشیده شده بود. مشخص بود که این پرنده، یک روز از ورودی خونه راه خودشو به داخل پیدا کرده و زمانی که به این پنجره و اتاق رسیده، گیر کرده و نمی دونه که چطور فرار کنه.

خیلی متاسف شدم که چرا طی روز های اخیر، به صدای این پرنده توجه نکردم و همه اش هدفون توی گوشم میذاشتم و آهنگ های غمگین گوش می دادم. در حالی که این بنده ی

خدا، داشت از گرسنگی و تشنگی و محبوس بودن تلف می‌شد.

براش یک کاسه ی آب بردم. پرده رو جمع کردم تا اگر خواست، پرواز کنه و بره؛ ولی مدام بین وسایل و گرد و خاک و تار عنکبوت های فضای پنجره و پرده که در واقع یک طاقچه بود پرواز می‌کرد یا می نشست. من هم آدم ترسو و حساسی بودم و نمی تونستم زیاد به تن ظریف این پرنده دست بزنم. براش توضیح دادم که ازم نترس، می خوام کمکت کنم. دوستی دارم که می تونه با پرنده های صحبت کنه.

لحظه ای به راحتی روی دست لرزان و مضطرب من نشست. بعدش گذاشتمش کنار ظرف آب. موبایلم رو روشن کردم و ازش فیلم گرفتم تا برای دوستم ارسال کنم. حین گرفتن

ویدیو از پرنده چند بار پرسیدم که: دوست داری بریم بیرون؟ و چند سوال دیگه.

مشخص شد که این پرنده در واقع نوعی پرستوی کوهی هست، مدام می گفت: آره بریم (بیرون)

و حین بی قراری ها و پریدن هاش به سمت پنجره هم تکرار می‌کرد: نیست، نیست.

دوستم می گفت که: حس می‌کنم این پرنده کمی گیج شده، ببرش به حیاط و بهش آب و غذا بده.

منم برای اولین بار یه پرستوی کوهی رو توی دست هام گرفتم و به حیاط بردم. نور آفتاب بهش آرامش داد و دیدم که داره انرژی می گیره و استراحت می کنه. بالاخره هم آب خورد، اون هم مستقیما از دست من.

همه‌ی این اتفاقا در نظرم منحصر به فرد، شگفت انگیز و لطیف بود. این پرنده درست همون زمانی به اتاق من اومده بود که دوباره درون سیاهی و افسردگی غرق شده بودم و با حضورش و قلب مهربونش منو راغب کرد که روح کوچکم رو از فرصت زندگی محروم نکنم و به‌جای بی ارزش کردن دنیا، سعی کنم کمی عمیق تر و ظریف تر به اتفاقاتی که اطرافم در حال رخ دادنه نگاه کنم.

.

.

.

آنوناکی ها

و بالاخره برسیم به بحث جالب آنوناکی ها. دشمنان قسم خورده ی تکامل و خرد و نور. این موجودات معمولا در طول تاریخ به شکل‌های مختلفی سعی کردن سیارات رو اشغال کنن یا مردم رو فریب بدن. چنانچه دوست دارید به‌طور مفصل با حالات روانی و عادت های این جماعت آشنا بشید مطالعه‌ی کتاب از عدن تا تبعید رو توصیه می‌کنم. این کتاب به شما توضیح میده که آنوناکی ها، چطور در طول تاریخ، خودشون رو در قالب بت ها و اندیشه های مشرکانه، به عنوان خدایانی خونریز و جنگ طلب معرفی کردن.

این موجودات علاقه دارن که بین ما انسان‌ها، تفرقه بیوفته و باهم بجنگیم. علاقه دارن که با خشم، کینه و انتقام جویی، روح خودمون رو آلوده کنیم. برای این موجودات، تفاوتی نداره یک انسان تا چه اندازه مکار، خونریز یا قدرتمند باشه. در

قاموس آنوناکی ها، همه بازنده هستن و صرفا موضع قدرت رو برای خودشون حفظ می‌کنن.

یکی از معروف ترین این حیله گری ها، بتی به اسم بعل هست که قوم خدمتگذار خودش رو به ریختن خون های زیادی تشویق کرد.

این موجودات، از درک ناقص و اندک مردم از خدا، یا ترس انسان‌ها از نابودی و مرگ و گرسنگی، سو استفاده می‌کردن. در واقع اغلب وفاداران این بت ها، نمی دونستن که این موجودات، حقیقتا خدا نیستن و در حال فریب دادن شون هستن.

خواب می‌دیدم که با چند روح مشغول صحبت هستم. صحبت ما در مورد این بود که آیا به خدا اعتقاد داریم یا نه. دختری رو می‌دیدم که ناباور و اندوهگین بود. می گفت: علت ناباوری من

بر می گرده به قرن ها پیش. قومی که درونش زندگی می‌کردم، روزگار چندان بدی نداشت. روزی خدا به سراغ ما اومد و از ما خواست که بپرستیمش. اون درنهایت برادر کوچک و بی گناه من رو به عنوان قربانی خواست. خون برادر من به پای این خدا ریخته شد. این اتفاق برای من فراموش نشدنیه و اگر خداوند واقعا همچین موجودیه من بهش باوری ندارم.

لحظه ای تصویر درون ذهن اون دختر برام مرور شد. خاطره ای که از اون اتفاق تلخ داشت رو به وضوح می‌دیدم. گفتم: این موجودی که ازش حرف می زنی صورتی به شکل گاو داشت؟ روی یک تپه ی بلند بود؟ قهوه ای رنگ بود؟ سر برادرت درون دست راستش و دست و پاهای بریده شده اش درون دست چپش بود؟

اون خانوم تموم حرف های من رو تایید کرد. بلافاصله گفتم: این موجودی که به سراغ شما اومده خدا نیست بلکه یک موجود به شدت خونریز و سنگدل هست که از شما و قوم تون سو استفاده کرده. اسم اون بعل هست.

شاید در حال حاضر شکل جوامع ما تغییر کرده باشه و آدم‌ها دیگه بعل و امثالش رو با سبک و سیاق گذشته نپرستن، اما جنگ طلبی و میل به نابود کردن دیگران، درون جوامع ما وجود داره. بسیاری از جوامع در حالی زندگی می‌کنن که سایه ی جنگ روی سرشون هست و هرچند روی خونه هاشون بمب و موشک ریخته نمیشه اما در مورد تنش های قومی و نژادی یا اختلافاتی که بین سیاست مداران هست اضطراب زیادی رو تحمل میکنن. شاید به تنهایی نتونیم کار وسیع و تاثیرگذاری برای برطرف کردن این افکار منفی انجام بدیم، اما تلاش هر

کدوم از ما به نوبه ی خودش تاثیرگذار هست. همین که هیزم به آتیش افکار جنگ طلبانه و نژاد پرستانه نریزیم خودش تاثیر زیادی روی محو شدن تدریجی این افکار و گرایشات داره. شاید بشه گفت مهم ترین تغییر و چالش پیش روی منطقه ی ما یعنی خاورمیانه، مساله ی نژاد پرستیه و نسل پیش روی ما و روشنفکرای متعهد، وقت و انرژی زیادی رو صرف تشریح این افکار و گرایشات و عواقب مخرب شون خواهند کرد.

ما در کنار کشور ایران، افغانستان رو داریم که معمولا با مردم شون در کشور ما برخورد مناسبی نمیشه. در حالی که این افراد سعی دارن یک زندگی عادی داشته باشن اما ما برخورد های بسیار زننده ای باهاشون داریم و حتی بچه های کوچک ما یاد گرفتن که این افراد رو تحقیر و مسخره کنن. بهتره

بدونید که نسل شجاع و پیشروی روح های معنوی و مردمان ستاره‌ای، بیشتر از گذشته در این کشور در حال تناسخ پیدا کردن هستن چرا که این کشور، تغییرات و پیشرفت های چشم گیری پیش روی خودش داره. اون ها ممکنه تناسخ بعدی خواهر و برادران یا معشوق شما باشن یا حتی ممکنه خوده شما طی زندگی بعدیتون تصمیم بگیرید که درون این کشور تناسخ پیدا کنید. خیلی دوست داشتم که کتاب جداگانه ای خطاب به مردمان ستاره‌ای این کشور بنویسم اما متاسفانه اطلاعاتم در مورد ساختار اجتماعی و تاریخ افغانستان خیلی اندکه. اما چنانچه از روح های بیدار این سرزمین هستید و این مطلب رو میخونید می خوام بگم که شما گل سرسبد افرادی هستید که برای نشر آگاهی و خرد به این سیاره اومدید. درون این سیاره، قوم و قبیله و کشور و

زبان ما متفاوته اما در عوالم معنوی، همه‌ی ما مثل خواهر و برادر هستیم و روزگار طولانی ای رو پشت سر گذاشتیم، بهترین و دلسوز ترین اساتید معنوی به ما درس دادن و این اساتید معنوی، شاهد و ناظر کارها و تلاش های فعلی ما هستن. از پیگیری آرزو ها، ایده ها و پروژه های خردمندانه ای که دارید نترسید و مطمئن باشید مسیر و انتخاب هایی که در پیش می گیرید نه تنها جوامع سیاره‌ی زمین، بلکه ساز و کار دنیاهای دیگه رو به نوبه ی خودش تحت تاثیر قرار خواهد داد.

.

.

.

آشتر

چنانچه در مورد مردمان ستاره‌ای و فدراسیون کهکشانی نور جست و جو و مطالعه انجام بدید، با اسم و نقاشی‌هایی منتصب به شخصی به اسم آشتر رو به رو خواهید شد. درون برخی از این مطالب، چنین جمله‌ای نوشته‌شده: فرماندهی آشتر توسط شورای ۹ نفره ی خاموش انتخاب شده است.

این جمله در نگاه اول ممکنه شما رو به یاد جمله‌های پر آب و تاب افرادی بندازه که سعی‌دارن علامت‌های منتصب به موجودات پلید رو تشریح کنن. سمبل‌ها در حالت عادی نه مثبت هستن و نه منفی، مهم اینه که در چه موقعیتی به کار گرفته بشن. ۹ ، سمبل زمان نبرد و مبارزه است. زمانی که یک موجود باید نشون بده که درس‌های خودش رو یاد گرفته و از این درس‌ها عملا استفاده کنه. درون این کتاب هم چند بار در

مورد این عدد و موقعیت‌های ظهورش صحبت شده. شورای ۹ نفره هم نوعی شورای جنگیه و این موجودات، بسیار خردمند و تکامل‌یافته هستن. یکی از اعضای این شورا موجودی هست که ما آدم‌ها هرچند باهاش آشنایی کمی داریم اما اسمش برامون آشنا هست؛ فرشته ی مرگ یا عزرائیل.

این شورا در مورد نبردی که برخی جنگ جویان در پیش دارن و وظایفی که به عهده شون هست تصمیم گیری می‌کنن و مقام جناب آشتر هم از طرف این شورا تعیین شده.

پس تعجب نکنید اگر ایشون رو درون صحنه‌ی جنگ‌های بزرگ، در عالم خواب و رویا ببینید. چنین تصاویری می‌تونن تصویری از خاطرات و تجارب شما در سطوح انرژیکی یا گذشته باشن.

جناب آشتر به گروهی که اصطلاحا به اون‌ها اساتید نوری میگیم هم نظارت و مدیریت داره و درعین‌حال از فرشتگان مقرب الهی، برنامه‌ها و آموزه‌های خودش رو دریافت می کنه. در فدراسیون کهکشانی نور هم ایشون از اتفاقاتی که در حال رخ دادنه بی خبر نیست. برخی افرادی که نسبت به مباحث و فعالیت‌های مربوط به بذرهای ستاره‌ای بدبین هستن، علاقه دارن به این موجودات، صفات منفی نسبت بدن. به‌طور مثال بارها دیدم که برخی میگن که این موجودات در واقع همگی جن هستن که قصد دارن به ما حکومت کنن.

چنانچه شما فردی معتقد به موجودات ابعاد دیگه یا ذات پروردگار باشید، پس حتما شنیدید که خدا، فرشتگان رو آفریده و موجودات عالم، فقط انسان و جن نیستن. موجودات منفی یا آنوناکی‌ها هم قرن هاست که ذهن و روان ما انسان‌ها

رو به بازی گرفتن و خون ما رو مثل زالو مکیدن. مثل افرادی نباشید که بدون هیچ معیار و ایده‌ی خاصی، صرفا متعصبانه و کورکورانه، با افکار و نظرات مخالف خودشون، اعلام جنگ می‌کنن.

درون این کتاب، در کنار تمام صحبت‌ها، شیوه‌ی سنجش صحت و سقم اطلاعات شهودی هم بارها توصیف شد. افزایش حساسیت به انرژی‌ها، از طریق کارکردن با چاکراها و پاکسازیشون به دست میاد. یک فرد حساس به انرژی، بوی دروغ و فریب رو احساس می‌کنه. معاشرت، زمینه‌ی آشنایی هست، پس اگر علاقه دارید موجودات جهان هستی رو بشناسید، باهاشون معاشرت کنید و خودتون مقایسه کنید که چه تفاوت‌هایی بین ما وجود داره.

.

.

.

فراماسونری

بیاید راجب گروهی صحبت کنیم که اسمش رو به‌احتمال زیاد شنیدید و چنانچه فرد کنجکاوی بوده باشید اطلاعات خوبی هم ازشون به دست آوردید. در فرهنگ عمومی ما، برای یه مدت طولانی، صحبت های امثال آقای رائفی پور، برند خاص صحبت در مورد فراماسونری بود. یه فرد پر آب و تاب که قشر دانشجو بیشتر بهش علاقه داشتن و بیان طنز و عجولانه ی خودشو داشت. همین تناقض گویی ها و گزارشات پراکنده در مورد فراماسونری باعث شده که این موضوع در نظر بعضی از

آدم‌ها، مجهول یا احمقانه جلوه کنه. ولی چیزی به اسم فراماسونری وجود داره و بهتره باهاش آشنایی پیدا کنیم چون این گروه به نوبه ی خودش تاثیر زیادی روی ساز و کار جوامع ما میذاره.

کسب اطلاعات در مورد فراماسونری کار دشواری نیست، یعنی حتی اگر چشم سوم فعالی هم نداشته باشید، با مطالعه‌ی منابع مختلف و کنار هم گذاشتن گزارشات و پازل ها، حداقل میشه فهمید که این افراد چه هدفی دارن.

اما چنانچه علاقه به پژوهش شهودی داشته باشید، می تونید طی مراقبه ها یا فرآیند رویابینی، از راهنمایان روحی بخواید که اطلاعات خوبی در مورد این مبحث در اختیار شما قرار بدن. نقطه عطف جریان فراماسونری برمیگرده به اورشلیم و اونچه که بهش معبد سلیمان گفته میشه. منابع در مورد

چیزی صحبت می‌کنن که در اون محل وجود داره و برای فراماسون ها ارزش زیادی داره اما اون چیز چیه؟ علم و دانشی هست که بهشون کمک می کنه پاشون رو از این سیاره فراتر بذارن. رپتایل ها و موجودات منفی ای که در عالم خواب مشاهده می‌کنید، لزوما دارای کالبد فیزیکی نیستن. عده‌ای از این موجودات که در سیاره‌ی زمین حضور دارن، تا زمانی که به تکنولوژی مورد نیازشون نرسن نمی تونن از این سیاره خارج بشن یا برای خودشون کالبد های فیزیکی بسازن. براشون راحت‌تر هست اگر که آدم‌ها در این زمینه باهاشون همکاری کنن. برای همین هست که این گروه جذب کننده ی افراد صاحب علم یا قدرت هستن. هر فردی که قدرت بیشتری داشته باشه، انرژی بیشتری هم به دست میاره. اما این انرژی به چه شکله؟

انرژی ای که فراماسون ها در اختیار مریدانشون قرار میدن، در قالب یک موجود متافیزیکی منفی یا یک ویروس روانی هست که بهشون کمک میکنه حوزه ی نفوذ خودشون رو در ناخودآگاه جمعی افزایش بدن. طبیعتا از این انرژی نمیشه در جهت مقاصد مثبت استفاده کرد. برای همینه که در ابتدای این کتاب گفته شد این جادوگر ها و رمالایی که ادعا می‌کنن موکل دارن رو فراموش کنید، این افراد و انرژیشون در مقابل جریان فراماسونری خیلی ناچیزن.

درون این کتاب بنا نیست که به‌طور کامل در مورد فرقه‌ها و گروه های منفی صحبت بشه، صرفا در این مورد صحبت میشه که ما به عنوان یک بذر ستاره‌ای، چه رویکردی در مقابل این افراد می تونیم داشته باشیم و مشکل این فرقه‌ها و گروه ها با بذرهای ستاره‌ای چی هست.

فراماسون ها علاقه دارن که آدم‌ها رو تحت کنترل و بردگی خودشون داشته باشن. سازمانی که از این فرقه حمایت انرژیکی میکنه یه سازمان درجه ی ۲ به‌حساب میاد که پر از طبقات و راهرو های مختلفه و رپتایل های به مراتب کارکشته تری درون این سازمان کار می‌کنن. رپتایل های درجه ی پایین معمولا بی نظم، تنبل، پرخاشگر و بیش از حد هرج و مرج طلبن و اغلبشون قدرت ذهن خوانی خوبی ندارن. اما رپتایل هایی که به مدارج بالاتری رسیدن، قادرن زیرکانه تر عمل کنن. ممکنه خودشون رو درون هاله های نامرعی قرار بدن یا ساعت ها افرادی که در نظرشون تهدید آمیز هستن رو با حوصله مانیتور کنن تا بتونن ازشون نقطه ضعفایی به دست بیارن. رپتایل های کم تجربه و درجه پایین معمولا ادبیات و قدرت کلام ضعیفی دارن، اما معمولا افراد با تجربه شون

قادرن راحت‌تر ذهن دیگران رو بخونن و با کلام نافذی در مورد تحقیر کردن و تضعیف روحیه ی دیگران اقدام کنن. این مسائل، ظرافت هایی هست که حین مبارزه با این موجودات بهتره بدونیم.

شما به عنوان یک بذر ستاره‌ای قادرید با فشار های روانی یا افکار و انرژی های منفی ای که این موجودات سعی دارن درونتون ایجاد کنن مبارزه کنید. چون در این مورد آموزش دیدید و تجربه دارید و همچنین راهنمایان معنوی و فرشتگان، حامی و پشتیبان شما هستن.

برای فراماسون ها خیلی بد میشه اگر آدم‌ها در مورد ذات افرادی که مشغول حکمرانی بهشون هستن اطلاعات به دست بیارن. براشون بد میشه اگر آدم‌ها یاد بگیرن اختیار زندگی خودشون رو به دست داشته باشن. گروه های فراماسونری

ظاهر اخلاقی ای دارن و اغلب در ظاهر گروه های خیریه فعالیت می‌کنن، در حالی که یک فرد ثروت مند نیازی به تشکلات مرموز و مخفیانه برای کمک به آدم‌ها نداره. در حال حاضر؛ حمایت از قاچاق مواد و انسان، فروش اسلحه و شرکت در بازی‌های سیاسی، بخشی از کارهای رایجی هست که توسط برخی افراد که درون این فرقه عضویت دارن صورت میگیره. قطعا در این مورد و بقیه‌ی کارهای غیر اخلاقی این فرقه علنا صحبت نمیشه ولی بازهم شما قدرت تحقیق کردن در مورد کارهای این گروه، چه به کمک سورس های درون دنیای فیزیکی و چه در سطح شهودی رو دارید.

بحث این نیست که اهداف این گروه و گروه های مشابه، مخفیانه و اسراری مونده. مشکل اصلی اینه که عده ی زیادی

تمام این مسائل رو می دونن و بازهم دوست دارن به عنوان یک موجود منفی و شرور زندگی کنن.

جرقه های برخی از این افراد برای منفی شدن هم در ظاهر خیلی ساده و روتینه ولی حقیقت داره. به‌طور مثال از قرن ها پیش تا الان، افراد نابغه و با استعدادی وجود دارن که به بهانه ی یک شکست عاطفی، در حال شرارت هستن. برای همینه که برای مبارزه با آنوناکی ها نیاز نیست حتما وارد کار ها و مباحث خطرناک بشید، ما آدم‌ها نیاز به درمانگر ها و افرادی داریم که صبورانه با ضعف های ما مدارا کنن و به ما یاد بدن که چطور در صلح و هماهنگی زندگی کنیم. با خشم و کینه و نفرت نمیشه دنیای مسالمت آمیز و معنوی ساخت.

آیا همه‌ی افرادی که عضو فراماسونری هستن، قصد رواج افکار منفی رو دارن؟

تا بحال هیچ گروه و سازمان یا مکتبی رو ندیدم که تمام افرادش منفی و شرور باشن، خیلی وقت ها صرفا جریان زندگی؛ ما رو درون یک گروه و لباس و موقعیت خاص قرار میده اما همیشه این قدرت انتخاب برای ما محفوظه. قدرت انتخاب در مورد این‌که قصد داریم فرد شروری باشیم یا مفید ترین نقش خودمون رو بازی کنیم؟ این موضوع در مورد افرادی که به عضویت فراماسونری در اومدن هم صدق میکنه. مخصوصا افرادی که در لژ های پایین درجه عضویت دارن. طبیعتا هر چه تعداد افراد صاحب قدرت و ثروت درون این لژ ها بیشتر باشه، به تقویت و گسترش تفکرشون هم کمک خواهد کرد.

برخی از شما ممکنه در زندگی‌های گذشته، برحسب یک برنامه ی تعیین شده درون این لژ ها عضویت پیدا کرده باشید. برای چنین افرادی که ناخواسته در یک لژ حضور پیدا کردن فرصت مناسبی هست که در مورد اونچه که مشغول تجربه اش هستن افشاگری انجام بدن. یادم هست زمانی یکی از کتاب‌های مرتبط با فراماسونری رو مطالعه می‌کردم و چشمم خورد به اسم عبدالحسین زرین کوب. توی این کتاب گفته شده بود که آقای زرین کوب در یکی از لژ های فراماسونری عضویت داشته. این اسم، کاراکتر آقای زرین کوب که یک تاریخ دان و نویسنده ی بزرگ ایرانی هست رو به یادم آورد. پیش از این هاله‌ی این فرد رو در عالم خواب و شهود دیده بودم و به نظر نمی رسید که یک موجود منفی و شرور و پلید باشه یا از علم خودش سو استفاده کرده باشه،

حتی سعی کرد در مورد مفاهیمی صحبت کنه که طی اون بازه ی زمانی ذهنم درگیرشون بود و عدم اطلاع در موردشون، رنج و اندوه زیادی برام درست کرده بود. اما دیدن اسم آقای زرین کوب توی این کتاب و ویژگی های شخصیتی که از دکتر زرین کوب سراغ داشتم این سوال رو برام پیش آورد که آیا اصلا یک فرد که ذات خوبی داره و یا می خواد در مورد فراماسونری افشاگری انجام بده، قادره به درون یک لژ راه پیدا کنه؟

اون روز طبق عادت روزانه، بعد از مطالعه، مقداری مراقبه انجام دادم و به خواب رفتم. در عالم خواب، گذشته ی خودم رو می‌دیدم. می‌دیدم که زمانی در قالب یک فرد مذکر متولد شدم. خوانواده ی ما یک خانواده ی ثروت مند بود که درون یک عمارت زندگی می‌کرد. از اون خانواده هایی که براشون پیشرفت و موفقیت اجتماعی اهمیت داره و ثروت موروثی

دارن. پدر و برادران من از اعضای فراماسونری بودن و سن من هم به حدی رسید که بتونم درون یکی از این لژ ها عضویت پیدا کنم.

علاوه بر این‌که فردی درون گرا و محافظ کار بودم، از قوانین خانواده و مسائلی که براشون به‌صورت ارزش دراومده بود دل خوشی نداشتم. اون ها به شدت کنترل گر بودن و از کودکی همیشه منو وادار به اجرای دستورات شون می‌کردن.

زمانی که بنا شد در یک لژ عضویت پیدا کنم هم ایده ای نداشتم این لژ چی هست و به چه دردی می خوره. به‌اندازه‌ی مهمونی ها و آداب و رسوم خانواده برام آزار دهنده و اجبار گونه بود. اما درون شهوداتم تصاویری رو میدیدم که حقیقتا تحت تاثیر قرارم داد و باعث شد که با دقت بیشتری به آداب و رسوم و علامت های درون لژ توجه کنم.

تصویری که می‌دیدم از این قرار بود: موجوداتی که کالبد فیزیکی نداشتن، درون یک سازمان، آرشیو قابل ملاحظه ای از تمام نوشته های افراد زنده ی اون دوران داشتن. این آرشیو رو می‌دیدم که چقدر دقیق و منظم درست شده و تعجب می‌کردم که اونها چطور تمام کتاب ها و مقالاتم رو جمع آوری و مطالعه کردن؟ اون زمان هرچند زیاد می نوشتم اما اصلا نویسنده ی محبوبی نبودم. اما اون ها نه تنها تمام نوشته های من و هم نسلانم رو مطالعه کرده بودن بلکه شیوه‌ی جالبی در آنالیز و تحلیل این نوشته ها داشتن. مثلا یکی از افرادی که خیلی علاقه داشتن به لژ های فراماسونری جذب بشه، نوشته های اندکی داشت اما انرژی صورتی رنگ زیادی درون نوشته هاش دیده بودن. از نظر اون ها این فرد هرچند علاقه و احساس زیادی به ارتباط گرفتن و همدلی با انسان‌ها داره اما

دارای حسادت و میل به خودنمایی هم هست و پتانسیل خوبی برای نفوذ در قلب دیگران باهمین محتوای اندک داره.

در مورد من هم به خاطر زیاد نوشتن و علاقه ای که به مطالعه‌ی سمبل ها داشتم قضاوت ها و تحلیل هایی انجام داده بودن.

روز های اول حضورم درون لژ رو به این شکل یادمه: بعد از پشت سر گذاشتن تشریفات، روی یکی از صندلی های دست راست لژ نشسته بودم. مرد توپر و جمع گریزی بودم و کمی سخت نفس می کشیدم. نشستن روی اون صندلی ها و درون اون جمع، برام کار جالب و سرگرم کننده ای نبود. کت و شلوار خاکی رنگی هم پوشیده بودم. احساس قربانی بودن داشتم و والدین و برادرهامو مسئول وضعیت کسالت بار فعلیم می دونستم.

از پنجره های دیوار رو به روم، نور کمرنگ و عصرگاهی به داخل می تابید. دکوراسیون و اتمسفر لژ منو به یاد فرانسه ی کلاسیک مینداخت اما هنوز در این مورد اطمینان ندارم، صرفا می دونم که این اتفاقات در سیاره‌ی زمین رخ داده.

توجه ام به تزئینات روی دیوار ها جلب شد. مطمئن نیستم این نقوش، ماهیت فیزیکی داشتن یا صرفا طرحی انرژیکی بودن. طلایی رنگ و ظریف بودن. اون ها قادر بودن انرژی افراد رو برای رویابینی و دریافت تلقینات خاص لژ حاضر کنن. یکی از این تلقینات این بود که به ما حس ارزشمند بودن می دادن اما همین حس، خودش سرپوشی روی اون بهره کشی ابدی ای بود که اربابان این تفکر از ما انجام می دادن.

انتخاب کردم که افکار این جمع و آموزه‌های فراماسونری رو به عنوان حقیقت قبول نکنم و تا مدتی طولانی به عنوان یک

فرد منفعل و بی طرف، تا جای ممکن؛ فقط اونچه که اتفاق میوفته و تعلیم داده میشه رو دنبال کنم. به خودم گفتم: حتی به این فکر نکن که چقدر از این آموزه‌ها بیزاری و بنا هست در آینده کاری بر علیه شون انجام بدی.

در ادامه خودم رو دیدم که در اتاق شخصیم، به‌تدریج شروع کردم به نوشتن یک کتاب. آموزه‌های فرقه رو مرور و فیش برداری می‌کردم و به‌تدریج در مورد شیوه هایی که فراماسون ها به واسطه اش از آدم‌ها سو استفاده و بهره برداری می‌کنن نوشتم.

آدم‌ها در ظاهر فکر می‌کردن من فردی ضعیف و بیمار و کناره گیر از اجتماع هستم اما نمی تونم توصیف کنم حین نوشتن اون کتاب چقدر شاد بودم. چیزی که در حال حاضر می دونم اینه که اون کتاب چاپ شد اما بخش زیادیش توسط افرادی

که از طرف فراماسون ها اجیر شده بودن جمع آوری و نابود شد. اما هم من و هم شما حالا دوباره حضور داریم تا قوی‌تر از گذشته با چنین افکار مخربی مبارزه کنیم. اینترنت ابزار خوبی برای انتشار اطلاعاته و خیلی خوبه که زیر و بم ها، تکنیک ها و نقاط ضعف اش رو بشناسیم.

فراماسون ها به چی میرسن؟

افرادی که از روی ناآگاهی و صرفا به طمع داشتن روابط برادرانه با افراد ثروت مند و با نفوذ، عضو لژ ها میشن، چنانچه تلاش کنن می تونن در عوض به یک سری موقعیت‌ها دست پیدا کنن اما این سود در مقابل اونچه که از دست میدن بسیار اندک و در واقع ضرره. برخی از این افراد در مورد موجودات فضایی و قوانین کیهانی و الهی مثل کارما، اطلاع خاصی ندارن

و صرفا به دنبال قدرت فعلیشون هستن یا به خاطر پرستیژ خاص فراماسونری تصمیم میگیرن که عضو یک لژ بشن. اما حقیقتا افرادی هستن که نسبت به این مسائل آشنایی دارن اما قصد دارن که با قوانین الهی مبارزه کنن و براشون مهم نیست که آنوناکی ها علاقه مندن تا جای ممکن از ما سو استفاده کنن. بسیاری از این نوع افراد، که به‌طور جدی و زیرکانه با قوانین الهی مبارزه می‌کنن، یک دشمنی دیرینه با خداوند دارن و ممکنه قرن ها درون یک آزمون روحی مونده باشن و پیشرفت خاصی نکرده باشن. به‌طور مثال همون طور که سابقا گفته شد جرقه ی کینه و نفرت شون ممکنه برگرده به یک شکست عاطفی ساده که پیش از سقوط آتلانتیس رخ داده. شاید به نظر خنده دار باشه اما واقعا همچین افرادی هم هستن چون شکست عاطفی می تونه یک اتفاق دردناک باشه.

پس اینکه به دوستان خودتون کمک می‌کنید تا با مشکلات و شکست های زندگیشون کنار بیان و کینه و نفرت به دل نگیرن یا دست به خودکشی نزنن کار بسیار ارزشمندیه و در مراتب معنوی نادیده گرفته نمیشه.

همونطور که گفته شد یک عده از انسان‌ها و موجودات متافیزیکی هم به دنبال فرار از زمین هستن. به دنبال این‌که بتونن تکنولوژی مبارزه با موجودات معنوی رو به دست بیارن. به دنبال این‌که بتونن به‌صورت فیزیکی زندگی کنن و قدرت تخریب خودشون رو افزایش بدن. هرچند موجودات منفی هنوز به تمام خواسته ها و آرزو های خودشون نرسیدن اما همچنان به روش‌های مختلف در حال سو استفاده از جهل و ناآگاهی ما مردم زمین هستن. این به خلاقیت و برنامه ی روحی شما مربوطه که چطور با این موجودات مبارزه کنید.

چطور افشاگری انجام بدید یا آگاهی و اطلاعات خودتون رو منتشر کنید. اساتید نوری و فرشتگان هم طی این مسیر، کمک دهنده و تعلیم دهنده‌ی ما هستن.

این کتاب یک چنل نیست و صرفا گزارش خواب‌هایی که نوشته‌شده، استفاده‌ی مستقیم از شهودات به‌حساب میان. اما چنلی در انتهای کتاب وجود داره، که پیغامی از طرف فدراسیون کهکشانی نوره. گرچه مشابه این پیام بار ها برای مردم زمین فرستاده شده و حرف های درون این چنل غیر منتظره نیست و یا به عبارتی بدیهیه.

این پیغام به واسطه ی فردی که مورد اعتماد نویسنده است چنل شده بااین‌حال شما می تونید از طریق شهوداتتون، صحت و میزان حقیقی بودن این چنل و مطالب این کتاب رو جویا بشید.

اونها ذهن و رسانه رو به شیوه های مختلفی خراب میکنن

نکته‌ی دیگه ای که لازمه کمی راجبش صحبت کنیم در مورد کارهایی هست که دوستان آنوناکی ما انجام میدن تا جریان ها رو به نفع خودشون منحرف یا خراب کنن. در این مورد تجربه ی زیادی دارن و حرکات ما از چشمشون پنهان نیست. کافیه آگاهی جدیدی درون جامعه ایجاد شه، یا افراد، در مورد یک موضوع خاص، پرسش هایی رو مطرح کنن و کنجکاو بشن. کافیه یه عده شروع کنن، در مورد یک موضوع خاص بنویسن یا اطلاعات منتشر کنن. قطعا به نفع آنوناکی ها خواهد بود که شما رو به عنوان یک نویسنده، دچار ناآگاهی و پریشونی کنن و یا فریبتون بدن که به نفع آنوناکی ها بنویسید.

اینطور با یک تیر دو نشون میزنن. هم نیازی نیست برای متوقف کردن شما، زیاد به دردسر بیوفتن و هم کاری میکنن

که شما به نفع خودشون بنویسید، و جریان عمومی کاملا فاسد و منحرف بشه. اما در این مورد لازمه آگاه باشیم.

در عالم خواب میدیدم که درون سیاره‌ی دیگه ای حضور دارم. چند سالی بود که کالج رو ترک کرده بودم و مشغول کار بودم، اما دوست داشتم به اون کالج برگردم و از تجربه ی استادای رشته های دیگه و همچنین کتابخونه ی کالج استفاده کنم و اطلاعات خودمو افزایش بدم. این خواسته، با کمی چک و چونه زدن اوکی شد و وارد فضای کالج شدم. ما می تونستیم به‌صورت شبانه روزی، یا طی ساعت های طولانی، در کالج حضور داشته باشیم و فضای خوابگاهی، در دسترس ما بود. سیستم اون جامعه هم یک سیستم پادشاهی و خودکامه بود و قدرت خوبی هم داشتن.

روزی متوجه شدیم که عده‌ای نظامی، با لباس های مبدل به کالج اومدن، و به نظر میرسید که قصد دارن درون کارهای ما کنجکاوی کنن. یادداشت هایی داشتم که شامل مکاتبات من با استادای نوری یا راهنمایان معنویم بود، و باهاشون در مورد مسائل مختلفی صحبت کرده بودم؛ و جواب هایی که از طریق خواب‌ها فرستاده بودن رو یادداشت میکردم. میدونستم اگر این یادداشت ها توسط این افراد نظامی دیده بشه، اتفاق خوبی در انتظار من نخواهد بود.

کاپشن آبی رنگی به تن داشتم. این کاپشن رو درآوردم و قسمت آستر کمرش رو کمی قیچی کردم و کاغذ ها رو که کم هم نبودن، درون این کاپشن جاساز کردم و مجددا پوشیدمش. منتظر فرصتی بودم که از کالج خارج بشم و خودمو نجات بدم، اما جلوی در ورودی، یکی از همون افراد

نظامی، پشت میز نشسته بود و حواسش به عبور و مرور ها بود و فرصت خوبی برای خروج نبود.

در ادامه، گوشه ای کنار دوستانم نشستم. یکی از دوستانم متوجه شده بود که من کاغذ هامو پنهان کردم. ازم پرسید: چی توی اون کاغذ هاست که نباید دیده بشه؟

به آرومی کنار گوشش گفتم که: بعدا در موردش میگم.

مرد نظامی دیگه ای، با لباس مبدل به سراغم اومد و خواست که ازم سوالایی بپرسه. اشاره کردم که: گوش من کمی ضعیفه و لطفا بلند تر صحبت کنید.

اون لحظه واقعا صدای موسیقی شدیدی درون گوشم می شنیدم، ولی اون مرد فکر کرد که دارم دستش میندازم و

میخوام از جواب دادن، شونه خالی کنم. اصرار بیشتری نکرد و از دستش خلاص شدم.

این افراد نظامی، برنامه ای رو درون سالن اجتماعات کالج ایجاد کردن و قصد داشتن، توجه همه رو به خودشون جلب کنن. همون لحظه زنی اومد و ردیف جلوی ما نشست.

اون هم یک نظامی بود و متوجه شدم بخشی از یادداشت های منو بدون اجازه برداشته و برده و خونده. البته اونها جزو یادداشت هایی نبود که در موردشون حساس باشم، ولی متوجه شدم این زن، قصد داشت با این کار نشون بده که ما حواسمون بهت هست. نه تنها تو، بلکه هر فردی که مشغول نوشتنه.

اونها طی مراسمی که اجرا کردن، یک نشریه ی جدید رو معرفی کردن و نسخه‌ی اولش رو به دست ما دادن. این نشریه

به‌طور اختصاصی در مورد فراماسونری بود و با یک نگاه، متوجه شدم که دارن سعی میکنن جریان جدید رو به نفع خودشون تغییر بدن. در واقع مدتی بود که درون جامعه، صحبت در مورد فراماسونری زیاد شده بود و منم از راهنمایان معنوی سوال می پرسیدم، و بخش قابل‌توجهی از اون یادداشت ها در مورد همین گروه بود.

اما این نشریه قصد داشت افراد کنجکاو رو به لحاظ ذهنی منحرف کنه و اونهایی هم که کمی باهوش تر بودن و در این مورد مینوشتن رو با یک فراخوان و از طریق شبکه ی خودش، پیدا کنه و خفه کنه.

در اینجا می بینید که آنوناکی ها، عملا یک رسانه تشکیل دادن و آشکارا در مورد فراماسونری، با یک رویه ی بدبین حتی، صحبت کردن. اما بازهم این کار رو به نفع خودشون

انجام دادن و ذهن ما رو به بازی گرفتن. این اتفاق به شکل‌های دیگه و به وفور در حال رخ دادنه. یکی از رسانه هایی که لازمه در موردش هوشیار باشیم کرایون و رسانه ی کیو هست.

کرایون بسیار عالی صحبت میکنه اما در واقع یک رپتاله و وابسته به ایلومینات هست. اما شما با کمی دقت میتونید بفهمید که داره چه اطلاعاتی رو به نفع آنوناکی ها منتشر میکنه.

.

.

.

آیا آنوناکی ها ما رو خلق کردن؟

زیاد شنیدم که بعضی‌ها افسانه هایی درباره ی این‌که ما دست ساخته ی موجودات فضایی و یا آنوناکی ها هستیم میگن. اگر فصل های این کتاب و بخصوص فصل مربوط به فراماسونری رو با دقت بخونید متوجه میشید که برای یک مدت طولانی؛ موجوداتی مثل رپتایل ها سعی دارن به دانشی برسن که بتونن کالبد های فیزیکی داشته باشن. شما با کسب علم و دانش شاید بتونید یک موجود که دست و پا داره یا قادر به تولید مثل هست رو دستکاری کنید یا توانایی هایی رو بهش ببخشید اما آگاهی و روح شما ماهیت دست ساخته نداره. این تئوری که بگیم آنوناکی ها ما آدم‌ها رو ساختن ایرادات زیادی داره من‌جمله این‌که اگه آنوناکی ها این کار رو انجام دادن پس چرا امثال من و شما که اصطلاحا ستاره‌ای هستیم داریم با

کالبد های مختلف درون این سیاره رفت و آمد میکنیم؟ و چرا اصلا آنوناکی ها باید بخوان موجوداتی مثل ما، روی سطح این سیاره باشیم و جوامع خودمون رو تشکیل بدیم وقتی می تونن رپتایل ها رو با کالبد های فیزیکی پراکنده کنن تا از این منابع استفاده به عمل بیارن و جوامع خودشون رو تشکیل بدن؟

حتی پادشاهان سرسخت آتلانتیس که با قوم لمورین ها به مشکل خوردن هم آنوناکی به‌حساب نمیان بلکه همون طور که گفته شد توسط آنوناکی ها فریب خوردن. هیچ کدوم از افرادی که در قالب انسان معرفی شدن و کارهای شرورانه شون رو مرور کردیم مثل آلیستر کرولی در واقع آنوناکی به‌حساب نمیان. این ها صرفا تصمیم گرفتن که به نفع آنوناکی ها کار کنن.

کالبد های فیزیکی به ما امکان میدن که با طبیعت ارتباط بگیریم و تجارب عمیق تر و خردمندانه تری به دست بیاریم. این تجارب به مراتب متفاوت تر از احساساتی هستن که در سطح روحی یا جوامع معنوی‌تر تجربه می‌کنیم. به‌طور مثال در سطح روحی یا حین خواب‌های معنوی می دونید که عشق ورزیدن خوبه اما وقتی در کالبد فیزیکی و جوامع زمینی قرار می گیرید لازمه خودتون رو محک بزنید و ببینید چقدر توانایی دارید که عشق بورزید و به کمک امکانات و وسیله هایی که در اختیارتون هست این عشق رو ابراز کنید. این تلاش و کسب تجربه است که عیار یک روح رو بالا میبره.

این موضوع در مورد تجارب منفی هم صدق می کنه. قطعا داشتن کالبد به رپتایل ها کمک میکنه که تجارب شرارت آمیز بیشتری به دست بیارن و سطح قدرت خودشون رو

افزایش بدن اما قوانین سفت و سخت و هوشمندانه ای که در این مورد وجود داره اجازه نمیده که موجودات شرور یا تمدن هایی که در تضاد با قوانین الهی کار می‌کنن به راحتی به کالبد های فیزیکی دست پیدا کنن.

پس هر آدمی که در کالبد فیزیکی می بینید؛ صاحب روحی هست که خداوند هنوز بهش فرصت داده تا با این بدن های فیزیکی زندگی کنه و قطعا این فرصت در جهت رشدش هست. نسل کشی و ریختن خون آدم‌هاست که ایده ی شرورانه و پلیدی به‌حساب میاد. آنوناکی ها نمی تونن چیزهای زیادی رو خلق کنن اما قطعا تمام تلاش شون رو به کار می بندن تا موجودات رو برده ی خودشون کنن و اون دسته از افرادی که باهاشون همکاری نمی‌کنن رو تحت فشار قرار بدن؛ فریب بدن یا به هر نحوی از بین ببرن.

به چه علت ما صاحب ماموریت روحی هستیم؟

زمانی که صحبت از بذرهای ستاره‌ای میشه خیلی ها به نظریه ی ماموریت اشاره می‌کنن. یعنی این‌که هر یک از ما برای به سرانجام رسوندن یک هدف خاص و تعریف شده به این سیاره اومدیم و موفقیت ما در گرو انجام دادن این ماموریت هست. سوالات زیادی پیرامون این موضوع وجود داره من‌جمله این‌که: از کجا بفهمیم ماموریت روحیمون چی هست؟ حالا گیرم که ماموریتو هم فهمیدیم، چطور توی این دنیای پر از

مانع و دردسر، هدف روحی خودمون رو محقق کنیم؟ یا این‌که چرا اصلا قراردادی داریم و خودمون رو درگیر ماموریت کردیم؟ مگه ما موجودات آزادی نیستیم؟

کاری ندارم که برخی افراد ناآگاه دارن چه مطالب دلهره آور و تاسف باری در مورد ماموریت روحی و چرخه ی تناسخات منتشر می‌کنن. طرح الهی یک نظریه ی معنوی هست که میشه گفت حتی از قرن ها پیش در برخی فرهنگ و عقاید مختلف وجود داشته و داره. یعنی عقیده به این‌که ما بی‌هدف خلق نشدیم و زندگی فعلی ما صرفا برای خوردن، خوابیدن، ازدواج، تولید مثل و کارهای تکراری دیگه نیست. بلکه ما می تونیم در طرح خدا نقشی داشته باشیم و کار مفیدی رو به سرانجام برسونیم. ماموریت روحی ماموریتی هست که همپوشانی کامل با استعداد های اصلی شما داره و شما رو به

سمت افراد و موقعیت‌هایی می بره که پیش از زندگی فعلی در کنار اون ها کار کردید و تعلیم دیدید. خوده کشف علاقه و استعداد، برای ما آدم‌ها کار ساده‌ای نیست و سیستم‌های آموزشی و قوانین سیاره‌ی ما به شکلی هست که ممکنه سال ها از عمر ما بگذره و متوجه نشیم استعداد ما چیه یا اگر متوجه این استعداد شدیم، نتونیم ازش استفاده‌ی مفیدی به عمل بیاریم. اما چنانچه از ته‌ه قلب تون بخواید که درون این دنیا فرد مفیدی باشید و طرح الهی خودتون رو به انجام برسونید، به کمک شهودات، پیام های ناخودآگاه و نشونه ها به سمت ماموریت روحی خودتون راهنمایی میشید. به‌طور مثال ممکنه در خواب‌ها خودتون رو در نقش یک درمانگر مشاهده کنید. راهنمایان روحی به‌تدریج به شما کمک می‌کنن تا تمام اونچه که برای تحقق ماموریت روحی نیاز

دارید رو به یاد بیارید و به سرانجام برسونید. فراموش نکنید که کم و کیف این ماموریت به شما تحمیل نشده و شما با پیگیری علایق و سلایق خودتون، اغلب این ماموریت ها رو طراحی کردید یا درنهایت ماموریتی به شما واگذار شده که مطابق با استعداد های شماست.

ماموریت روحی در واقع مفید ترین و سازنده ترین نقشی هست که می تونید در زندگی خودتون ایفا کنید. در مباحث علوم روحی به این مبحث دارما هم گفته میشه. خیلی از شما حتی پیش از رسیدن به بیداری معنوی، افراد بسیار خوش قلبی بودید که سعی داشتید برای جامعه مفید باشید یا تغییر مثبتی ایجاد کنید. ماموریت روحی شما نقشه ی راه شماست برای پیگیری بهترین و سازنده ترین هدفی که از عهده‌ی شما ساخته است.

ساز و کار این موضوع بسیار شبیه تصویری هست که در ادامه توصیف میشه. دیدن این تصویر رو مدیون فرشته کاسیل هستیم. فرشته کاسیل فرشته ای با هاله‌ی قهوه ای و قرمز تیره است (برنزی یا رنگ سنگ عقیق) که به فرشته ی تسویه ی کارما، قضاوت و نظم و ثبات شناخته شده.

چنانچه در پایان این مبحث، سوالاتی برای شما ایجاد شد و علاقه داشتید انرژی و آموزه‌های این فرشته رو دریافت کنید، می تونید برای ایشون نامه بنویسید یا با تمرکز مراقبه انجام بدید.

تصویر مذکور از این قراره: فرض کنید ملتی تصمیم داره شهر زیبا و با شکوهی رو بنا کنه. شهری که سابقا دچار آلودگی و خرابی های بی شمار شده. چی میشه اگر مردم این سرزمین بدون نظم و سازماندهی شروع کنن به ساخت و ساز؟ این بی

نظمی و بی برنامگی می تونه باعث شه که نتیجه ی زحمات شون به هدر بره و حتی شهر زشت تری بسازن. برای ساختن یک شهر با شکوه، لازمه که هر فرد، کاری مطابق با استعداد خودش انجام بده. کسی که معمار خوبی هست نباید به‌طور مثال برای استخراج سنگ به کار گرفته شه. یا فردی که معلم خوبی هست، نباید به اجبار نقش یک پلیس یا آتشنشان رو بازی کنه. ماموریت روحی ما طبق یک مدیریت سازنده و خردمندانه طراحی شده و کاری که پتانسیل به سرانجام رسوندن اش رو ندارید، بر عهده‌ی شما گذاشته نشده. نه تنها شما بذرهای ستاره‌ای که صاحب ماموریت های از پیش طراحی شده هستید، حتی افرادی که ماموریت های خاصی ندارن و صرفا ساکن زمین هستن یا هنوز درگیر چرخه‌های کارمایی هستن، در صورتی که راه بیداری معنوی رو در پیش

بگیرن و بخوان که نقشی رو درون این دنیا ایفا کنن، براشون ماموریت روحی طراحی و ارسال میشه و چنانچه میل داشته باشن می تونن این ماموریت ها رو به سر انجام برسونن. یعنی شاخصه ی یک فرد آگاه اینه که مطابق با طرح الهی خودش زندگی کنه.

مطالعه و پیگیری سمبل های درون خواب، مراقبه، نامه نگاری یا صحبت با فرشتگان و راهنمایان روحی، همگی می تونه به شما کمک کنه که ارتعاش خودتون رو بالا ببرید و راحت‌تر و واضح تر، ماموریت روحی خودتون رو درک کنید.

نکته‌ی دیگه ای که لازم می بینم در موردش توضیح داده بشه، سطح فردی و گروهی ماموریت هاست. برخی از شما متوجه شدید که ماموریت هایی دارید که لازمه به‌صورت گروهی و به کمک افراد هم مسیرتون به سرانجام برسه. اما

ممکنه افراد هم مسیر شما حرف ها یا دیدگاه های شما رو باور نداشته باشن یا قصد نداشته باشن چنین پروژه هایی رو انجام بدن، پس تکلیف شما چی میشه و باید چیکار کنید؟ در این مورد بهتره بدونید که ماموریت شما صرفا یک ماموریت گروهی نیست و شما می تونید در سطح فردی هم به نشر افکار و تخصص خودتون بپردازید. بهتره بگم شما صاحب دو ماموریت هستید. این موضوع رو ممکنه طی خواب‌ها و شهودات در قالب دو پرونده مشاهده کنید. یکی از این پرونده ها توصیف کننده ی ماموریت گروهی شما و دیگری توصیف کننده ی ماموریت فردی شماست. چنانچه افراد هم مسیر شما همکاری لازم رو به عمل بیارن، شما هم پتانسیل به سرانجام رسوندن ماموریت فردی رو دارید و هم ماموریت گروهی. چه‌بسا موضوع هر دو ماموریت همپوشانی داشته

باشه. اما چنانچه هم گروهی های شما همکاری نکردن، می تونید برای پرورش و انجام ماموریت فردی خودتون اقدام کنید و با روی سفید و دست پر، مجددا به سمت خانواده ی روحی و اساتید معنوی برگردید. چه‌بسا شما از جمله اساتید معنوی نسل های بعدی ما مردم زمین باشید.

یک قانون مهم دارما

فکر می‌کنم حالا متوجه شدید که چرا ماموریت روحی یا دارما تا این حد مهمه و آرزوی اصلی روح ما به‌حساب میاد. اما یک قانون یا مساله ی مهم وجود داره که می تونه سر راه بسیاری از ما انسان‌ها برای تحقق دارما باشه. برای این‌که دارما یا افسانه ی روحی شما محقق بشه، ممکنه لازم باشه انرژی و وقت زیادی رو برای این کار صرف کنید. برخی افراد صاحب

نظر عقیده دارن، اون کاری که مفید هست و درعین‌حال علاقه دارید به‌صورت رایگان و عالم المنفعه برای مردم انجامش بدید، دارمای شما به‌حساب میاد.

اما چرا بسیاری از انسان‌ها به دنبال تحقق دارما نمیرن یا باهمه‌ی تلاشی که به خرج میدن موفق نمیشن ماموریت روحی خودشون رو به سرانجام برسونن؟ یکی از مهم ترین این موانع، وصل بودن انرژیکی ما به منابع و انرژی هایی هست که حق ما نیستن و مثل حقی بر گردن ما موندن. به‌طور مثال فردی رو در نظر بگیرید که با رشوه یا پارتی بازی درون شغل خوبی جایگیر شده و داره موفقیت های زیادی به دست میاره. در حالی که اگر این رشوه یا پارتی بازی نبود این فرد هیچ صلاحیت یا شانسی برای شغل مذکور نداشت. تصور کنید که این آدم به کمک درآمدی که از این شغل به دست میاره برای

خودش اسباب زندگی فراهم میکنه در حالی که افراد متخصص تر از اون صرفا به خاطر این‌که حاضر نشدن رشوه بدن یا از رانت و مزایای نامشروع استفاده کنن، اون شغل رو از دست دادن.

فردی که حاضر میشه حقوق دیگران رو نادیده بگیره و اخلاقیات رو با توجیهات صد من یه غاز زیر پا بذاره، به خاطر انرژی منفی و ناسالمی که وارد زندگیش کرده، راه تحقق دارما رو مسدود کرده. دارما یعنی کاری که باعث بشه خداوند از ما راضی باشه و خیری از ما به دیگران برسه نه صرفا از ما یک فرد موفق، پولدار و مشهور بسازه. درک این موضوع باعث میشه به خودمون بیایم و اتصال خودمون رو با منابع مالی یا انرژیکی ناسالم قطع کنیم یا در ادامه از گرفتن تصمیمات غلط و غیر اخلاقی، تا حد زیادی خودداری کنیم. پس اگر فردا روز

این کالبد های فعلی رو ترک کردیم و به عالم دیگه رفتیم و دارمای شما محقق نشده بود، یقه ی منو نگیرید که فلانی چرا در مورد این موضوع تذکر ندادی؟!

.

.

.

چطور از خودمون در مقابل حملات انرژیکی محافظت کنیم؟

برخی از شما روح های جنگ جو و آموزش دیده ای دارید که قادرن به تنهایی تا حد زیادی در مقابل حملات روحی مقاومت کنن، اما چنانچه احساس کردید حملات روحی به شکلی هست که قادر نیستید مهارشون کنید، ایده ها و شیوه های زیادی وجود داره.

گل سرسبد شیوه های حفاظتی، ساختن حفاظ های روحی و انرژیکی هست. شما می تونید بنا به ابتکار خودتون، شیوه های دفاعی مختلفی رو به کمک قوای ذهنی و ادراکی طراحی کنید. اما رایج ترین پیله ی حفاظتی که تا به امروز دیدم و کارآمدی بسیار بالایی هم داره، حفاظ تخم مرغی طلایی رنگ هست. برای این منظور، یعنی ساختن حفاظ طلایی، کافیه که حین مراقبه، تصور کنید که درون یک گوی تخم مرغی شکل قرار گرفتید. برای تقویت و ثبات انرژی هم می تونید تصور کنید که یک رشته یا طناب سفید و محکم، شما رو به سورس هستی متصل کرده و این طناب از درون هفت چاکرای شما عبور کرده.

همچنین در صور نیاز می تونید از فرشتگان یا اساتید نوری بخواید که برای شما حفاظ ایجاد کنن یا به شما تعلیم بدن که از خودتون بیشتر محافظت کنید.

برخی افراد هستن که اطلاع خاصی در مورد این شیوه های دفاعی ندارن اما در مقابل حملات روحی و انرژیکی، آسیب پذیری بسیار کمی دارن. این سوال پیش میاد که افراد مذکور، چطور در مقابل حملات انرژیکی تا این حد مصون هستن؟ موضوع برمیگرده به قدرت روانی و تمرکز بالای این افراد. موجودات متافیزیکی دارای کالبد فیزیکی نیستن که مثلا در واقعیت بیان و طرف شما گلوله پرتاب کنن. این موجودات اغلب از نقطه ضعف های روانی ما بخصوص ترس هایی که داریم تغذیه می‌کنن. پس شما هرچقدر هم که مطالعه‌ی بیشتری در مورد روان خودتون داشته باشید و سطح آگاهی و

تمرکز خودتون رو افزایش بدید، در مقابل این حملات مقاوم هستید.

چنانچه هاله‌ی افرادی که به‌طور مرتب مطالعه می‌کنن یا درون علم و مهارت خاصی متخصص و اهل ممارست هستن رو اسکن کنید، مقدار زیادی رنگ برنزی، درون هاله یا اطراف سیستم انرژیکی شون حضور داره. این حفاظ انرژیکی در واقع همون انرژی ای هست که به واسطه ی قدرت تمرکز این افراد ساخته شده.

موجوداتی که در سطح غیر فیزیکی برای ما انسان‌ها مزاحمت ایجاد می‌کنن گونه های مختلفی دارن. در فرهنگ ما، جن ها شناخته شده ترن و ممکنه اغلب شما طی خواب‌ها یا تجارب شهودی، باهاشون مواجهه هایی داشته باشید. تا زمانی که ترس به شما غلبه کنه و احساس کنید که این موجودات

قدرتمند تر از نور هستن، مبارزه ی شما به نتیجه ای نخواهد رسید. شما به عنوان یک فرد آگاه که به‌طور مرتب مراقبه می کنه می تونید به‌تدریج تجربه ی زیادی از نحوه‌ی مبارزه با موجودات مزاحم، ساختار روانی شون و چیزهایی که باعث ضعیف شدن شون میشه یاد بگیرید.

یکی از معروف ترین گونه های انگلی یا ویروسی که در اثر سهل انگاری در امر مراقبه و پاکسازی می تونن درون سیستم انرژیکی ما لونه کنن، مومبو نام داره. مومبو ها رو ممکنه به‌صورت توپ های پشمالو یا موجودات کوچکی ببینید که اغلب پر حرف هستن. مومبو ها ذهن کامپیوتری دارن و موجودات خلاقی نیستن. کاری که انجام میدن اینه که ذهن شما رو تا جای ممکن اسکن می‌کنن و ترس ها و نقطه ضعف های شما رو شناسایی می‌کنن و بعد شروع می‌کنن به تکرار

مداوم این نقطه ضعف ها. این موجودات همون حملات و خاطراتی رو تکرار می‌کنن که شما علاقه ای به شنیدن شون ندارید. با فرستادن انرژی مثبت درون سیستم انرژیکی و مراقبه برای پاکسازی این سیستم، می تونید نه تنها مومبو ها که بقیه‌ی انرژی های منفی رو به‌تدریج پاکسازی کنید.

حملات انرژیکی بیشتر به‌صورت احساسات بد و ناخوش آیند نمود پیدا می‌کنن. هر چه آگاهانه تر افکار منفی خودتون رو دور بریزید و به کار های مهم و خلاقانه و ارزشمند خودتون مشغول بشید، این راه‌های نفوذ عوامل بیگانه ضعیف تر و مسدود تر میشن.

یکی از اشتباهاتی که بسیاری از افراد انجام میدن اینه که برای خلاص شدن از دست این حملات به سراغ دعا نویس و افرادی میرن که ادعا می‌کنن در مورد این مشکلات راه‌حل

های جادویی دارن. مراجعه به چنین افرادی باعث میشه شما به میل خودتون این موجودات رو مهمون کالبد خودتون کنید. شما با اعتماد کردن به دعا نویس و اجازه ای که بهش می‌دید، کالبد خودتون رو در اختیارش قرار دادید تا بتونه این کالبد رو در اختیار دستکاری های موجودات بیگانه قرار بده.

این موجودات به‌تدریج ذهن و فکر شما رو به بازی می گیرن و شما رو هر چه بیشتر به سمت خواسته ها، عادت ها، انسان‌ها و موقعیت‌هایی میبرن که باعث میشه هم روح خودتون رو آلوده تر کنید و هم به دیگران آسیب بزنید. پس اگر در مورد تهیه ی دعا و طلسم هم اقدام کرده بودید، بهتره که همه‌ی اون ها رو دور بریزید و سیستم انرژیکی خودتون رو پاکسازی کنید.

طرفند دعا نویس ها یا افرادی که خودشون رو استاد و موکل دار توصیف می‌کنن، می تونه به شکل‌های مختلفی باشه. به‌طور مثال ممکنه از احساسات شما سو استفاده کنن. یا توجه کنن به این‌که مهم ترین آرزو و خواست شما چیه و روی همون موضوع کار کنن تا بتونن شما رو سمت خودشون بکشونن و اعتماد شما رو جلب کنن. این افراد ممکنه در ظاهر خودشون رو پیرو دین نشون بدن یا به شما بگن فلان سوره رو بخونید یا گوشت حیوانات رو نخورید تا از این طریق بتونن خودشون رو توی قلب شما جا کنن و اعتمادتون رو به دست بیارن. اما اگر به زندگی این افراد دقت کنید، اون ها هم انسان‌هایی مثل ما هستن و مشکلات روزمره‌ی خودشون رو دارن و صرفا دارن با این حقه بازی ها و دروغ‌گویی ها، کسب درآمد می‌کنن.

اون اعتمادی که به این افراد می‌کنید، به راحتی باعث میشه که راه حمله رو باز کنید و خودتون رو در معرض انرژی های منفی قرار بدید. همون طور که در واقعیت درب خونه تون رو به راحتی روی افراد غریبه باز نمی‌کنید، در پذیرفتن و اعتماد به حرف یک سری آدم غریبه عجله نکنید. حتی در مورد پذیرفتن محتوای این کتاب هم عجول نباشید، بلکه تمام محتوا رو در کنار آگاهی و شهود خودتون قرار بدید تا هم حقایق بیشتری برای شما فاش بشه و هم نقطه ضعف ها یا اشتباهات کتاب‌هایی که مطالعه می‌کنید رو بفهمید.

مجددا به شما میگم که بهترین شیوه‌ی دفاعی، ساختن روزانه ی حفاظ انرژیکی هست. هر چه شما بیشتر بتونید تمرکز ذهن و روان خودتون رو افزایش بدید، راه برای حمله هم مسدود تر میشه و دوره های ثبات و آرامش شما افزایش پیدا می کنه.

فرشته ای که الهام بخشم برای نوشتن این بخش از کتاب بود فرشته سامائیل هست. این فرشته با هاله‌ی قرمز و درخشان خودش یادآور حس امنیت و شجاعته و می تونه به ما یاد بده که چطور انرژی های منفی رو از خودمون دور کنیم و در مبارزه با این چالش ها پیروز بشیم. شما می تونید به کمک مراقبه یا نوشتن نامه، با این فرشته ی مقرب، معاشرت و همسویی پیدا کنید.

.

.

.

اهمیت آشنایی با مهارت های روانی

وقتی صحبت از بذرهای ستاره‌ای و بیداری میشه خیلیا فورا فکرشون سمت شهود و دریافت و قدرت‌های متافیزیکی میره در حالی که مردم زمین اصولا زیاد با متافیزیک سر و کار ندارن و چندان متوجه انرژی ها نیستن. اونها بیشتر درگیر حوزه ی روان خودشون هستن و از این طریقه که بازی می خورن. این‌که عده‌ای افراد بیدار و آگاه جمع بشن و به‌طور مرتب مراقبه هایی انجام بدن (برای وقوع اتفاقات خوب) البته کار بدی نیست اما زمانی که اغلب مردم نسبت به سطوح معنوی ناآگاه هستن؛ بهتره که انرژی خودمون رو در جهت تعلیم و گسترش اطلاعات بین آدم هم صرف کنیم. کاری تاثیرگذار و ملموس انجام بدیم تا بشه آدم‌ها رو متوجه مسائل مهم تر کرد و آماده شون کرد برای این‌که بتونن با مفاهیمی که تا الان براشون گنگ و غریبه بوده آشنا تر بشن. به‌طور

مثال هنوز جوامع ما درک ناقص و سطحی ای از موجودات فضایی دارن و ایده ی روشنی ندارن که این موجودات چرا با ما تعامل می‌کنن و دنبال چی هستن.

اما وقتی شما نسبت به ساز و کار روان آدم‌ها و الگوهایی که عادت دارن ازش پیروی کنن اطلاع پیدا کنید می تونید ایده های خلاقانه ای رو به کار ببرید و تاثیرات قوی‌تری داشته باشید.

این گزارش خواب مربوط به همین موضوع هست؛ فکر می‌کنم آوردن این گزارش در این بخش بتونه الهام بخش باشه:

در عالم خواب می‌دیدم که با یکی از دوستانم در یک مدرسه حضور داریم. منظره ی یک ساحل رو می‌دیدم که در نقاط و ارتفاعات مختلفش سفینه هایی حضور داشتن. یکی از این سفینه ها خیلی نزدیک زمین بود.

اون روز امتحان درسی رو داشتیم که من اصلا چیزی ازش سر در نمی اوردم و مطالعه اش نکرده بودم. امتحان یک زبان خارجی بود. (این بخش از خواب برای من نماد زبان مردم اون جامعه بود که برای من گنگ و سخت بود و نمی تونستم باهاشون ارتباط بگیرم.)

در عالم خواب از دوستم پرسیدم: به نظرت یکی از اون نقاط، همون کوه شستا نیست؟ و اون سفینه ها هم سفینه های محافظ اش هستن؟ یه سفینه هست که دقیقا روی ساحل فرود اومده. اگه بدویم می تونیم بریم ببینیم اش و تا قبل از شروع امتحان برگردیم. کتابمونو هم می بریم تا بتونیم یکم مطالعه کنیم.

با دوستم حرکت کردیم و رسیدیم پیش سفینه ای که روی ساحل بود.

سفینه هویتی نداشت. از پشت شیشه هاش نگاه می‌کردم اما معلوم نبود درونش چیه. با خودمون فکر کردیم حالا چیکار کنیم تا عکسی از این سفینه ها ثبت بشه؟ آدم‌ها توجهی به سفینه ها نمی‌کردن. (برای من نماد عدم توجه ذهنی آدم‌ها به مسائل و مفاهیمی هست که خارج از حوزه ی زندگی روزمره شون قرار داره)

توی اون محوطه؛ همه‌ی آدم‌ها دوربین داشتن حتی روی دسته ی قاشقاشون دوربین وجود داشت. بعضی از اون ها از دوستان و هم دوره ای های خودمون بودن که ثروت مند تر بودن و توانایی تفریح و خرید و وقت گذرونی توی اون منطقه رو داشتن. ولی من و دوستم فقیر بودیم. دوربینی نداشتیم. به دوستم گفتم: آدما عاشق اینن که تقلید کنن. بیا وانمود کنیم

که داریم از این سفینه برای مسابقه ی مهمی عکس می گیریم و می خوایم به اسم خودمون منتشر کنیم.

اتفاقا جواب داد و دیگران به زودی شروع کردن به عکس گرفتن. حتی به ما طعنه میزدن که شما شانسی ندارید چون آدمای سطح پایین با دوربینای ساده هستید.

یه قاشق پلاستیکی که اصلا دوربینی هم نداشت و داشتم باهاش عکس می‌گرفتم رو جلوی یه دختر جوون گرفتم و گفتم: آره راستش این دوربین خیلی قدیمی و کیفیت پایینه؛ وقتی باهاش عکس می‌گیرم هیچی مشخص نیست.

به این ترتیب عده ی زیادی از آدم‌ها جمع شدن و از اون سفینه عکس گرفتن و توی شبکه‌های اجتماعی در مورد این عکس ها صحبت شد در حالی که خیلیاشون حتی نمی دونستن چرا یه عده جمع شدن و دارن عکس میگیرن و ما به

هدفمون رسیدیم. تونستیم کاری کنیم که آدما درباره ی اون سفینه حرف بزنن و به این موضوع توجه کنن.

در ادامه من و دوستم گرسنه بودیم. اما پولی نداشتیم که خرید کنیم و کسی هم به ما کمکی نمی‌کرد. گفتم آدم‌های شکم سیر عادت دارن چیزای زیادی رو فراموش کنن و دور بریزن. خیلیاشون بعد عکاسی؛ میز هایی که نشسته بودن رو رها کردن و رفته بودن. روی میزا دو تا بسته بیسکوییت که نصفه یا اندکی ازش استفاده شده بود رو برداشتم.

خوراکی ها نماد دیتا؛ انرژی و احساساتی هستن که به‌طور روزمره نیاز داریم و روان ما ازش تغذیه می کنه. این انرژی ها فراوون هستن و آدم‌ها از بخش بسیار مفید و ارزشمندی از این دیتا ها استفاده نمی‌کنن. به‌طور مثال قرن هاست که

کتابای خوبی توی این سیاره وجود داره ولی مردم چندان از این دیتا ها استفاده نمی‌کنن. الان شما می تونید به راحتی حجم زیادی کتاب؛ موسیقی و داده های الهام بخش که حاصل هنر و اندیشه ی آدم‌هاست رو از طریق اینترنت در اختیار داشته باشید اما اغلب ما این‌قدر با عجله و سرعتی زندگی می‌کنیم که فرصت نمی‌کنیم به‌طور مرتب انرژی روانی مورد نیازمون رو دست چین کنیم و حتی از خوراکی های روانی ناسالم تغذیه می‌کنیم.

خواب ورق خورد؛ یک روز خبر رسید که بشر در معرض انقراضه چون بیماری کشنده ای رو از طریق واکسن یعنی به اسم واکسن زدن قراره پخش کنن. (این خواب قبل از شروع

کرونا دیده شده و ارتباط خاصی به این اتفاق نداره. این خواب سعی داره مسائل روانی و ذهنی رو تعلیم بده)

توی این بخش از خواب؛ من و دوستم دیگه دو تا بچه مدرسه ای نبودیم و بالغ شده بودیم. دوستم گفت: مشخصه که اونا به حرفمون گوش نمیدن. نمی تونیم بهشون بگیم که از این واکسن ها استفاده نکنن.

گفتم: آدم‌ها هر چیزی که خریدنی باشه رو معتبر می دونن. اگر عمر حاصل از مصرف نکردن واکسن رو بفروشیم میشه خیلیا رو نجات داد.

برای همین یه بیمه ی عمر درست کردیم مخصوص کسانی که به خاطر اون واکسن قراره بمیرن. یعنی به آدم‌ها گفتیم شما می تونید از این واکسن استفاده کنید و خیالتون راحت باشه چون اگر به خاطر عوارض واکسن مردید بیمه ی ما تامین

کننده ی زندگی آدم‌هایی هست که بعد شما بهتون وابسته هستن و نگرانشون هستید. البته مزایای این بیمه فقط همین نبود و پیشنهادات وسوسه برانگیزی داشت.

شو هایی که به‌طور معمول از زندگی افراد ثروت مند درست می‌شد خیلی به ما کمک کرد. سلبریتی ها عاشق خودنمایی بودن و مردم هم عاشق نگاه کردن به اونها.

خبرنگار از خانوم ثروت مندی پرسید: چطور حال پسر شما این‌قدر خوبه و مریض نیست؟ آیا براش از واکسن بخصوصی استفاده کردید؟

خانوم سلبریتی گفت که: من برای بچه ام از واکسنای رایج استفاده نکردم. فقط مراقب خورد و خوراکش بودم. ... بقیه‌ی مستند هم داشت در مورد هوش و استعداد و هنر های بچه میگفت.

من پشت صحنه ی این شوی کسالت بار حضور داشتم و اصلا خوده شرکت بیمه برای ساخت این ویدیو اقدام کرده بود تا "اهمیت نداشتن" استفاده از واکسن رو از طریق سلبریتیا رایج کنه. اون خانوم هم شوهر بسیار ثروت مندی داشت و برای مردم عادی خیلی جذاب و نمونه ی یه آدم موفق بود.

در واقع ما دوباره هم به هدفمون رسیدیم و این کار ها تاثیر گذاشت روی این‌که آدم‌ها از واکسن استفاده نکنن. چون هم می دیدن این‌قدر ریسکش زیاده که یه شرکت شروع کرده به فروختن بیمه ی عمر مخصوص واکسن و هم الگو های موفق شون دارن میگن که از واکسن ها بیزارن.

البته این یک خواب هست اما شما می تونید نمونه های زیادی از نحوه‌ی کنترل آدم‌ها صرفا به‌وسیله‌ی عادت ها و الگو های

رفتاریشون رو پیدا کنید. ببینید که شرکت ها چطور و با چه طرفندی جنس های خودشون رو به مردم قالب می‌کنن. یا ببینید که چطور یک موضوع کم اهمیت ناگهان همه گیر میشه و افراد در موردش اظهار نظر می‌کنن و حرف میزنن. این کارا متافیزیکی نیست بلکه اغلب نتیجه ی شناخت درست از روان آدم‌هاست.

شناخت روان آدم‌ها صرفا راهی برای سو استفاده ازشون نیست. ما در حال حاضر به آموزگاران معنوی دسترسی داریم و می تونیم یاد بگیریم که چطور از علم روانشناسی در مسیر درست و سازنده ای استفاده کنیم.

درون نگری، مساله ای بسیار مهم

درک این‌که موجودات و افرادی که به شما نزدیک میشن دارای چه هدف و ذاتی هستن گاها می تونه خیلی پیچیده تر از اونی باشه که فکرشو می‌کنید. روح شما ذاتا می دونه که چطور در سطح انرژیکی بجنگه. اما چیزی که عملکرد و حوزه ی اختیارات روح آگاه شما رو تعیین می کنه، قصد درونی، انرژی و میزان آمادگی روانی شماست. کاملا منطقیه که چنانچه در زندگی دارای روان ناآروم و مضطربی باشید، در سطح انرژیکی نمی تونید پاسخ های مناسبی برای مقابله با موجودات و انرژی های منفی داشته باشید. پس مهم ترین توصیه ای که می تونه به شما کمک کنه اینه که آمادگی روانی و آرامش درونی خودتون رو تا جای ممکن در سطح بالایی نگه دارید و همیشه در تلاش باشید تا مهارت های روانی بیشتری هم یاد بگیرید. این مهارت ها کلید ابتکار عمل و قدرت شما

در سطح انرژیکی هستن و با تقویت نیروهای روانی، قطعا تاثیرش رو در سطح انرژیکی خواهید دید.

مردمان ستاره‌ای به خاطر تجارب و پیش زمینه هایی که دارن اغلب روان نگر های قوی و مبتکری هستن اما خیلی مهمه که این قدرت رو به کار بگیرید یا اصطلاحا اکتیو تر کنید. شاید نوشتن گزارش روزانه یا مرور خواب‌ها یا ساعتی مراقبه و عمیق تر فکر کردن، در نظر شما کارهایی کسالت آور و بی ارزش باشه، اما در واقع همین کارهای ظریف هستن که انرژی شما رو متحول و متکامل تر می‌کنن. این نکته بینی ها هستن که اطلاعات دریافتی شما رو طبقه بندی و کارآمدتر می‌کنن و به شما کمک می‌کنن تا هدف مند تر، مبارزه کنید و مغلوب تاریکی نشید.

اون زمان که در مورد تقویت مهارت های روانی، تبدیل به موجود پیشرفته تر و کارکشته تری بشید و در مقابل افزایش این مهارت ها متعهدانه و مسئولانه برخورد کنید، خواهید دید که مبارزه با تاریکی و موجودات تاریک نه تنها براتون کار سختی نیست، که حتی تبدیل به پروسه ای جالب و سرگرم کننده میشه. به‌طور مثال در سطح فیزیکی و در طول روز تلاش می‌کنید که در مورد روان انسان مطالعه کنید یا بنویسید؟ این کار می تونه حوزه ی درک و آگاهی شما رو تحت تاثیر قرار بده و باعث بشه خودبه‌خود در سطح انرژیکی، عملکرد فوق العاده ای از خودتون نشون بدید.

درون و بیرون موجودات به واسطه ی ویژگی های روانی می تونه از پیچیدگی های مختلفی برخوردار باشه. انسان‌ها معمولا توانایی فوق العاده ای در متناقض نشون دادن درون و

بیرون شون دارن. این موضوع بر میگرده به روان پیچیده ی ما آدم‌ها. ما می تونیم به واسطه ی افکار و اندیشه های مختلف، لایه های مختلفی روی روان و مقصود درونی خودمون ایجاد کنیم. این لایه ها در سطح انرژیکی قابل مشاهده هستن. وقتی شما در واقعیت بتونید انسان شناس های ژرف نگر و زیرک تری بشید و از لایه های سطحی بگذرید و صبور باشید تا مقصود درونی هر انسان؛ خودش رو نشون بده، دیگه نیازی نیست نگران فریب خوردن از طرف موجودات و انرژی های تاریک باشید. متاسفانه اغلب افرادی که گزارش هایی در مورد ارتباط با موجود مشکوک و فریبکار ارائه میدن، مشخص هست که به سادگی فریب لایه های سطحی و ظاهری این موجودات رو خوردن و بدون بررسی و ژرف نگری، با این موجودات دست دوستی دادن و وقتی به زندگی واقعی این

افراد نگاه کنید هم می بینید یا خودشون دوست صادق و یکرنگی نیستن یا به راحتی فریب انسان‌هایی رو می خورن که ظاهر زیبایی دارن اما رفتارها و عملکردشون یا باطن شون، پلید و متناقضه. درون نگری از این بابت یک مساله ی بسیار مهمه و مهارت های شما در این زمینه می تونه در پیشرف و موفقیت، از تاثیر بالایی برخوردار باشه.

.

.

.

مزیت های مطالعه‌ی تاریخ

تاریخ؛ مجموعه ای از روایت و تحلیل در مورد خط زمانی واقعی و حقیقی ای هست که موجودات کیهان پشت سر گذاشتن. هرچند این روایت ها مربوط به گذشته هستن اما همگی به نحوی در وضعیت فعلی ما تاثیرگذارن. مطالعه‌ی تاریخ چه به شیوه‌ی فیزیکی یعنی با مطالعه‌ی کتاب ها و مستندات چه به کمک شیوه های شهودی؛ مثل هاله بینی افراد و اشیا و اماکن تاریخی به ما کمک می کنه که با طرز فکر افراد و موجودات مختلف آشنا بشیم و درک کنیم که این موجودات؛ چه چالش ها و آزمون هایی رو پشت سر گذاشتن.

تصور کنید چی می‌شد اگر شیوه های بررسی شهودی تاریخ تعریف می‌شد و انسان‌ها می تونستن با انرژی ها کار کنن و هاله ها رو مورد بررسی و مطالعه قرار بدن؟ در این صورت اهرم قوی‌تری علیه نویسندگان و افراد قدرتمند اما دروغ گو

به وجود می اومد. هنوز عموم مردم فکر می‌کنن اهرام مصر عمری حدود چند هزار سال داره در حالی که عمر این هرم ها به بیش از ۱۲ هزار سال پیش بر میگرده. به دورانی که هنوز برای مردم سیاره‌ی ما در حد افسانه مونده و جوامع آکادمیک حاضر به پذیرفتن اش نیستن. حتی افرادی که با ابزارهای شهودی به این بخش از تاریخ دسترسی دارن؛ اطلاعات محدودی در مورد اتفاقات و ساختار جوامع باستانی در دست دارن.

افزایش حساسیت انرژیکی و خوانش هاله ها یکی از قابلیت های ارزشمندی هست که همه‌ی ما آدم‌ها بهش نیاز داریم و کار کردن در موردش راه سر راست تری رو پیش روی افراد کنجکاو قرار میده. راهی برای دیدن مستقیم حقایق.

وقتی شما در مورد تاریخ و مستنداتش به‌صورت فیزیکی مطالعه می‌کنید؛ روح قادره به‌طور آگاهانه در مورد انرژی اونچه که در گذشته اتفاق افتاده افشاگری کنه و اطلاعات کامل تری رو در اختیار شما قرار بده. مطالعه‌ی فیزیکی شما می تونه کمک کنه که منظور تصاویر و توضیحات درون خواب و شهود رو راحت‌تر درک و تفسیر کنید.

آنوناکی ها و بقیه‌ی موجودات کیهان هم صاحب تاریخ و خطوط داستانی خاصی هستن که وضعیت فعلی ما تاثیر پذیرفته از این ماجرا هاست. مثل افرادی نباشید که عقیده دارن چون ما نیازی به موجودات دیگه نداریم و خدا برای ما کافیه نباید به قضیه ی موجودات فضایی اهمیت بدیم. ما به این موجودات و تاریخ و طرز فکرشون اهمیت میدیم چون سرنوشت و گذشته ی ما تاثیر پذیرفته از داستان‌هایی هست

که خلق کردیم و تصمیمات و کار های فعلی ما هم در حال ساخت آینده ای هست که در پیش داریم. شناخت تاریخ برادران و خواهران کیهانی ما کمک می کنه که تصمیمات آگاهانه تری بگیریم و اشتباهات گذشته رو تکرار نکنیم.

.

.

.

بیماری بی‌تفاوتی

در داستان امی کودک کهکشانی، یک داستان رو روایت می کنه در مورد سیاره ای که به یک وضعیت آخرزمانی رسیده بود و محیط سیاره در حال نابود شدن بود. درست مثل زمانی

که مردم سیاره‌ی ما شروع کردن تا به کمک بمب های اتمی، کل سیاره رو نابود کنن.

همین حین، سفینه های ابعاد بالاتر از راه رسیدن و اون دسته از مردمی که درجه ی روحی شون (یا اصطلاحا سطح عشق شون) برای صعود مناسب بود رو نجات دادن. طی این داستان گفته شد؛ عده‌ای از مردمی که با شروع بحران ها از جامعه جدا شده بودن و به کنج عزلت و محیط‌های دور از تمدن پناه برده بودن، از صعود محروم شدن. به این دلیل که جوامع پیشرفته به کمک تعامل موجودات به وجود میان و افرادی که ترجیح میدن حاشیه ی امن خودشون رو حفظ کنن و نسبت به محیط اطراف شون بی‌تفاوت هستن، عملا اعلام می‌کنن که نمی خوان یک زندگی جمعی رو تجربه کنن.

بسیاری از ما افرادی جامعه گریز و رنج‌دیده هستیم که علاقه ای نداریم با جامعه ی اطراف خودمون در تعامل باشیم یا یک شخصیت ضد اجتماع داریم، یعنی نه تنها از تعامل اجتماعی بیزاریم بلکه شاید اگر فرصت‌های کافی داشتیم، برای نابودی جامعه تلاش بیشتری می‌کردیم. چون معتقدیم که تمدن و جامعه بیهوده و پوچه یا به حدی از آدم‌ها بیزار و ناامید هستیم و در کنارشون احساس خطر می‌کنیم که جرات نمی‌کنیم از محدوده ی امن خودمون خارج بشیم. در فرهنگ عمومی این همه از دوستی و ارزش هاش صحبت میشه اما حقیقت اینه که اطلاعات ما در مورد علم دوستی و رفاقت بسیار کمه و به سختی می تونیم روابط دوستانه و با ثباتی رو ایجاد کنیم. دوستی با دیگران و توجه به ساز و کار جامعه و تلاش برای کمک به بهبود وضعیت دنیا، ما رو در معرض

چالش‌هایی حساس و سرنوشت ساز قرار میده. بااین‌حال فکر کنید چی می‌شد اگر همه‌ی انسان‌های خیرخواه، متفکر، معنوی یا خوش قلب، نسبت به جامعه بی‌تفاوت می شدن و حاشیه ی امن خودشون رو حفظ می‌کردن؟ دوستی و رفاقت می تونه احساسات مثبتی رو برای ما ایجاد کنه، به علاوه می تونه منافع زیادی رو برای ما به دنبال داشته باشه. مزیت های روابط دوستانه رو نمیشه انکار کرد. عدم تعامل ما بیشتر به خاطر تجارب تلخ و خیانت هایی هست که تجربه کردیم. همون طور که گفتم دوستی و رفاقت یک علمه و چنانچه شما درس های مربوط به این علم رو پشت سر بذارید، نه تنها مجبور نیستید به‌طور دائم برای حفاظت از حاشیه ی امن خودتون تلاش کنید بلکه می تونید از مزایای بی شمار تعامل و رفاقت با مردم جامعه بهره ببرید. به پرچم داران عرفان‌های

کاذب یا کسب و کار های سودجو نگاه کنید. این افراد با تمام ریسکی که پیش روی خودشون می بینن و موج حملات و انتقاداتی که به سمت شون سرازیره، از تعامل با مخاطبین شون دست نمی کشن و شبکه ی خودشون رو گسترش میدن چون مهارت‌هایی به دست آوردن و به دست میارن که بهشون کمک می کنه شبکه ی خودشون رو کنترل کنن و بیشترین منفعت و سود رو ایجاد کنن. هرچند هدف این افراد سود جویی هست اما نمیشه علم و مهارت های روانی این افراد برای ایجاد تعامل با دیگران رو انکار کرد. به‌طور مثال به کاراکتر پدر که از طرف کانال یانور معرفی شده توجه کنید. این فرد طی یک مدت کوتاه، مقدار قابل‌توجهی محتوای صوتی، تصویری و متنی تولید کرده و به‌طور روزانه فعالیت داره. با وجود بازخورد های مختلفی که دریافت می کنه اما

دست از کار نکشیده چون میدونه دست کشیدن از کار یعنی از بین رفتن هدف و خواسته اش. پس موجودات این جهان، حتی اگر قصد و نیت خوبی نداشته باشن، دست کم تا زمانی که میل بقا درون شون هست، تعامل اجتماعی خودشون رو حفظ می‌کنن. در سطوح معنوی به ما یاد میدن که بهترین نوع تعامل اجتماعی، دوستی و رفاقت هست. درعین‌حال، علم و حکمت های دوستی و رفاقت رو به ما آموزش میدن. فرشته ی آنائیل با هاله‌ی سبز رنگ، با علم رفاقت و دوستی مرتبطه و شما به کمک اعلام همسویی حین مراقبه، یا نامه نگاری با این فرشته، می تونید درس ها و انرژی لازم برای درک بیشتر عشق، محبت و دوستی رو دریافت کنید.

.

.

.

آرکتورین ها

آرکتورین ها یکی از اسم های پرکاربرد و آشنا در ادبیات بذرهای ستاره‌ای ساکن سیاره‌ی زمین هستن. بسیاری از بذرهای ستاره‌ای آرکتورین هستن و این تمدن و نژاد؛ معاشرت قابل‌توجهی با سیاره‌ی زمین دارن.

آرکتورین ها اغلب هاله‌ی سبز رنگ دارن و در زمینه ی درمانگری فعالیت می‌کنن؛ به‌طور مثال پزشک هایی که در کنار اساتید نوری روند تکامل ما رو زیر نظر دارن اغلب از نژاد و تمدن آرکتورین هستن. اما اون دسته از آرکتورین هایی که در قالب یک انسان بعد سومی متولد میشن هم اغلب تمایل به

شغل ها یا مهارت‌هایی مرتبط با درمانگری دارن. دلیل اش هم اینه که این مهارت ها و استعداد ها در تمدن آرکتورین ها فراگیر و پیشرفته است. آرکتورین ها بنا به حس مسئولیت پذیری و علاقه ای که به کمک کردن دارن؛ علم و استعداد خودشون رو به واسطه ی افراد تعلیم دیده به تمدن های دیگه هم عرضه می‌کنن.

اما یه نکته‌ی مهمی در رابطه با آرکتورین ها وجود داره که می تونه برای شما الهام بخش باشه. ما مردم زمین؛ شباهت زیادی به گذشته ی تمدن آرکتورین داریم. اینطور که این دوستان میگن زمانی سیاره‌ی خودشون هم همین چالش ها و دردسرهای سیاره‌ی ما رو گذروندن. شاید بشه گفت ما مردم زمین به لحاظ روحی و روانی شباهت زیادی به آرکتورین ها داریم و صرفا به لحاظ معنوی و علمی هنوز به پای این تمدن

نرسیدیم. این وضعیت طبیعی هست چون ما به مراتب جوان تر هستیم و هنوز زمان زیادی رو پشت سر نذاشتیم.

قطعا وقتی تمدن آرکتورین به ما مردم زمین نگاه می‌کنن؛ ایده های خوب و خلاقانه ای به ذهنشون خواهد اومد در مورد این‌که چطور به ما کمک کنن تا راحت‌تر راه خودمون رو پیدا کنیم. کمک کردن به موجودات، گاهی اوقات پیچیده است و مسئولیت‌های زیادی رو به همراه داره. برخی از موجودات معنوی واقعا علاقه دارن که به نحوی به ما کمک کنن اما لازمه آزمون ها و تجاربی رو پشت سر بذارن تا نسبت به ناهنجاری ها و حالات روانی رایج در سیاره‌ی ما اطلاع به دست بیارن.

نکته‌ی جالبی که میشه از این مطلب برداشت کرد اینه که تکامل و رشد یه حرکت لزوما فردی نیست. الان آرکتورین هایی در کالبد انسانی در کنار ما زندگی می‌کنن که درون

روحشون علم و دانش تمدن آرکتورین هست اما خوداگاهشون هم سطح با آگاهی مردم زمینه و برای این‌که بتونن مثل یک شهروند ارکتورین زندگی کنن لازمه تلاش کنن و همون علوم و آگاهی تمدنشون رو در این سیاره منتشر کنن و تا زمانی که درون کالبد های زمینی زندگی می‌کنن این ماموریت باهاشون هست و تلاشی که انجام میدن نشون میده چه اندازه به لحاظ معنوی رشد پیدا کردن.

نکته‌ی دیگه در مورد تمدن آرکتورین‌ها این هست که این تمدن به لحاظ تکاملی و معنوی؛ بالاترین سطح رو در بین تمدن‌های کهکشان ما داره. استعدادها و حالات روانی ما با محیطی که درونش رشد می‌کنیم (با اکوسیستم سیارات مون) در ارتباط هست پس تعجب آور نیست که بتونیم ارتباط بهتری با آرکتورین ها پیدا کنیم و انرژی و صحبت هاشون

برای ما قابل ادراک تر باشه. چون اون ها اهل همین کهکشان هستن در حالی که ما مهمان ها و اساتیدی از کهکشان های دیگه رو در سیاره مون داریم.

شما می تونید حین مراقبه با این تمدن و پزشکانشون صحبت داشته باشید؛ با اون ها آشنا بشید و در مورد تاریخ و فرهنگشون اطلاعات بی‌شماری رو کسب کنید و خودتون قضاوت کنید که آیا معاشرت فکری و معنوی با این موجودات به نفع ما هست یا خیر.

رویکرد تمدن های معنوی نسبت به مهاجرت و فلسفه ی انجامش

یکی از تفاوتای تمدن های تکامل یافته و معنوی، با تمدن های سطحی نگر و بی تجربه تر؛ نگاه ناقصیه که تمدن های کمتر تکامل یافته، به ساختار هستی دارن. به شکلی که به‌محض وقوع بحران و مشکلاتی که بقای افراد جامعه رو به خطر میندازه، جوامع سطح پایین شروع می‌کنن به مهاجرت و دور شدن از منطقه ی بحران.

در واقع، به‌محض این‌که وضعیت اقتصادی خراب میشه یا به هر دلیلی احساس می‌کنن آینده کدر و غیر قابل پیش بینی شده، خونه و زندگی رو جمع می‌کنن و به منطقه ی دیگه ای منتقل میشن. اون عده‌ای هم که می مونن، اغلب به خاطر این هست که توانایی و موقعیت مهاجرت، براشون فراهم نیست.

مهاجرت لزوما یک عمل غیر معنوی نیست. منظور این هست که اغلب ما، نه مهاجرت مون و نه تصمیم مون برای موندن دلیل معنوی نداره و وابسته به خواسته ها و انگیزه های دیگه ای هست.

برعکس، در جوامع متکامل، اصلا همچین دیدگاهی وجود نداره و حتی عقیده دارن که اگر یه سیاره یا یک جامعه ای وجود داره که دچار شرایط بحرانی شده، در صورتی جوامع پیشرفته تر احساس مسئولیت نکنن و کمکی به این افراد نرسونن، در واقع خواستن که این مصیبت ها در آینده، دامنگیر جوامع خودشون هم بشه.

فلسفه ی این‌که گفته میشه خیلی از افرادی که در سیاره‌ی زمین تناسخ پیدا کردن در واقع بذر ستاره‌ای هستن و بومی این سیاره نیستن هم همینه. چون این ارواح با چنین

تعلیماتی رشد کردن که ساختار هستی در هم تنیده است و اگر بخوایم نسبت به مناطق بحرانی بی‌تفاوت باشیم و یا ازشون فرار کنیم، سیاهی ما رو تعقیب می کنه و بقیه‌ی جوامع پیش روی خودش رو آلوده میکنه.

ما آدم‌ها عادت داریم که مهاجرت کنیم. دوست داریم که تغییری به وجود بیاد، ولی براش تلاش نمی‌کنیم. اگر اطرافیان مون، دلسنگ و سو استفاده گر باشن، همونا رو معیار قرار میدیم و شبیه شون میشیم.

اما این رویه برخلاف علم بقا هست، علمی که ما هنوز داریم از اجداد غار نشین خودمون تقلیدش می‌کنیم، در حالی که می بینیم این رویه های قدیمی کمکی به ما نمی کنه و بحران های آپدیت شده، می تونه ما رو به راحتی تا مرز انقراض هم ببره.

.

.

.

ما نیازمند به عشق هستیم

مردم جوامع زمینی با یک تراژدی به خوبی آشنایی پیدا کردن و اون تراژدی آشغال بودن هست. فکر نکنید که "بی ارزش بودن جون آدم‌ها" یک داستان جدیده. هر زمان که افراد و موجودات پلید به یک جامعه تسلط پیدا کردن؛ مردم کم‌کم به این نتیجه رسیدن که جون آدمیزاد بی ارزش شده؛ اما آیا در سیارات و جوامع معنوی‌تر هم همچین وضعیتی حاکمه؟ قطعا همچین وضعیتی پتانسیل رخ دادن نداره. در مورد تراژدی آشغال بودن هم شما رو دعوت می‌کنم به خوندن

کتاب تاریخ سری جنایت های استالین ترجمه ی جناب عنایت الله رضا.

بدیهیه که هر زمان جون آدم‌ها کم ارزش بشه؛ افراد دچار حس ناامیدی و پوچی شدیدی میشن و اصطلاحا در حالت بقا زندگی می‌کنن. برای همچین آدم‌هایی ممکنه دشوار تر بشه که بخوان در مورد خرد و تکامل فکر کنن. در این حالت خیلی مهمه که جامعه ی مذکور نوعی پشتیبان پیدا کنه. حالا می تونید درک کنید که چرا راهنمایان معنوی ما از قرن ها پیش در قالب آموزه‌های مختلف و تجارب معنوی سعی داشتن با مردم زمین ارتباط بگیرن. منظورم خواب‌ها و دریافت های معنوی؛ داستان‌های تاثیرگذار و آموزنده و علوم و هنر های ارزشمندی هستن که به زمین اومدن. چون ما به دریافت عشق نیاز داریم تا بتونیم پا رو فراتر از قوانین تعریف شده ی

قلمرو خودمون بگذاریم. آنوناکی ها دوست ندارن که ما بیشتر از چند حواس مادی رو داشته باشیم و هر زمان افراد یا گروه هایی پیدا شدن که سعی داشتن آموزه‌های خالص و کاربردی در مورد معنویت و اخلاقیات رو ترویج بدن، سرکوب یا سانسور شدن. در عوض تا دلتون بخواد عرفان‌ها و افراد به ظاهر معنوی کاسب کار اومدن. الان بازار تفکرات مختلفی گرمه و بسته به سلیقه ای که دارید براتون ظرفی فراهم شده تا وقت و زندگی خودتون رو صرف افکاری کنید که توسط انوناکی ها طراحی شده. هم عرفان‌های کاسب کار وجود دارن هم ندانم گرا ها و ماده گرا های خوش سر زبون که بلدن چطور هر فرد معتقد به عوالم دیگه رو مسخره و تحقیر کنن. خوده باور داشتن به ندانم گرایی یا عرفان‌های کاسب کار بد نیست؛ می دونید اعتقاد داشتن به این افکار به تنهایی چندان بد

نیست؛ آنوناکی ها دوست دارن که ما با دست آویز قرار دادن این افکار، باهم بجنگیم؛ همدیگه رو تخریب و مسخره کنیم یا زمینه ی مناقشات بزرگتر فراهم بشه. قوم گرایی و نژاد پرستی به خاطر همین این‌قدر برای ضلع تاریک ارزشمند و محبوبه چون میتونه به راحتی جرقه ی جنگ ها و مناقشات طولانی رو بزنه. عقاید و احساسات و هیجانات انسان‌ها هم به همین شکلن. فرقی نداره پیرو چه گروه و فرقه ای باشید؛ همین که بتونید نقشه ای برای تخریب و تحقیر دیگران بچینید، به تاریکی کمک بزرگی کردید. فرق موجودات و جوامع معنوی با جوامع شرور همینه. شما حتی اگر علم پیشرفته ای نداشته باشی اما مردم سرزمینت پیرو اخلاقیات خاصی باشن و همدیگه رو تحقیر و مسخره نکنن یک جامعه ی معنوی تشکیل دادی.

بدیهیه که چرا برخی قبیله ها و اقوام بدوی تر مثل قبیله های سرخپوست، به شدت سرکوب و منزوی شدن. این افراد شاید نتونن مثل جوامع پیشرفته تر ماشین بسازن یا هواپیما برونن ولی مردمشون پیرو اخلاقیات خاصی هستن و برخی از این قبایل در ارتعاش خیلی خوبی زندگی می‌کنن و از قوانین عشق تبعیت می‌کنن.

ما نیازمند به عشق هستیم. یک بار برای دوستان لمورم می نوشتم که: ما توی این سطح تکاملی شبیه همون آشغالی هستیم که تبدیل به کاردستی و یه شئ مفید و خلاقانه میشه اما چون قبلش توی سطل زباله بوده هنوز خودشو آشغال میدونه (داستان اسباب بازی ها) و دوست داره برگرده توی سطل آشغال. گفتم آدم‌ها توی این سطح، خیلی نیاز به عشق

و توجه دارن تا زمانی که بتونن نیروی خلاق یا خالق بودن رو درک کنن.

بعد از این نامه خواب جالبی می‌دیدم. خواب می‌دیدم که بین دنیای مرگ و زندگی هستم. خوشحال بودم و با خودم میگفتم چقد جالبه که انگار همه توی حبابی از افکار خودشون هستن. اینجا خلاقیت و آرزو های عمیقمون باهامون همراه شده.

زمینه ی این دنیا سیاه بود؛ مثل صفحه ی کد نویسی و انگار هر کی توی دایره ای از حباب افکارش معلق بود تا به دنیا و سرزمین بعدی بره. به حباب های اطراف توجه کردم. بعضی از حباب ها خیلی کوچک بودن. دقت که می‌کردم درونشون چند آدم میدیدم. حس می‌کردم مشغول نقشه کشیدن و طراحی آرزو های بعدیشون هستن. به وضوح حس آب و تاب و هیجانشون رو حس می‌کردم. من که دوست نداشتم تنها

بمونم دستمو به سمت حباب هاشون میبردم تا بهشون ملحق شم اما قبل از این‌که بهشون برسم می‌دیدم که منفجر میشن. همین که منفجر میشدن، قصد و انرژی شون برام آشکار می‌شد و می فهمیدم اونا مشغول کشیدن نقشه‌های منفی و تخریب گرانه ای بودن.

توی هر حباب؛ یک میز کنسول جلوی روی ساکنین اش بود. مثل یک میز کنترل که به ما قدرت خلاقیت میداد. از دیدن این وضعیت شوکه شده بودم. چون به یاد آوردم که منم گاهی دچار فکرای منفی میشم و با خودم گفتم: نکنه اونقدر طی زندگی برای خودم انرژی و افکار منفی ساختم که حباب منم همین لحظاته که منفجر بشه؟

ناگهان دست زیبایی رو دیدم که وارد محدوده ی حباب افکارم شد و منو به سمت خودش کشید. می دونستم اون

دست از طرف دوستای لمورم هست که دارن منو به دنیای خودشون دعوت می‌کنن.

توی این خواب؛ صدایی رو می شنیدم که سعی داشت راهنمایی کنه. این صدا، راهنمایی های زیادی ارائه داد اما صرفا بخشی از این حرفا رو یادمه من‌جمله این‌که گفت: دنیایی که درون ذهنمون می سازیم باعث ساختن سرنوشتمون میشه....

.

.

.

حس می‌کنم که ماجرای این خواب مربوط میشه به قبل از ماجرای جنگ بزرگ و سقوط لموریا و آتلانتیس. درون یکی از قبیله های مربوط به لمورین ها زندگی می‌کردم... گرچه من بومی اون قبیله نبودم و صرفا توسط افراد اون قبیله پرورش پیدا کردم. هر کدوم از اعضای قبیله رو با روح محافظ یک حیوان می‌دیدم که نماد نقطه ی قوت و درعین‌حال ضعف شون بود. به‌طور مثال یکی از دوستانم که عضو اون قبیله بود تارسک نام داشت و حیوان محافظ ایشون یک لمور بود. لمور حیوان بومی کوه شستا و اطرافش هست.

حیوان من یک شانه به سر بود. شانه به سر برای من سمبل موجودی بود که از آینده خبر میاره یا اخباری رو میاره که بر آینده تاثیرگذار هستن. به‌طور مثال وقتی الان تمرکز می‌کنم و در سطح انرژیکی یک شانه به سر درست می‌کنم، این

موجود به نقطه ضعف ها و نقاط حساسی اشاره میکنه که لازمه ترمیم شون کنم و چنانچه در مورد ایمن کردنشون اقدام نکنم ممکنه راه حمله های انرژیکی باز بشه و به دردسر بیوفتم. به این ترتیب حیواناتی که در سطح انرژیکی بیشتر قادر به دیدنشون هستیم نماد قدرت‌های درونی ما هستن.

پسربچه ای که اون زمان شاگردم بود، حیوان محافظی به شکل پاندا داشت و بهش علم رویابینی و سمبل شناسی رو یاد می دادم.

تارسک طی اون بازه ی زمانی از قبیله دور شده بود و به یک ماموریت رفته بود و صرفا از طریق تله پاتی و خواب شفاف با اون و بقیه‌ی دوستانم که به ماموریت رفته بودن صحبت می‌کردم و اخبار رو به گوش شون می رسوندم. یک روز خوابی دیدم درباره ی خطری که مردم قبیله رو تهدید می کنه.

خواب یک آتش سوزی عظیم که خیلی ها رو میکشه. به مردم و بزرگان قبیله اطلاع دارم. به هر کسی که تونستم. چهره ی دو مرد رو به یاد میارم. وقتی در مورد این خواب بهشون گفتم، با تردید بهم نگاه می‌کردن. البته حق داشتن چون چنین خواب‌هایی رایج هستن و هر فردی نمی تونه تشخیص بده که کدوم خواب در واقع یه پیشگویی قریب الوقوع هست و کدوم خواب صرفا یک تصویر از حالات ذهنی و روانی رویابین. اما درصدی احتمال می دادم که این تصویر یک تصویر واقعیه و وظیفه ام هست که در موردش به دوستانم هشدار بدم.

روزی با شاگردم به حوالی قبیله رفتیم تا توی آرامش و تنهایی، مراقبه و سکوت داشته باشیم که ناگهان متوجه شدیم از طرف قبیله دود بلند شد. به سرعت برگشتیم و به هر

کی تونستیم کمک کردیم ولی خب بسیار هم خسارت رخ داد. با تله پاتی به تارسک و دیگران خبر رسوندم که هر وقت تونستید برگردید. خونواده ات آسیب دیدن و به کمک ات نیاز دارن.

سرخورده و خسته از تلفات آتش سوزی و نادیده گرفته شدن شهودم، گوشه ای نشسته بودم. داشتم وسایلم رو کم‌کم جمع می‌کردم تا به زودی سفری که بهم الهام شده بود رو شروع کنم. روحم خیلی پیشتر از این اتفاقات ازم خواسته بود که این کار رو انجام بدم اما به خاطر وابستگی و علاقه ی زیادی که به لمورین ها داشتم این سفر رو عقب انداخته بودم. سفری به شهری در فلات ایران که صاحب یک هنر ارزشمند و غنی بودن و بهم الهام شده بود که برم و تا جای ممکن این هنر رو یاد بگیرم. اون شب دوست داشتم برم و دیگه هیچ وقت به

اون قبیله برنگردم گرچه درون هر کدوم از این اتفاقات، درس های بزرگ و ارزشمندی در مورد ارزش دوستی و عشق بود و حقایقی که ریشه های ما رو به سرچشمه ی هستی وصل نگه میداره اما من هنوز متوجه این درس ها نبودم و صرفا ناراحتی و اندوه بهم غلبه پیدا کرده بود.

اون شب کنار حیوانی به اسم لاما ایستاده بودم و گریه میکردم و این حیوان رو نوازش میکردم. تارسک هم روی سکوی کوچک و کوتاه کنار دیوار نشسته بود. باهاش در مورد ترسم از تنهایی صحبت می‌کردم و می گفتم که: می دونم این سفر برای فردی مثل من که این‌قدر لمورین ها رو دوست داره خیلی سخته. تحمل هر چیزی رو دارم غیر از تنهایی و خیلی از عواقب این آزمون روحی و آزمایش هاش می ترسم.

تارسک سعی می‌کرد بهم روحیه بده و بگه که تنهایی هم آزمونی مثل بقیه‌ی آزمون هاست و میشه ازش گذشت. اما این ترس به حدی درونت قدرت پیدا کرده که نمی تونی حرف هایی که سعی دارم بهت بگم رو درک کنی. اما همه‌ی این اتفاقات حتی اگر قرن ها طول بکشه تا آزمون تنهایی رو پشت سر بذاری تموم میشه و دوباره می تونی پیش دوستانت باشی.

اون شب در حالی لمورین ها رو ترک می‌کردم که به ظاهر ازشون ناراحت بودم در حالی که هنوز هیچ موجودی رو به‌اندازه‌ی اون ها نمی تونستم دوست داشته باشم. میگفتم: من لمورین نیستم.

دوستانم ناراحت بودن از رفتنم و سعی داشتن منصرفم کنن و تاکید می‌کردن که تو از لمورین ها هستی.

درون شهوداتم نقشه ی طلایی رنگی از سطح زمین رو می‌دیدم. مقصد سفرم با رنگ ارغوانی زیبایی مشخص شده بود. جایی در فلات ایران که در حال حاضر به شهر اصفهان معروفه. این منطقه باغ های زیادی داشت. مخصوصا درخت های انار. و زندگی مردم به اون باغ ها و مزارع وابسته بود. هر خانواده درون باغ و مزرعه ی خودش زندگی می‌کرد و این خانواده و مزارع به‌صورت ایالت و قبیله دسته بندی شده بودن و به این شکل اداره میشدن.

به هر ترتیب، رئیس یکی از اون قبایل منو پذیرفت. ایشون یک خانوم بسیار محترم بود. در مورد گذشته ام، علت مهاجرتم و کمک هایی که می تونم انجام بدم گفتم. این خانوم از سرگذشت من خوشش اومد و کم‌کم نه تنها براش تبدیل به یک دوست شدم بلکه به نحوی مشاورش هم به‌حساب

میومدم. نسبت به این خانوم، خیلی جوان و کم تجربه بودم. این خانوم بسیار خردمند بود و علاوه بر دیپلماسی، ذات آدم‌ها رو بهتر از من میشناخت.

خب اون حوالی چیزی مثل خان یا افراد سیاست مدار و مزدوری هم وجود داشتن که قصد داشتن کنترل این باغات و مردم اش رو به روشای مختلف مثل رشوه به دست بگیرن. به یاد میارم که مردم اون نواحی، قریب به اتفاق از من به عنوان یک خارجی اصلا خوششون نمی اومد. مخصوصا بعد از این‌که اون خانوم منو به عنوان مشاور انتخاب کرد، کینه ی بدی از من به دل گرفتن.

زمانی رسید که آفتی متوجه اون مناطق شد. آلودگی ای که خیلی شوم بود و زیر بوته ها و به تنه و زیر نواحی سایه دار می چسبید و تکثیر می‌شد و مثل قارچ منتشر می‌شد. این

آلودگی توی تاریکی شب، رنگ سبز فسفری داشت. در طول روز ناپدید می‌شد و فقط در طول شب می‌شد نابودش کرد و به نحوی سم زدایی انجام داد.

مردم عقیده داشتن دلیل این آلودگی، موجودات سیاه و متافیزیکی و طلسم هست. اما من و خانوم یقین داشتیم که این آلودگی رو همون خان ها ایجاد کردن تا مردم علیه این خانوم شورش کنن. این آلودگی فقط متوجه محدوده ی تحت اختیار خانوم نبود. خبر رسید که نواحی اطراف هم باغاتشون آسیب دیده. بین مردم از قبل وقوع آلودگی دو دستگی ایجاد شده بود. خیلیا با دروغ و رشوه و یا چیزی مثل پروپاگاندا، طرف خان ها بودن و حتی جاسوسی میکردن. این دسته از مردم که اکثریت غالب بودن از من و خانوم و طرفداران این خانوم بسیار بدشون میومد.

به هر صورت از زمانی که آلودگی رخ نشون داد، مردم به همهمه افتادن و متوجه شدن قضیه جدیه و تازه دست به دامن خانوم شدن و راضی شدن که به حرفاش گوش بدن. ما زودتر راه‌حل رو پیدا کرده بودیم اما تا اون روز؛ عموم مردم راضی به اجرا کردنش نشده بودن.

راه‌حل این بود که حتما حین تاریکی و در طول شب، اقدام کنیم به زدودن و سوزوندن اون قارچ ها به کمک کپسول ها و سم هایی که ترکیب خاصی داشتن. به تعداد کافی هم کپسول تهیه شده بود. اگر تا قبل از طلوع خورشید حتی یک هکتار زمین هم آلوده می موند، در طول روز اون هاگ ها پخش میشدن و دوباره همه‌جا رو آلوده میکردن.

ما بار ها تلاش کردیم تا این پاکسازی رخ بده اما مردم متحد نبودن. اون دسته که طرفدار خان ها بودن به وضوح کم‌کاری

می‌کردن تا عمدا این آلودگی موندگار بشه و مدیریت این خانوم زیر سوال بره.

درنهایت آلودگی فراگیر شد و این بار خان ها بودن که نیروهای کمکی فرستادن. مردم همگی مریض و فقیر تر شده بودن. لکه ها و آلودگی، روی پوست همه دیده می‌شد. از این بابت خیلی ناراحت بودم، مخصوصا برای افراد بی گناهی که تا جای ممکن سعی کرده بودن اون آلودگی رفع بشه.

از همه بدتر چهره ی آسیب دیده و زخمی بچه ها غمگینم میکرد. بچه هایی که داشتن به خاطر طمع افراد مزدور، همچین زخم هایی رو تحمل می‌کردن.

کمک هایی که میرسید کم بود و ما هر چه رایزنی می‌کردیم که کمک بیشتری برسه بازهم کم‌کاری می‌کردن. می‌دیدم و

می شنیدم و حس می‌کردم که این افراد و جاسوس ها، حتی توی این شرایط هم از من نفرت داشتن و دوست داشتن هر چه زود تر، من و خانوم و دوستانش اون منطقه رو ترک کنیم و دور شیم.

باهمه‌ی این اتفاقات، تجربه ی زندگی درون اون منطقه برای من جالب و جدید بود و هنری که مد نظر داشتم هم یاد گرفتم اما متوجه شدم هدف از این سفر در واقع همین بود که مفهوم حقیقی دوست داشتن رو درک کنم.

.

.

.

نگاهی ژرف تر به سیستم انرژیکی و چاکراها

در فرهنگ رایج معمولا از هفت چاکرا صحبت میشه و ما عموما یاد میگیریم که باهمین ۷ چاکرا و پیوند های بین شون کار کنیم. سیستم دیگه ای با ۹ مرکز انرژی معرفی شده که به اسم سولفوژ معروفه و از چاکرای ستاره ی زمین شروع میشه. چه خوب هست اگر بتونید فراتر از این حرف ها به سیستم انرژیکی خودتون و انسان‌ها و موجودات هستی نگاه کنید. در مورد برخی از این چاکراها در کتب مربوط به علوم روحی گفته شده، به هر صورت ما می تونیم برای شناخت عمیق تر و بیشتر این سیستم با فرشتگان هم مراقبه و نامه نگاری کنیم. درست بالاتر از چاکرای تاج شما، یک مرکز انرژی با رنگ نقره ای وجود داره. چیزی شبیه به نقره ی مذاب. برخی به این چاکرا میگن چاکرای هشتم، اما برای عمیق تر مطالعه کردن،

توصیه می‌کنم که این اعداد رو کنار بذارید، چون پایین تر از چاکرای ریشه بنا هست دو چاکرای دیگه هم معرفی بشه.

در فرهنگ های مختلف ممکنه اسامی متفاوتی برای این چاکراها ذکر بشه. در این جا برای راحتی کار، صرفا به رنگ این مراکز انرژی اشاره میشه. چاکرای نقره ای بیشتر با احساس حفاظت مرتبطه. بعد از این مرکز انرژی، شما مرکز انرژی ای به رنگ سیاه رو ممکنه ببینید. بله، تعجب نکنید. این رنگ سیاه شبیه هاله‌ی فرشته ی مقرب الهی، عزرائیل یا فرشته ی مرگ هست. انرژی این چاکرا به خودی خود شوم نیست؛ این رنگ کنترل کننده ی اضطرابه و به کمک انرژیش می تونید از خودتون محافظت زیادی به عمل بیارید و مقاصد و اهداف خودتون رو مخفی نگه دارید. اغلب ما هنوز کاربرد این رنگ و چاکراهای فراتر از چاکرای تاج رو نمی دونیم اما

واقعیت اینه که به احساسات و مهارت های تحت پوشش این چاکراها نیاز داریم و عملکرد اون ها در حال تاثیر گذاشتن بر زندگی ماست. بعد از چاکرای سیاه رنگ، ممکنه بلافاصله چاکرایی به رنگ کرمی ببینید. این مرکز انرژی، با احساسات روحانی، صداقت و پاکی مرتبطه. کنار هم قرار گرفتن این دو چاکرا منو بلافاصله به یاد شطرنج میندازه.

بعد از این مرکز انرژی یا چاکرای کرمی رنگ، چاکرایی به رنگ طلایی رو ممکنه ببینید. رنگ طلایی حس هایی مثل قدرتمند بودن رو درون ما زنده می کنه. ما اغلب هاله های حفاظتی ای به رنگ طلایی می سازیم. این چاکرا می تونه بیش از هر چیز با حس ارزشمند بودن گره خورده باشه. بعد از این چاکرا، ممکنه مرکز انرژی ای به رنگ برنزی، یاقوت سرخ یا عقیق رو

ببینید. حالا متوجه شدید فرشته کاسیل با کدوم چاکرا مرتبطه و چرا همچین رنگ عجیبی داره؟

حالا چنانچه به محدوده ی پایین تر از چاکرای ریشه توجه کنید، چاکرایی وجود داره که حدودا ۳۰ سانتی متر با پاهامون فاصله داره. این چاکرا ما رو با زمین متصل نگه میداره و رنگش سفیده. سفید درخشان با شعله های قابل ملاحظه.

با کمی دقت ممکنه زیر این شعله ها، یک بافت نازک رنگین کمانی رو مشاهده کنید. این بافت ها مشغول حرکت هستن.

مرکز انرژی دیگه ای بین چاکرای سفید و رنگین کمانی و چاکرای ریشه وجود داره که ممکنه به رنگ یک مروارید زرد ببینیدش.

علاوه بر همه‌ی این ها، مراکز انرژی جالب و مهمی وجود دارن که در اطراف سیستم انرژی در گردشن. اون ها ممکنه یک محور ثابت داشته باشن اما لزوما یک محل ثابت ندارن. به‌طور مثال مرکز انرژی صورتی رنگی در اطراف بدن در گردشه. احساس وابستگی، میل بیان عواطف و درونیات رو ایجاد می کنه. در حالت افراطی یا بی تعادلی، می تونه تبدیل به مرکزی برای تولید احساس حسادت بشه. این مرکز در واقع یک مرکز مسدود یا آسیب دیده در سیستم انرژیکی برخی از اون آتلانتیسی های معروفه که شرح احوالاتشون در فصل مربوط به لموریا و آتلانتیس گفته شده. وقتی فردی اهل ابراز احساسات نیست یا در بیان احساسات اش صداقت کافی نداره، طبیعی هست که این چاکرا رو درونش کمرنگ یا آسیب دیده مشاهده کنید.

مرکز انرژی دیگه ای به رنگ سبز، در اطراف کمر ما در حال گردشه. این رنگ حس سرزندگی، نشاط و اهمیت به طبیعت رو ساپورت می کنه.

یک منبع انرژی بنفش یا ارغوانی، برخلاف جهت گردش مرکز انرژی صورتی رنگ وجود داره. این مرکز انرژی مرتبط با یک سری مهارت های روانی مرتبط با نیروی جنسی هست.

علاوه بر مراکزی که در موردشون صحبت شد، مراکز دیگه ای هم هستن که شما رو دعوت می‌کنم در موردشون کنجکاوی به خرج بدید. با اساتید معنوی و فرشتگان نامه نگاری و مراقبه انجام بدید و ازشون در مورد این مراکز انرژی پرسش کنید. ازشون بخواید که چیزهای بیشتری در مورد این مراکز انرژی به واسطه ی شهود و ادراک، در اختیار شما قرار بدن. و همچنین شما رو دعوت می‌کنم تا این اطلاعات رو نشر بدید.

.

.

.

نحوه‌ی کار کردن با انرژی؛ پیغامی از طرف آقای تسلا

انرژی، خالص ترین حالت احساسات و افکار ما آدم‌هاست. ما خیلی وقت ها به شکل ناآگاهانه در حال کار کردن با انرژیمون هستیم. مثل وقت هایی که سعی می‌کنیم ذهن و فکرمون رو از اتفاقات روزمره خالی کنیم تا برای چرخه ی خواب شبانه آماده بشیم. مثل یک بازه ی زمانی که روزانه تمرین می‌کنیم تا بتونیم یک طراح یا نویسنده ی خوب بشیم. تمرین و تکرار باعث میشه تا کنترل انواع انرژی های درونی رو به دست

بگیریم. جناب تسلا یکی از افرادیه که نقل قول های جالبی در مورد انرژی ازش موجوده. در این بخش از کتاب یک گزارش خواب با موضوع انرژی آورده شده؛ امیدوارم که بتونه الهام بخش باشه:

یکبار خواب آقای تسلا رو می‌دیدم. می گفت: دلیل این‌که یه نفر نمی تونه با انرژیش کار کنه و به آرزوش برسه؛ ضعیف بودن انرژیش نیست. دلیلش اینه که هنوز به‌اندازه‌ی کافی برای کنترل و سلطه به انرژیش تمرین نکرده.

ایشون میگفت: این داستان خیلی تکراریه که آدم‌ها چون موفق نمیشن به انرژیشون سلطه پیدا کنن اجازه میدن توی هرج و مرج دنیا های سطح پایین و سیاه گم بشن.

جالبه که این ها رو به‌صورت کلام نمی گفت بلکه تله پاتی انجام میداد و انگار که با نور حرف میزد. همه چیز یه سری نور

بود حتی هویت خودش و من. و از همین شکل‌های هندسی ساده میفهمیدم که اون تسلائه؛ این یکی منم و انرژیم. احساساتم حین تلاش برای کار کردن با انرژیم رو می‌دیدم. از چشم تسلا به خودم و مبارزه ام نگاه میکردم.

امروز قبل از خواب توی یادداشت هام نوشتم: اگه منم می تونستم بدون عذاب وجدان به بقیه آسیب بزنم؛ این‌قدر احساس ناامیدی نداشتم. تسلا انگار می خواست با این خواب بهم بگه: خوده اوباش گری به خاطر افسارگسیخته شدن انرژیه.

در عالم خواب می‌دیدم وقتی یک نفر تسلیم می‌شد؛ هاله اش تاریک و خاموش می‌شد و توی دنیاهای تاریک؛ محو و بی هویت می‌شد.

برخی از ما وقتی می بینیم با چند سال مراقبه کردن تغییر خاصی در زندگیمون صورت نمیگیره دچار نوعی حس ناامیدی میشیم در حالی که تغییرات همیشه در حال رخ دادن هستن. هرروز و بسیار ظریف. انرژی در روح ما به شکل شگفت انگیزی در حال زیستنه. هر کدوم از ما استعداد ها و علایق گوناگونی داریم و از فیض وصل عقب می مونیم اگر که بخوایم خودمون رو با دیگران مقایسه کنیم یا درگیر جریان های رقابتی بشیم. خدایی که ما رو خلق کرده خواسته که با عشق در کنار همدیگه زندگی کنیم و دنیا های خلاقانه و زیبایی بسازیم نه این‌که این همه تلاش کنیم تا بتونیم حس حسادت و حقارت رو درون همدیگه درست کنیم. تلاش هایی که شما انجام می‌دید در هر لحظه مشغول نتیجه دادن هست. شما به کمک قلبتون می تونید این جریان پر فیض و معنوی رو ببینید

که چطور سعی داره ما رو از خواسته‌های سطح پایین دور کنه و مشتاق به دیدن حکمت های ظریف تری کنه که در سطوح بالا تر هستی جای دارن. هر چه به این جریان ظریف معنوی وصل تر بشیم؛ ریشه های ما در آسمون ها قوی‌تر میشه و از منبعی تغذیه می‌کنیم که تمام فقدان ها و درد های روحی ما رو شفا میبخشه. ما این مسیر معنوی رو شروع نمی‌کنیم که همچنان با خواسته ها و قوانین فرساینده ی قدیمی کار کنیم. ما مسیر معنوی رو طی نمی‌کنیم که بتونیم درون رقابت ها موفق تر بشیم؛ این مسیر رو طی می‌کنیم که از رقابت کردن بی نیاز بشیم. خواسته‌های معنوی خیلی متفاوت هستن با خواسته ها و حالات و احساسات و کیفیاتی که موجبات شادی یه موجود سطح پایین یا شرور رو فراهم میکنه.

.

.

.

ریشه

یکی از مشکلات عدیده ی سیستم‌های انرژیکی ما آدم‌ها، مربوط به نحوه‌ی فعالیت چاکرای ریشه است که اغلب یا مسدوده یا از انرژی های آشفته و مخربی پرشده. برخلاف باور عمومی، چاکرای ریشه لزوما یک چاکرای مادی و زمینی نیست بلکه حالات معنوی و انگیزه های قدرتمند ما در زندگی، ساز و کار این چاکرا رو به شدت تحت تاثیر قرار میده. چاکرای ریشه، به ریشه های یک درخت تشبیه شده که ما رو به اصل و ریشه مون مرتبط نگه میداره. حس تعلق، ریشه های ما رو قوی‌تر میکنه.

شما برای این‌که ریشه ی خودتون رو قوی کنید لازمه که حقیقتا به یک ارزش، اعتقاد یا مفهوم، احساس تعلق پیدا کنید. برخی از شما پیش از زندگی فعلی، برای مدت قابل‌توجهی در تمدن های پیشرفته و معنوی زندگی کردید. اما حضور در سیاره‌ی زمین، این سردرگمی رو درون ما ایجاد کرده که حقیقتا به چه مفاهیم و ارزش هایی تعلق داریم؟ و آیا اصلا این مفاهیم، به ثبات روانی و روحی ما کمک می‌کنن؟ در واقع اگر نتونیم اندیشه ای رو پیدا کنیم که درون ما احساس تعلق ایجاد کنه، احساس ناامنی و بی ثباتی رو تجربه می‌کنیم. به این ترتیب میشه درک کرد که چرا احساس ناامنی بر ضد چاکرای ریشه کار می کنه.

ممکنه تا بحال خواب‌هایی در مورد عشق و ازدواج دیده باشید و این سوال برای شما پیش بیاد که این خواب‌ها چه

مفهومی دارن؟ در فرهنگ عمومی شایعات و افسانه های زیادی در مورد نحوه‌ی تعبیر این خواب‌ها وجود داره. به‌طور مثال میگن اگه یه آدم جوون و مجرد خواب ببینه که عروسیشه، قراره که جوون مرگ بشه. بیاید این حرف های بی اساس رو کنار بذاریم و کمی عمیق تر به دنیای سمبلیک خواب‌ها نگاه کنیم.

اقدام برای ازدواج مساوی هست با ایجاد تعهدات مختلف. هرچند این تعهدات در فرهنگ های مختلف فرق دارن اما میشه یک وجه اشتراک ازدواج رو تعهد در نظر گرفت. افراد تعهد میدن که به یک سری قوانین و ارزش ها به‌طور ثابت پایبند بمونن. اما چرا آدم‌ها خودشون رو درگیر این پیوند می‌کنن؟

چون این افراد به ارزش و خواسته ای فراتر از اونچه که به لحاظ عرفی یا روی کاغذ اتفاق میوفته متعهد هستن و با به دست آوردن اون خواسته، احساس آرامش و امنیت بیشتری رو تجربه می‌کنن.

یک ازدواج خوب، برای ما حس عشق، امنیت و تعلق رو ایجاد می کنه. پس طبعا فردی که از ثبات شخصیتی و رفتاری مناسبی برخوردار نیست، نمی تونه شریک خوبی در امر ازدواج باشه.

خواب‌ها با استفاده از سمبل ازدواج، سعی دارن به ما یاد بدن که چه چیزی در زندگی، ما رو به سمت احساس امنیت روانی هدایت می کنه. پس خوابی با موضوع عشق و ازدواج، لزوما به معنی چالش‌های شما در زمینه ی ازدواج و جفت گیری نیست بلکه داره به شما یادآور میشه به چه مفاهیم و ارزش هایی

احساس تعلق دارید. به فردی که در خواب به شما پیشنهاد ازدواج میده یا باهاش مزدوج شدید توجه کنید. آیا این فرد از نظر شما ایده آل هست؟ آیا در واقعیت علاقه دارید باهمچین فردی مزدوج بشید؟ در غیر این صورت مراقب باشید که قلبا به چه خواسته ها و اهدافی احساس تعلق پیدا کردید و ناخودآگاه در حال تلاش کردن برای تحقق این ارزش ها یا اهداف هستید.

انسداد چاکرای ریشه زمانی رخ میده که ما نمی تونیم به هدف و ارزش و انگیزه ی خاصی تعهد پیدا کنیم و به‌طور ثابت، برای تحقق این هدف تلاش کنیم. به‌طور مثال یک روز ماده گرا هستیم و یک روز عاشق پیشه. یک روز در حال فریب دادن و سو استفاده از دیگران هستیم و یک روز در حال ستایش خدا و فرشتگان. اینطور افراد که از بی ثباتی رنج می برن نمی

تونن چاکرای ریشه ی سالم و قدرتمندی برای خودشون دست و پا کنن. این افراد حتی از کسانی که به یک هدف ناسالم تعهد و وابستگی پیدا کردن هم می تونن ضعیف تر باشن. چون حداقل این افراد متعهد به انگیزه های ناسالم، مقداری انرژی تخریبگر رو درون خودشون دارن و یک الگو و نقشه ی راه دارن که هرروز بهشون جهت میده. ولی افراد بی ثبات، مثل کالاهایی هستن که مدام دست به دست میشن و تا حد فرسودگی مورد استفاده قرار می گیرن و درنهایت بدون هیچ دست آوردی، طرد و دور انداخته میشن.

فکر می‌کنم حالا می تونیم درک کنیم که چرا فرشته سامائیل هاله‌ی قرمز رنگ داره و به عنوان فرشته ی ازدواج شناخته شده. بخش زیادی از قدرت روحی و روانی شما به کمک حس تعهدی که در درون شماست تامین میشه. دست و پا کردن

هدف و انگیزه ای که نه تنها امنیت زندگی مادی که حتی وجوه زندگی غیر مادی ما رو تامین کنه، به کمک الگو ها و مکاتب فلسفی ماده گرایانه می تونه کار دشوار یا غیر ممکنی باشه. فکر می‌کنم که قبل از ایجاد انضباط و مهارت و تخصص در هر کاری (آموزه‌های فرشته کاسیل)، لازمه اول حس تعهد رو درون خودمون تقویت کنیم. (آموزه‌های فرشته سامائیل)

.

.

.

وای فا های معنوی

شاید براتون سوال باشه چرا بعضی‌ها به نسبت، دریافت ها، شهودات یا خواب‌های بیشتری می بینن و حجم اطلاعاتی که

دریافت می‌کنن بیشتره؟ این مورد ربط خاصی به سطح معنویت نداره. چه‌بسا افرادی هستن که روح پیشرفته ای دارن اما خواب‌های کمتری می بینن. این موضوع بر میگرده به وظیفه های مختلفی که بر عهده گرفتیم. برخی از ستاره‌ای ها برای دریافت داده و نشر اطلاعات آموزش دیدن. این افراد می تونن معمولا مفصل و قوی صحبت کنن یا بنویسن، به زبان شناسی و ترجمه گرایش دارن و ذهنشون قابلیت حفظ کردن سناریوی خواب‌های طولانی رو داره و این خواب‌ها رو با جزئیات؛ توصیف می‌کنن و می نویسن. همچنین ممکنه علاقه داشته باشن به مطالعه و آنالیز و تحلیل داده. دیدن خواب‌های مختلف و کسب دیتا یا اطلاعات، هیجان انگیز و جالبه اما این فقط یک بخش از ماجراست. این اطلاعات به‌صورت پازلی تکمیل میشن، درست مثل اطلاعات یک پرونده که با پیگیری

سرنخ های مختلف و مطالعه و آنالیز تکمیل میشه. پس اگر فردی هستید که خواب‌های جالب و زیادی می بینید اما نمی دونید چرا این اتفاق میوفته یا باید باهاشون چیکار کنید، توصیه ام به شما اینه که از همین امروز شروع کنید به نوشتن و درست مثل یک محقق با خواب‌های خودتون برخورد کنید. الگوی ما در این زمینه، افرادی مثل یونگ و فروید هستن که از خواب‌ها به عنوان یک ماده‌ی طبیعی و خام برای پیشبرد کتاب ها و پروژه های خودشون استفاده کردن.

این‌که شما این اطلاعات رو نشر بدید هم اهمیت و تاثیر زیادی داره. گاهی برای گرفتن یک تصمیم لازمه حجم زیادی از اطلاعات رو جمع آوری کرد و سنجید. فرض کنید چی می‌شد اگر همه‌ی مردمان ستاره‌ای مجبور بودن به تنهایی همه‌ی اطلاعات مورد نیاز خودشون رو به دست بیارن؟ این

کار، وقت و انرژی زیادی می برد و چنانچه بخوایم نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشیم، بسیاری از دوستان ستاره‌ای ما سردرگمی های زیادی رو تجربه می‌کنن و ممکنه ناخواسته تصمیمات اشتباهی بگیرن و تاریکی از قدرت‌هاشون سو استفاده کنه.

شاید در ابتدا جمع آوری، تفسیر و طبقه بندی و کنار هم گذاشتن اطلاعاتی که از شهودات و خواب‌ها به دست میارید دشوار به نظر برسه. اما هر کاری با تمرین و ممارست تبدیل به حرفه و تخصص شما میشه. فراموش نکنید که شما ماده‌ی خام رو به راحتی در اختیار دارید. درست مثل اینه که یک معدن طلا در کنارتون باشه. فقط کافیه ادبیات خودتون رو طراحی کنید و به نوشتن و تحلیل عادت کنید. این کار کمک می کنه به‌تدریج علم استخراج معدن رو یاد بگیرید. این تلاش شما

برای استخراج و به کار گیری اطلاعات قطعا در درجه ی اول برای خودتون سود و منفعت های بی‌شماری داره.

یکی از اشتباهات افرادی که تصمیم دارن تغییر مثبتی درون این دنیا ایجاد کنن اینه که برای تصمیم گیری و تحلیل مسائل، الگوی مناسبی ندارن یا نمی دونن از چجور شابلون هایی بهتره استفاده کنن تا بتونن نتیجه ی خوبی به دست بیارن. برخی احساس می‌کنن مراحل پیشرفت داره براشون بسیار کند طی میشه یا طی یک بازه ی زمانی طولانی با مشکلات و موانع سطح پایین و تکراری دست‌وپنجه نرم می‌کنن.

مطالعه‌ی کتاب‌هایی که توسط متفکرین زمین در طول زمان نوشته‌شده می تونه خیلی کمک کنه که با ادبیات و طرز فکر

جوامع زمین آشنا بشیم اما راه‌حل ها و شابلون هایی که درون این کتاب ها ارائه میشه لزوما مناسب و سالم نیستن. یک فرد روشن ضمیر برای این‌که بتونه تصمیمات صحیح تری بگیره لازمه که این داده ها و اطلاعات رو در کنار خرد و شهودش قرار بده و ببینه حکمت این الگوهای فکری چی هست؟

جوامعی که تجربه می‌کنیم به خاطر پیچیدگی هایی که دارن، ما رو ناگزیر می‌کنن که بیش از پیش از قلمرو شهود و روح استفاده کنیم و اطلاعات کاربردی و جدیدی دریافت کنیم. اطلاعاتی که به ما کمک می کنه به شکل عمیق‌تری به ذات مسائل نگاه کنیم. چنانچه بخوایم به روش‌های قدیمی یا ناکارآمد زمینی کار کنیم، شکست ما اجتناب ناپذیره.

خواب پسر جوانی رو می‌دیدم که در سطوح غیرفیزیکی به دنبال کمک می گشت و آسیب دیده بود. روح پیشرفته ای

داشت و آموزش های رزم و مبارزه رو دیده بود. می تونم بگم ذاتا یک نینجا بود. این پسر هاله‌ی سبز و قرمز داشت و مدت قابل‌توجهی مبارزه کرده بود. درون دالانی ایستاد و منتظر موند. خودشو با یک شنل سیاه یا هاله‌ی حفاظتی سیاه مخفی کرده بود.

یک نینجا یا مبارز جوان اومد که از اون دالان رد بشه. با دیدن مردی که شنل سیاه داشت، گارد گرفت و مبارزه رو شروع کرد.

اسم مستعار پسری که شنل سیاه پوشیده و نقش اول این داستان هست رو کامیار میذارم. کامیار برای این‌که قدرت و ذات خودش رو به طرف مقابل نشون بده، اجازه داد که بهش حمله بشه. نینجا بهش حمله کرد ولی دید که نمی تونه آسیبی بزنه و طرف مقابلش خیلی قوی هست. کامیار از نژاد

همون مبارز بود و مشخص بود هر دو متعلق به یک سرزمین هستن. اما کامیار به شکل واضحی دو برابر طرف مقابل قدرت داشت و مثل این میموند که یک جهش ژنتیکی رو تجربه کرده.

به هر صورت کامیار تونست به نینجای مقابل ثابت کنه که یک دوسته و هم وطن هستن. کامیار گفت که: نیاز به کمک دارم، آسیب دیدم و تنها موندم.

طرف مقابل درون ذهنش حساب و کتاب کرد. مشخص بود به قدرت زیاد کامیار حسادت می کنه یا پیشش به‌طور کامل احساس امنیت نمی‌کرد. به کامیار گفت که: باید باهم گروهی هام صحبت کنم. منتظر بمون، اگر موافقت کردن میایم کمکت.

کامیار وضعیت خوبی نداشت و نمی تونست منتظر بمونه. پس اون دالان رو ترک کرد و رفت.

خواب ورق خورد. خودم رو می‌دیدم که لباس نظامی خاکستری رنگی پوشیدم و درون یک اردوگاه نظامی ام. اون اردوگاه به موجودات منفی تعلق داشت ولی موجودات احمق و حواس پرتی بودن و به فکر طمع ورزی ها و مراتب قدرت خودشون بودن. این نقطه ضعف شون کمک کرد که به راحتی درون جمع های مهم شون نفوذ کنم. افراد عالی رتبه ی اون اردوگاه، که بسیار شبیه افراد نظامی شوروی بودن (به لحاظ خصلت و رفتار) ساعت ها با من شطرنج بازی می‌کردن و از جزئی ترین آرزو ها و ترس هاشون پرده برداری می‌کردن.

رئیس و عالی رتبه ترین فرد اردوگاه، مرد نوکیسه ای بود که داشت دوران میانسالی رو طی می‌کرد و دیگه طبع خشن

دوران جوانیشو نداشت. یا حداقل دیگه علاقه ای نداشت شخصا خشونت ورزی کنه و برای این کار از دیگران استفاده می‌کرد. این فرد یک پادشاه نبود اما رویای پادشاهی داشت و علاقه داشت که باهاش مثل یک پادشاه برخورد بشه. اعتماد این پادشاه رو به‌تدریج جلب کرده بودم. مخصوصا این‌که بهش ایده های خوبی می دادم و براش هدیه های جالبی می بردم. مثلا یک دوره این پادشاه، هوس حیوونای خونگی نادر و کمیاب کرده بود. منم براش چند نمونه از موجودات نادر متافیزیکی که قد کوتاهی داشتن و خاکستری رنگ بودن پیدا کردم. این موجودات ظاهر زشتی داشتن ولی در واقع خردمند بودن و مثل خودم عامل نفوذی به‌حساب میومدن. من و این حیوونا بهترین و قابل‌اعتماد ترین دوستای این پادشاه بودیم. یک روز صبح، به همراه اون حیوونا یا موجودات خردمند، به

همراه پادشاه، به قصر یا ساختمون رسمی و اداریش می رفتیم. حین گذشتن از روی فرش قرمز یا حیاط ساختمون، یکی از حیوونای خونگی به ضلع غربی اون اردوگاه اشاره کرد و گفت: یه پسر باهوش توی زندانه و نباید اعدام بشه.

صدای حیوونی که این حرفو زد، نکرده و خش دار بود. پادشاه از این ویژگی به ظاهر شیطانی و پلید حیوون خوشش میومد و خیال می‌کرد استفاده از ایده هاش می تونه کمک اش کنه تا قدرت پلید خودش رو حفظ کنه. غافل از این‌که اون حیوون خونگی در واقع سعی داشت کامیار رو نجات بده. کامیاری که خودش هم برای یک مدت طولانی عامل نفوذی بود و سعی داشت تغییر مثبتی ایجاد کنه اما حالا گیر افتاده بود و در خطر اعدام بود. پادشاه به من اشاره کرد که برم و کامیار رو بیارم.

تصویری دیدم از فضای زندان. طی اون بازه ی زمانی، بسیاری از افراد خائن یا افرادی که دیگه به درد اون اردوگاه نمی خوردن رو داشتن محاکمه و اعدام می‌کردن. تعدادشون خیلی زیاد بود و هنوز نوبت کامیار نرسیده بود. کامیار دیگه به درجه‌ای از رنج و ناراحتی رسیده بود که آرزوی نجات هم نداشت، فقط دوست داشت زود تر بمیره. و چون دید که جلسه ی محاکمه و اعدام اش می تونه به تاخیر بیوفته، روح یا آگاهیشو از اون کالبد بیرون کشید و درون حالتی مثل کما رفت.

به پادشاه در مورد وضعیت کامیار اطلاع دادم و گفتم که: اگر بخواد به این کار ادامه بده می میره، الان هم یک حالت نیمه زنده داره. هنوز به‌طور کامل نمرده و می تونم با آگاهیش صحبت کنم.

پادشاه گفت که: صحبت کن و راضیش کن که برگرده.

صحبت ام با کامیار طولانی شد. صداش هم گاهی ضعیف یا قطع می‌شد. متاسفانه خیلی ناامید بود و درباره ی این می گفت که تلاش برای ایجاد تغییر بی فایده است: من این همه جنگیدن و تلاش کردم ولی الان حال منو ببین، حال دنیا رو ببین. من دیگه خسته شدم و نمی خوام که برگردم و زندگی کنم.

مشخص بود که کامیار مطالعه‌ی زیادی انجام داده و بسیاری از مکاتب فکری و فلسفی رو می شناخت اما دچار اشتباهی شده بود که بسیاری از افراد روشنفکر میشن. این‌که سعی می‌کنن با روش‌های کهنه، مشکلات پیچیده و به روز شده رو حل کنن یا به روش‌های زمینی و ناکارآمد، درباره ی مشکلات چاره اندیشی کنن. برای کامیار توضیح دادم که اگر این ایده های

فکری که در طول تاریخ ثبت شدن کاربردی یا مفید بودن، وضع جوامع زمین این شکلی نبود. تمام چیزی که نیاز داری توی کتاب ها نوشته‌نشده. تو به ایده های فراتر و پیشرفته تری نیاز داری.

.

.

.

نکاتی در مورد نحوه‌ی آنالیز و تفسیر خواب‌ها

علوم مربوط به تفسیر خواب‌ها شامل چند شاخه ی مختلف میشه که همگی به‌تدریج به تمدن های زمینی میان و مردم می تونن ازشون برای درک و تفسیر خواب‌هاشون استفاده کنن. برخی از شما به دلیل تعلیماتی که پیش از زندگی فعلی

دیدید ممکنه بتونید به چندین روش خواب‌ها رو تفسیر کنید، یعنی یک رویکرد چند جانبه نسبت به تفسیر خواب‌ها داشته باشید. برخی از شما ممکنه صاحب ماموریت های روحی ای باشید که مستقیما با تفسیر خواب‌ها گره خورده. یکی از شیوه های معروفی که در حال حاضر داره به سیاره‌ی زمین میاد و افرادی مثل یونگ و فروید پرچمدارش هستن، شیوه‌ای هست که یک دید روانشناختی به خواب‌ها داره. افراد مختلفی طی دوران معاصر اقدام کردن به غربال کتاب ها و مقالاتی در مورد علم تعبیر خواب روانشناسی و به نوبه ی خودشون باعث انتشار این علم در زبان ها و فرهنگ های مختلف شدن. جامعه ی فارسی زبان هم پتانسیل زیادی برای تحقیق و پژوهش در مورد خواب داره. چون مردم ما از قدیم اعتقاد خاصی به خواب‌ها داشتن و این باور که خواب‌ها دارای

پیغام و مفهوم خاصی هستن باعث شده به خواب‌هاشون توجه نشون بدن و پیگیرشون باشن. هرروز عده ی قابل‌توجهی از آدم‌ها، خواب‌های خودشون رو درون سایت ها و شبکه‌های اجتماعی مختلف می نویسن به امید این‌که فردی پیدا بشه و تعبیر خوبی برای خواب‌هاشون بنویسه. از طرفی یک عده هم از آب گل آلود ماهی می گیرن و به کمک کتاب‌های بی اساس یا طبع منفعت طلب خودشون، تعبیر خواب‌هایی می نویسن که نه تنها درست نیست بلکه ممکنه دیگران رو ترغیب به کارها یا گرفتن تصمیماتی کنه که روح شون رو آلوده می کنه. مطمئنا اگر خواننده ی تعبیر خواب‌های شایع باشید متوجه شدید چقدر این تفسیر ها ناکارآمد و غیر منطقی هستن. به‌طور مثال به این خواب و تعبیری که براش نوشتن توجه کنید:

سلام من خواب دیدم یک نفر می خواست بره پیش فالگیر، اصرار کرد که منم باهاش برم اونجا. فالگیر به من پیله کرد بیا برات سرکتاب باز کنم، گفتم نمی خوام من اعتقاد ندارم. اما گفت بیا مجانی این کارو می‌کنم. من خیلی چیزا دارم توی تو می بینم. بعد که سرکتاب باز کرد گفت: دور تو رو یک عالمه شیاطین گرفته خیلی مراقب خودت باش. یهو رو برگه ی رو به رو یک آیه نوشته شد که گفت: اینو خودشون نوشتن تا ازت مراقبت بکنه.

منم کاغذو گرفتم اومدم خونه اما زمانی که مامانم گفتن به من آیه رو نشون بده یهو غیب شد. برای همین برگشتم پیش فالگیر اما بهم بی اعتنایی می‌کرد و می گفت: دیگه برات کاری نمی‌کنم. از وقتی اومدی اینجا دارن منو اذیت می‌کنن.

اما به اصرار من قبول کرد و یکبار دیگه آیه نوشته شد و دوباره گفت: خیلی دورت شیطان هست، الان یکیشون دورت بود که این آیه که اومد ازت دور شد.

تفسیری که برای این خواب نوشتن:

سلام خوابت نشانه ی سحر و طلسمه، فردی دورته می خواد شما رو طلسم کنه یا کرده مراقب باش.

بعدش هم این خانوم معبر که همزمان به شغل فالگیری و جادو مشغوله، تبلیغ خودشو قرار داده: دعای قرآنی، استخاره، دعای رزق و روزی، مهر و محبت، ابطال سحر و جادو، فال، حاجت روانی، مشکل گشا، موفقیت در تمام مسائل زندگی و ... بازگشت معشوق و همسر و ... ستاره شناسی جفت بودن و نبودن زوجین، شفای بیمار و ... (این سه نقطه ها و جمله سازی هنر دست خوده خانوم معبر بود و بنده صرفا امانت

داری کردم وگرنه عادت ندارم این‌قدر سه نقطه درون نوشته استفاده کنم)

نه تنها این خانوم معبر، که همون فردی هم که در نقش فالگیر درون خواب رویابین ظاهر شده صرفا افرادی هستن که برای تاریکی کار می‌کنن و با این داستان سرایی و بازی‌های روانی صرفا می خوان رویابین رو ترغیب و تشویق کنن که به سراغ یه دعا نویس یا جادوگر بره و اجازه بده به سیستم انرژیکیش دستبرد زده بشه. این خیلی مهمه که خوده شما اجازه بدید تا سیستم انرژیکی شما بتونه تحت تسلط کامل یه موجود دیگه قرار بگیره. برای همینم هست که عرفان‌هایی مثل عرفان حلقه این‌قدر تاکید دارن بر تسلیم شدن. شما صرفا ظاهر زمینی و حرف های تر و تمیز این افراد رو می بینید اما وقتی تسلیم بشید عملا به وضوح نمی بینید که چطور داره به

سیستم انرژیکی شما دستبرد زده میشه و مورد سو استفاده قرار می گیرید. همیشه به صحبت ها و تلقیناتی که پشت پیغام ها و نظرات دیگران هست توجه کنید. ببینید این افراد دارن شما رو سمت چه کارهایی تشویق می‌کنن و چه احساسی رو درون شما ایجاد می‌کنن. موجودات تاریک علاقه دارن که درون ما احساس ترس، ناامنی، میل به خشونت و خونریزی، احساس پوچی یا تحقیر رو ایجاد کنن. اجازه ندید که همچین موجودات حقه باز و شیادی باعث شن که درون بازی‌های ذهنی و روانی بیوفتید و برده ی تاریکی بشید.

چرا علوم مختلفی برای تفسیر خواب‌ها وجود داره؟

همون طور که گفته شد در تمدن های پیشرفته، چند علم تخصصی در مورد تعبیر و تفسیر خواب‌ها وجود داره که کمک

می کنه از زوایای مختلفی به خواب‌ها یا تصاویر شهودی نگاه کنن و به درک و تفسیر دقیقی در مورد درونیات خودشون یا ساختار جهان برسن. و حالا شاید برای شما این سوال پیش بیاد که چرا برای یک چیزی مثل خواب و رویا، این علوم مختلف و کلی تفسیر و تعبیر چیده شده؟ یه خوابه دیگه این همه دشواری نداره!

در جواب این سوال ازتون می خوام که به رویکردها و علوم مختلفی که در پرداختن به ساز و کار بدن فیزیکی ما دست دارن توجه کنید. بعضی‌ها بدن فیزیکی رو با هدف درک بیماری ها یا عوارض، مطالعه می‌کنن. مثل جامعه ی پزشکی که خوده این افراد هم دیدگاه ها و راهکار های بعضا متنوعی رو ارائه میدن. بعضی افراد بدن انسان رو مطالعه می‌کنن تا بتونن شیوه های مختلفی در مورد پرورش اندام، تقویت بدن و

یا ایجاد زیبایی رو درک و ابداع کنن. خواب‌ها هم اطلاعات خام و دست اولی در مورد حالات روحی و روانی ما ارائه میدن و تصویر ترس ها و آرزو های ما هستن. در علم تعبیر خواب روانشناسی هم هدف اینه که بتونیم مسائلی که یک فرد به لحاظ روانی باهاش درگیر هست رو درک و توصیف کنیم. توصیف و درک این درونیات باعث میشه که نسبت به انگیزه ها و پتانسیل های واقعی خودمون آگاه بشیم و چشم و گوش بسته تحت تاثیر ترس و اضطراب، در مورد مسائل مهم زندگی تصمیم گیری یا قضاوت نکنیم.

شایع ترین و پر گزارش ترین سمبلی که در عالم خواب ظهور کرده و احتمالا شما هم بار ها باهاش رو به رو شدید، سمبل مار هست. مار یک سمبل کهن و پر رمز و رازه که میشه مفصل و طی کتاب‌های متعددی بهش پرداخت. از توصیفاتی

که درون این کتاب هست به عنوان یک سرنخ استفاده کنید برای درک هر چه بیشتر این سمبل. مار ها موجودات خونسردی هستن که قادرن بی سر و صدا وارد محیط‌های مختلف بشن و طعمه به دست بیارن. نمی تونم بگم مار نماد یک انسانه، مار بیشتر نماد یک انرژیه که ممکنه در قالب یک انسان هم ظاهر بشه. چنانچه خواب ببینید که یک مار، قصد حمله کردن به شما رو داره پس لازمه هوشیار باشید که احساس اضطراب و دستپاچگی به شما غلبه نکنه تا چنانچه درون موقعیتی با انرژی های منفی گیر افتادید بتونید واکنش مناسبی از خودتون نشون بدید. هرچند سمبل مار اغلب در اشاره به یک انرژی منفی ظاهر میشه اما درون رفتار و حرکات این موجود زنده، درس های زیادی هست که ما هم نیازمند یادگیری شون هستیم. بله مار همیشه یک سمبل منفی

نیست، سمبل های درون خواب، در حالت مجرد نه مثبت هستن و نه منفی. ما از همه‌ی سمبل های درون خواب می تونیم چیزهای مفید و جدیدی یاد بگیریم. مار و بقیه‌ی حیواناتی که درون خواب‌های ما ظاهر میشن، نماد غرایز و احساسات مختلف ما انسان‌ها هستن که می تونن در قالب رفتارهای مختلف ظاهر بشن. شاید این جمله در حال حاضر کمی گنگ و نارسا به نظر برسه اما حیواناتی که در عالم خواب و رویا می بینیم همگی توصیف کننده ی وضعیت غرایز و نقطه ضعف ها و نقاط قوت خوده ما هستن.

تصویری که از مار، در عالم خواب و رویا می بینید در واقع نشون میده که چه اندازه در مقابل چالش‌های حساسیت‌برانگیز زندگی، روی حالات و رفتارهای خودتون مسلط هستید. گاهی اوقات خونسرد بودن و واکنش نشون

ندادن؛ انتخاب دشوار و چالش برانگیزیه. به‌طور مثال افرادی پیدا میشن که به شما زخم زبون می زنن، توهین می‌کنن یا سعی می‌کنن شما رو درگیر حاشیه کنن. شما می دونید که این افراد ناآگاه هستن و صرفا می خوان انرژی شما رو خراب کنن اما نمی تونید به خشم خودتون غلبه کنید و درگیر میشید و خودتون هم متقابلا بحث می‌کنید، فحش می‌دید یا درگیری فیزیکی ایجاد می‌کنید. یا ذهنتونو به حدی درگیر مساله می‌کنید که درون تون کینه و نفرت ایجاد میشه.

مثل این می مونه که مار به شما حمله کنه و نتونسته باشید واکنش دفاعی خوبی از خودتون نشون بدید و از مار نیش خورده باشید.

بعد از اینطور بحث و درگیری ها سیستم انرژیکی خودتون رو به کمک مراقبه پاکسازی کنید و روی افزایش خونسردی و

تسلط روانی خودتون کار کنید. ما در مسیر تکامل لازمه با انواعی از خزندگان خونسرد از هزارپا و مارمولک تا رپتال و کرکودیل و اژدها رو به رو بشیم و همه‌ی این مواجهه ها قرار هست درس های زیادی رو برای ما به دنبال داشته باشه.

حالا متوجه شدید که چرا رپتایل ها این‌قدر در مقابله با ما انسان‌ها پیش رفتن؟ این موجودات هرچند شرور و علاقه مند به جنگ و خونریزی هستن اما علم و قدرت‌های خاص خودشون رو دارن.

یک سری از گزارشاتی که طی یکی دو سال اخیر از طرف ستاره‌ای ها دریافت کردم رو در ادامه می نویسم.

گزارش یک خواب در مورد رپتال ها

-تو راه برگشت از موزه، یه ماشین دربست در اختیارم بود. تو جاده یه چیز نورانی دیدم. هوا تاریک بود و داشتیم یه دره رو پشت سر می ذاشتیم. عجیب بود چون اون حوالی حتی پرنده هم پر نمی زد. شستم خبر دار شد که اون لعنتی هان. حس خطر کرده بودم. می دونستم الانه که یه فلش بزنن و ماشین مکیده شه (درون پورتال)

در ماشینو باز کردم و پریدم پایین. همون لحظه یه نور شدید دیدم و ماشین غیب شده بود. رفتم پشت یه تخته سنگ تا دیده نشم.

ماشین رو چک کردن. متوجه شدن خبری از من نیست. یکم چرخیدن. انگار با استفاده از اسکن حرارتی حضور منو حس کردن و فهمیدن پشت سنگم. یه نور مثل لیزر به طرف سنگ اومد. متوجه شدم الانه که منفجر شه.

با حرکتی از سنگ دور شدم. گیر افتادم و منو از زمین دور کردن و به سفینه شون بردن. مثل کنه هم چسبیده بودن که ورجه ووجه نکنم. یکم فحش دادم، کمی جیغ زدم، بعدش آروم شدم. گفتم: اوکی ولم کنید دیگه دستمو کندید.

شبیه انسان بودن ولی قدرت زیادی داشتن. منو به دستگاهی بستن. می خواستن از چیزی سر در بیارن. حتی صدای ذهنم هم پخش می‌شد. تصاویری که توی ذهنم می‌دیدم هم روی مانیتور پخش می‌شد. اتصالاتی به سرم وصل بود. دست و پامم با بست درخشانی به رنگ آبی کمرنگ بسته شده بود و نمی تونستم تکون بخورم.

گفتن: بگو کی هستی؟ ارتباطت با و فلان و بهمان چیه؟

اول از همه با خودم گفتم: اینا چه قدر پیشرفته هستن.

صدای ذهنم پخش شد. دیدم اوه! نمیشه توی ذهن حرف زد. سکوت کردم. گفتن: اگه نگی ذهنت پاک میشه.

یه لحظه تصویر یکی از خاطرات ماموریت هامو به یاد آوردم. با دیدن تصویر، سریع عوضش کردم. مشغول شمردن گوسفند کارتونی شدم.

یکیشون که پشت مانیتور بود گفت: قربان شما هم دیدین؟

به تصویر گوسفندا نگاه می‌کردن. صدای ذهن منم پخش می‌شد که می گفتم: یک گوسفند، دو گوسفند.

تصویرو برگردوندن. آهسته اش کردن. دیدم که چهره شون جدی تر شد. یکی از اون ها اومد جلوتر و گفت: تو کی هستی؟ اون کی بود؟ چه ارتباطی با تو داره؟

باز من ادامه می دادم: هفت گوسفند، ده گوسفند.

به کمک دستگاه هایی که داشتن نوعی فشار و شکنجه ایجاد کردن ولی سعی کردم تمرکز خودمو فقط روی گوسفندا بذارم.

دیدم اینطور فایده نداره. گفتم: اینجوری تو فشار می خواید ازم حرف بکشید؟ من آدم لجبازی ام. زیر بار حرف زور نمیرم. منو بیارید پایین، دست و پامم باز کنید. چه کاریه خودم میگم. منو بستید به این صندلی هی میگید بگو بگو. خب خرم باشه عر عر نمی کنه.

منو آوردن پایین، خودم سیم ها رو جدا کردم. مطمئن شدم که چیزی وصل نیست. رفتم دور رئیسه یکم چرخیدم. پرسیدم: شما چی هستید؟

برام عجیب بود چون زمانی که خواستن صندلی منو بیارن پایین از نیروی دستشون استفاده کردن.

با دقت نگاهش کردم. وقتی پلک میزد، چیزی گوشه ی چشماش بود. متوجه شدم رپتایل هستن اما ظاهرشون خیلی به آدم‌ها شباهت داشت.

گفت: بگو دیگه

گفتم: صبر کن من الان کنجکاو شدم بذار یکم کنجکاویم برطرف شه.

صدای خوده برترم رو از ذهنم می شنیدم که می گفت: مثه اون کارتونه، دکمه ی قرمزو بزن.

متوجه شدم با فشار دادن اون دکمه، سفینه خودشو منفجر میکنه.

گفتم: واای، از این بالا چقدر بیرون قشنگه، اون ابرا رو!

تند و سریع اینکارو کردم، عین آدمای ذوق مرگ و دستمو وقت رفتن سمت پنجره از عمد زدم روی دکمه ی قرمز.

رنگ از چهره شون پرید. هی صدای ثانیه شمار انفجار شنیده می‌شد. یک نفرشون گفت: الان سفینه منفجر میشه.

اون ها چتر های نجات عجیبی پوشیدن و شمارش معکوس هم شروع شده بود. نامردا منو ول کردن و رفتن.

خطاب به روحم گفتم: بیا اینم از دکمه ی قرمز، الان منفجر میشیم این بالا.

روحم راهنماییم کرد به قسمتی از سفینه و دریچه ای رو باز کردم. درون این دریچه سیم های زیادی بود. روحم اشاره کرد که سیم قرمز رو قطع کن. ارتباط قطع میشه و دیگه سفینه منفجر نمیشه، دستور هم پاک میشه یا همچین چیزی.

این کارو انجام دادم و صدای شمارش معکوس تموم شد. با راهنمایی روحم، سفینه رو تحت کنترل گرفتم و به سمت فدراسیون رفتیم.

گزارش دوم در مورد رپتایل ها

چند سال پیش پسری رو دیدم که احتمالا دبیرستانی بود یا حتی کم سن تر، اما روح بسیار پیشرفته ای داشت. آخرین حضور خودش در صورت فلکی پلیاد رو به یاد می آورد. اون می گفت سیاره شون درگیر جنگ با موجوداتی باهوش اما بد طینت بوده. این پسر بهشون می گفت: رپتایل یا همچین چیزی. و می گفت که طی جنگ باهمین موجودات، ناگهان

کالبد خودشو از دست داده و ظاهرا بعدش ازش خواستن یا فرستادنش که به سیاره‌ی زمین بیاد و در این دوره حضور داشته باشه. چون روح قدرتمندی داشت و حضورش می تونست بسیار مفید باشه. اینطور که به یاد می آورد هم قبلا در قالب افراد برجسته و تاثیرگذاری بر روی زمین تناسخ پیدا کرده بود. این پسر می گفت که: تو یک نبرد با یکی از همکارانم مشغول جنگ با رپتایل ها بودیم. از وسیله ای به شکل تیوپ برای پرواز و حرکت سریع استفاده می‌کردیم. وسط جنگ متوجه شدم که همسرم توی ساختمون حضور داره. با تیوپ به سرعت به سمتش رفتم و وارد محوطه ی بعدی شدم. دیدم دو تا رپتایل دارن همسرم رو می برن. به سمت شون رفتم. اون ها رو کشتم و جسدشون رو با تله کینزی به بیرون پرت کردم.

یک سری مربع شناور درون محوطه بود. خودمو رسوندم به مربعی که همسرم روی اون ایستاده بود. قصد داشتم دستشو بگیرم که یک رپتایل با سفینه اش، چیزی شبیه به موشک اما به رنگ بنفش رو به سمت ساختمون پرتاب کرد. این موشک به حدی قوی بود که نیمی از ساختمون از بین رفت.

همه‌جا داشت می سوخت و روی مربع معلق افتاده بود. متوجه شدم زخمی هستم. همسرم بلند شد، اون هم زخمی شده بود. با گریه به طرفم اومد. منو بوسید و بعد دوباره بلند شد. با یک زبانی که زمینی نبود گفت: خداحافظ.

با این‌که فقط یه بچه بودم، این خواب رو دیدم و درد عشق رو کشیدم. این خواب رو برای دوست زمینیم که تناسخ یافته ی یکی از همکارانم درون همون جنگ بود تعریف کردم. اون گفت: بله، درسته، منم خواب دیدم که توی یک جنگ با

رپتایل ها بودیم و من و تو داشتیم می جنگیدیم. تو به یک ساختمون رفتی تا همسرتو نجات بدی. بعد از نجات دادنش قصد داشتید از اون محوطه خارج بشید اما یک چیز پیشرفته ی انفجاری به سمت ساختمون پرت شد و تمام مربع های شناور خراب شد و اون جا بود که فهمیدم تو مردی.

طی اون بازه ی زمانی، جنگی بین پلیدین ها و رپتایل ها بود. من و تو همکار بودیم و شغل ما این بود که رپتایل ها رو شناسایی کنیم. شغلی شبیه به کارآگاه بودن.

گزارش سوم در مورد رپتایل ها

نزدیک ظهر هست و چند ساعتی میشه که از خواب بیدار شدم. با حال بدی که دیشب خوابیدم و خشمی که بهم غلبه کرده بود، عجیب نیست که همچین خواب‌هایی دیدم. رپتایل ها موجوداتی شبیه به مارمولک ها هستن. در واقع مشخصه ی ذاتی شون خونسردی فوق العاده شون هست. از نظر ظاهری هم میشه اون هارو با پوست مارمولک مانندشون شناخت، گرچه ممکنه سعی کنن ظاهر انسانی پیدا کنن. دیشب خواب می‌دیدم که ظاهرا برای مدت قابل ملاحظه ای هست که یه گجت یا چیزی شبیه تبلت دارم که می تونم به کمک اش وارد سیستم روزمره‌ی یه عده رپتایل بشم و اطلاعات جمع آوری کنم اما انگار متوجه چیزی شده بودن و شیوه‌ی ورود به سیستم شرکت شون رو تغییر داده بودن. یک رمز چند مرحله ای و کدگذاری شده که گذر ازش خونسردی و

تمرکز بیشتری می خواست، جایگزین شیوه‌ی قبل شده بود. یک مرحله اش این بود که باید جمله ای نسبتا طولانی رو حفظ می‌کردم و به سرعت تایپ می‌کردم. که چون ذهن آرومی نداشتم، این کار برام به راحتی صورت نگرفت و احساس کردم اون سیستم داشت به من می خندید. اون جمله ی رمز هم جمله ی نمادین به ظاهر بی ربط و بی معنی ای بود. داشت به ماه تیر و یک فرصت که در حال از دست رفتنه اشاره می‌کرد. حس کردم که اون سیستم متوجه شده بود من احتمالا یک رپتایل نیستم و جمله ای رو می گفت که باعث تضعیف روحیه یا تحقیرم میشه.

مشکل رمزنگاری به وجود اومده خیلی کلافه ام کرد. متوجه شدم این رپتایل ها برای افراد سازمان خودشون، راه ساده تری طراحی کردن اما برای استفاده از این روش باید به

محوطه ی ورودی سازمان شون می رفتم که خیلی شبیه به یک تالار بورس بود. توی این محوطه یک کد بارگذاری شده بود که هر فرد باید شخصا می رفت پیش مانیتور و از باجه ی کنار میز، کد رو بر میداشت و درج می‌کرد تا بتونه وارد سیستم بشه. می دونستم اگر سراغ اون کد برم ممکنه شناسایی شم و مانعم بشن.

به سراغ یک در رفتم. دری مخفی که به محوطه ی درونی تر اون ساختمون می رسید. اما وقتی در رو باز کردم، اونجا رو پوشیده از طبقاتی دیدم که درونش شیشه ها و بطری هایی حاوی انواع مارمولک های ریز و درشت بود. آناتومی هاشون متفاوت بود ولی پوست همگی، مارمولکی و حال بهم زدن بود. چشماشون بسته بود و به نظر می رسید مردن.

شروع کردن به برداشتن و کنار گذاشتن بطری ها. با خودم می گفتم: این دیگه چه مسخره بازی و محدودیتی هست؟ حالا هم باید این مارمولکای چندش آورو جابجا کنم.

ناگهان حس کردم یکی از مارمولک هایی که روی طبقات پایین بود ساق پامو لیس زد. این لحظه بود که خیلی منزجر شدم و متوجه شدم اون ها همگی زنده هستن. به شیشه ی نسبا بزرگی که توی دستم بود و تعدادی مارمولک با پوزه ی شبیه منقار طوطی درونش بودن نگاه کردم. تقریبا شیشه رو روی قفسه ها پرت کردم. یکی از اون ها چشماشو باز کرد و گفت: به من میگی چندش و زشت هاع؟ الان حسابت رو می رسم.

چشم بقیه‌ی مارمولک ها هم کم‌کم باز شد. همین لحظه بود که از خواب پریدم. احساس ضعف داشتم. حفاظای روحیم خراب شده بود و چاکراهام رمقی نداشت.

گزارش چهارم از رپتایل ها

آخرین روز های فروردین بود که یک روز بعد از مراقبه ام خواب دیدم شبه و به سراغ چند نفر از دوستانم رفتم. این دوستان من همگی به بیداری ذهنی رسیدن و مراقبه ی روزانه دارن و در مورد انگیزه ی روحی شون آگاهن.

با اونها به محوطه ای رفتیم که از قبل پیدا کرده بودم اما ترجیح می دادم که به تنهایی به اون محوطه نرم. اونجا پر از

سنگلاخ و دیوار هایی بود که در سطح فیزیکی قابل دیدن نیستن. وقتی وارد اون محوطه شدیم چند جوان دیگه که از نظر ارتعاش و فرکانس شباهت زیادی به خودمون داشتن از پستو ها بیرون اومدن. ما رو به چالش دعوت کردن و خواستن که مبارزه کنن. یکجور عیار سنجیدن و مطلع شدن از سطح مهارت ها.

یکی از اون ها به طرفم اومد. دختر جوانی بود که برای خودش نوعی باشلق حفاظتی خاص طراحی کرده بود. سریعا تاکید کردم که من جنگ جو نیستم. و از مبارزه با من منصرف شد.

درون محوطه بودیم. متوجه گوشه ای از آسمون شدم. نقطه ی قرمز یا حدودا نارنجی رنگی دیدم. با فاصله از این نقطه ی نورانی، یه نقطه ی درشت تر و درخشان تر بود. به دوستم اشاره کردم و گفتم: بیا ببین اونجا دو تا سفینه است.

اون نقطه ها به‌محض این‌که متوجه شدن دوستانمو خبر کردم، خودشونو محو کردن اما دوست مورد اعتمادم که اصالتا از نژاد تیتان ها هست توی یک لحظه متوجه شون شد. تیتان ها نژاد قدرتمندی هستن که اغلب هاله های سبز رنگی دارن، در فرهنگ عمومی به الهه ها معروفن، قد بلندی دارن، شجاعت و قدرت مبارزه و رزم بسیار بالایی دارن. این موجودات، زمانی که در ابعاد پایین تر مثل سیاره‌ی زمین تناسخ پیدا می‌کنن معمولا از نظر روانی تزلزل ناپذیرتر هستن و ارتباط شون با سطوح معنوی به ندرت ممکنه قطع بشه. به هر صورت دوست تیتان من، دستمو گرفت و به قسمتی از محوطه کشوند که نقطه ی دید کمتری داشت و پودری روی زمین ریخت تا با پخش شدن این پودر در هوا، حرارت بدن ما توسط خزندگان درون سفینه کمتر دیده بشه. دوستم می گفت: چهره ی فردی

که درون سفینه بود رو دیدم. اون ها مار هستن و سابقا به واسطه ی وصلت و رفاقت با فردی به اسم بکینتاش به سیستم سیاره ای ما نفوذ کردن. فکر نمی‌کردم وجودشون در حال حاضر مهم باشه و خودشون رو وارد جنگ کنن اما حالا نمیشه در مقابل شون بی‌تفاوت بود. باید طبق نقشه ای به سراغ شون بریم.

به قسمتی از اون محوطه رفتیم که دهانه ی یک تونل زیر زمینی رو داشت. رفتن به اون تونل با تهدید و ریسک همراه بود اما یک راه میانبر برای بو کشیدن و گرفتن رد این رپتایل ها بود.

این قسمت از خواب تموم شد. روز بعد مجددا بعد از مراقبه به خواب رفتم. دیدم که ظاهرا توی اون تونل پخش شدیم و

بنا شد هر کی دخمه ی این موجودات رو پیدا کرد یا درگیر شد فورا دیگران رو خبر کنه تا به محل برن.

به دخمه ی سیاهی رسیدم. چیزای زیادی برای اسکن کردن و جمع کردن اطلاعات وجود داشت. با پر رویی مشغول جمع کردن اطلاعات شدم. موجودات تاریک از راه رسیدن. من دستپاچه شدم و نمی تونستم به تنهایی مبارزه کنم. فورا با تله پاتی به دوستانم خبر دادم. درگیریم با سیاهی بیشتر حالت لفظی داشت. می گفتم منو می تونید شکست بدید اما دوستانمو نه.

ترس به من غلبه کرده بود، تقریبا داشتم گریه می‌کردم ولی از انرژی و توان باقی مونده ام برای رجز خونی استفاده می‌کردم و می گفتم: شما نمی تونید اعضای فدراسیون رو شکست بدید.

بالاخره دوستانم از راه رسیدن. سرگروه مون منو به عقب کشید و خودشون مشغول جنگ شدن. یکی از موجودات تاریک گفت: باهمچین جوجه پنبه ای هایی اومدین به جنگ؟ انتظار دارید باهمچین افرادی مبارزه رو پیروز بشید؟

سرگروه مون گفت: امید و قدرت به حدی برای ما زیاد و اجتناب ناپذیره که حتی افرادی که قدرت جنگ ندارن یا ضعیف شدن هم کاملا مطمئنن که از پشتیبانی فدراسیون برخوردارن و نور پیروزه.

و درگیری شروع شد و به خوبی هم پیش رفت.

سابقا در سطح فیزیکی چندین بار نقطه ی سرخی رو توی آسمون شب می‌دیدم. این نقطه بیشترین شباهتو به نقطه ای داره که حین این خواب دیدم.

تعبیر خواب‌هایی با موضوع مار

این گزارشات رو از افراد مختلف و سایت های اینترنتی جمع آوری کردم، سعی کردم ادبیات گزارش ها تا جای ممکن تغییر نکنه مگر بخش‌هایی که ایرادات جدی داشت. از الگو هایی که برای تفسیر این خواب‌ها استفاده شده میشه تا حد زیادی برای تفسیر خواب‌های مشابه استفاده کرد.

-وقتی بچه بودم خواب دو تا مار رو دیدم، یکی سبز و یکی قرمز. یکیشون از من دفاع می‌کرد اما یکی دیگه می خواست بهم حمله کنه. این چه تعبیری می تونه داشته باشه؟

تفسیر خواب

مار ها موجودات خونسردی هستن که می تونن بی سر و صدا وارد محیط‌های مختلف بشن و به دیگران آسیب بزنن. معمولا موجوداتی رو هدف قرار میدن که از خودشون واکنش دفاعی خوبی نمی تونن نشون بدن. خواب‌هایی در مورد مار به ما هشدار میدن که خونسردی خودمون رو افزایش بدیم و نسبت به موقعیت‌ها یا آدم‌ها و انرژی های منفی بی‌تفاوت نباشیم تا وقتی با این مسائل مواجه شدیم از خودمون واکنش بهتری نشون بدیم. روح ما به دلیل آگاهی ای که داره معمولا سریع تر از خوده ما متوجه انرژی منفی میشه و باهمچین خواب‌هایی به ما هشدار میده. (این یک تعبیر به نسبت خلاصه است و به بررسی تمام جوانب سمبل مار نپرداخته، در مثال های بعدی به نکات بیشتری اشاره میشه.)

-سلام دخترم خیلی وقت ها خواب مار میبینه تعبیرش چیه؟

تفسیر خواب

مار نماد هر انرژی، موقعیت یا انسانی هست که مواجهه باهاش برای ما استرس آوره ولی لازمه رشد کنیم و یاد بگیریم که چطور با این موقعیت‌ها رو به رو بشیم. بیننده ی این خواب هم مسائلی اطرافش هست که براش نگران کننده هستن یا در مواجهه باهاشون مضطرب میشه اما لازمه کم‌کم با ترس هاش رو به رو بشه و این مراحلو هم پشت سر بذاره و یاد بگیره که به اضطرابش غلبه کنه. چنانچه می خواید بهش کمک کنید سعی کنید بیشتر باهاش صحبت کنید تا ببینید از چه افراد یا مسائلی ترس داره و سعی کنید بهش کمک کنید که از خودش در مقابل این مسائل محافظت کنه.

تعبیر خواب با موضوع مار سیاه

-دیشب خواب دیدم که عروسی خواهر عشقم هست. توی خونه ی ما. و ما هم اونجا دعوت هستیم. از طرفی دو تا مار سیاه هم که جفت بودن کنار دیوار، گوشه ی حیاط بودن که کم‌کم به سمت پله ها و اون قسمتی که آب وجود داشت میومدن. نهایتا ما همه از اون خونه خارج شدیم و عروسی تموم شده بود و مار ها به هیچ کس آسیب نرسوندن اما مدام گوشه ی حیاط بودن و حرکت می‌کردن.

تفسیر خواب

گاهی اوقات ما درون شرایط، جمع یا موقعیت‌هایی قرار می گیریم که برخی شایعات یا افراد سعی دارن حس ترس و ناامنی ایجاد کنن یا با کار ها و حرفاشون به ما آسیب بزنن و ناراحتی و اضطراب درست کنن. در این حالت ممکنه خواب‌هایی با موضوع مار ببینیم. اما چنانچه شما بتونید این

شایعات و افراد رو نادیده بگیرید، همزمان ممکنه خواب ببینید که مار ها رو کشتید.

نادیده گرفتن، همیشه کار ساده‌ای نیست اما خیلی وقتا مثل کشتنه. چون عملا حیله ی افراد انرژی دزد و سیاه دل رو باطل میکنه.

عروسی و معشوق، صرفا نماد احساس رمانتیک شما به فرد مورد علاقه تون نیستن. معشوق نماد همه‌ی اهداف و انگیزه های ارزشمند و بزرگی هست که در حال حاضر در زندگی دارید و بهتره برای رسیدن بهشون تلاش کنید و از شایعات و استرس درونی تون نترسید تا بتونید به‌تدریج به موفقیت هایی که مد نظر دارید برسید.

تعبیر خواب با موضوع مار و مسیر ناامن

یه آقایی خواب دیدن: تو ماشین بودیم. با یه نفر داشتیم می رفتیم. چند تا زن با سنگ سر راهمونو گرفته بودن. وایسادیم. همین که سنگا رو انداختن و خواستن سوار شن، راننده گازو گرفت رفت. جلوتر که رفتیم یه مرده با سنگ واستاده بود که ردش کردیم. گفتم: این سنگ میزنه.

زد به شیشه ی عقب. وایسادیم. همینکه می خواستم بهش چیزی بگم با دستش اشاره کرد به اون طرف نگاه کردم. دیدم یه مار تا کمر رفته تو لونه ی پرنده. چند تا سنگ بهش زدم یهو زل زد تو چشمام. دهنش پر خون جوجه ها بود. پرید پایین از دیوار. اومد به سمتم. منم گرفتم اش زیر پام. همه اش بزرگ و کوچک می‌شد.

تفسیر خواب:

گاهی اوقات ما آدم‌ها تصمیم می گیریم که تغییراتی رو درون روزمره و زندگی مون ایجاد کنیم. به‌طور مثال تصمیم می گیریم که بعضی عادت هامون رو کنار بذاریم یا با فرد جدیدی رفاقت درست کنیم. اما مسائلی باعث ترس یا احساس ناامنی ما میشن و ممکنه ما رو متوقف کنن. گاهی اوقات به کمک روش‌های پر ریسکی سعی می‌کنیم تغییر ایجاد کنیم. به‌طور مثال دوست داریم یه رابطه ی عاطفی خوب درست کنیم ولی به سراغ جمع ها و گروه های نامناسبی میریم، در این حالت ممکنه خواب ببینیم که مسیر مسافرت ما ناامنه.

مارها موجوداتی هستن که به خاطر فیزیک بدنی خاصشون، قدرت حمله و شکار خوبی دارن. اون ها برخلاف ما آدم‌ها

موجودات خونسردی هستن و می تونن با کمترین سر و صدا وارد محیط‌های مختلف بشن. بعضی‌ها تماما آدم بدی نیستن اما ممکنه رفتارهایی رو گاها نشون بدن که شباهت زیادی به مار داره، در این حالت ممکنه به کرار خواب‌هایی در مورد مار ببینید. این خواب به ما یاد میده که نمیشه از دست آدم‌ها فرار کرد و در انزوا زندگی کرد، ما می تونیم پیشرفت کنیم، تغییر کنیم و به اهدافمون برسیم. اما اول باید یاد بگیریم که چطور با خصلت های بد آدم‌ها یا افکارشون رو به رو بشیم و در مقابل شون از خودمون محافظت کنیم.

تعبیر خواب مار در شیشه

-سلام وقت بخیر. من دیشب خواب دیدم مار تو شیشه هست و سرشون بیرونه ولی هر بار با پلک زدن، رنگشون عوض

میشه و داداش و زن داداشم از دور با لباس عقد شون نگاه می‌کردند. میدیدم شون و یک دفعه از خواب بیدار شدم. با حس چیزی که به پام خورد. تعبیرش چیه؟

تفسیر خواب

گاهی اوقات در زندگی تلاش می‌کنیم که یک هدف یا خواسته ی جدید رو در پیش بگیریم و برای به ثمر رسیدن اش تلاش کنیم. به‌طور مثال نوشتن کتاب جدیدی رو شروع می‌کنیم، یا وارد شغل جدیدی میشیم. در این حالت ممکنه خواب‌هایی در مورد ازدواج و عروسی و عقد و خواستگاری ببینیم.

وقتی ترسی رو احساس می‌کنیم که آرامش ما رو خراب میکنه یا بهمون احساس ناامنی میده، ممکنه خواب ببینیم که

مار ها به سراغمون اومدن. به‌طور مثال یه خبر بد می شنویم که حتی ممکنه شایعه باشه و بهمون حس استرس و ناامنی میده، یا ممکنه ببینیم که مردم جامعه یا اطرافیان ما انرژی و افکار و عقاید بدی دارن و با نظرات و حرف هاشون، برای ما استرس و نگرانی درست می‌کنن.

مار موجود موذی و استرس آوریه، چون ما آدم‌ها اغلب مون نمی دونیم که چطور در مقابل این خزنده از خودمون محافظت کنیم. ممکنه با دیدن اش دستپاچه بشیم یا تصمیم نامعقولی بگیریم. این خواب به ما یاد میده که بهتره نحوه‌ی مقابله با این موجود یا بیرون کردن اش از محدوده ی امن خودمون رو یاد بگیریم. به‌طور مثال اگر در طول روز حرف هایی رو می شنویم که باعث استرس و نگرانی ما میشه، یاد بگیریم که به این حرفا اهمیت ندیم. به قضاوت های دیگران و سرزنش ها یا

نیش و کنایه هاشون اهمیت ندیم. این کار کمک می کنه که حیله ی مار از ما دور بشه و آرامش و امنیت مناسبی پیدا کنیم.

تعبیر خواب با موضوع مار در قبر

-سلام خواب دیدم جنازه مو گذاشتن تو قبر، بعد یه مار اومد سراغم. گفتم: خدایا، منکه آدم خوبی بودم چرا مار اومد سراغم؟ اینو که گفتم دیدم جنازم انگار یهو رفت آسمون غیبش زد. یعنی چی؟

تفسیر خواب:

مرگ در حالت منفی یعنی زمانی که احساس خوبی به جریان خواب حاکم نیست، نماد دوره هایی از زندگیه که انسان قدرت و توانمندی شو از دست میده و احساس می کنه دیگه نمی تونه با مشکلاتش بجنگه یا روی انسان‌ها و محیط اطرافش تاثیری بذاره. به نحوی فرد احساس می کنه ارتباط خودش با جریان زندگی رو از دست داده و دوره ای از زندگیش تموم شده.

مار، نماد انرژی ها، افراد یا افکاری هست که در لحظه ی مواجهه باهاشون دچار دلهره و نگرانی میشیم یا نمی دونیم که چطور از خودمون محافظت کنیم. همون طور که در واقعیت، مار موجودی دلهره آور و ناخوش آینده و اغلب آدم‌ها با دیدن اش احساس خوبی پیدا نمی‌کنن. چون فیزیک بدنی

مار بهش اجازه نمیده تا به شکل خاص و منحصر به فردی، روش‌های حمله و شکار و محافظت رو در پیش بگیره.

مبارزه با مار، کار ساده‌ای نیست. همون طور که تحمل نیش و کنایه های دیگران و ساده گذشتن از کنار اون ها کار ساده‌ای نیست. اما این مهارتی هست که می تونیم در طول زندگی به دست بیاریم. یعنی یاد بگیریم که در مقابل افراد ناخوش آیند یا نظرات و عقاید زیانبار و موذیانه، از خودمون محافظت کنیم و واکنش مخرب و ناشی از دلهره و استرس نشون ندیم.

آسمان نماد صعود و رفتن به سمت آینده است. زمانی که یاد بگیریم به موجودات مار صفت بی توجهی کنیم و نتیجه رو به خرد الهی خودمون واگذار کنیم، می تونیم آینده ی بهتری رو محقق کنیم.

تعبیر خواب با موضوع مار در اتاق خواب

-من خواب دیدم که یه مار قرمز و مشکی (دو رنگ) تو اتاقمه و دنبال اینه که منو نیش بزنه و بخوره و دوبار هم تلاش کرد و به سمتم حمله ور شد ولی نتونست و من فرار کردم و رفتم بیرون و در اتاقو بستم. تعبیرش چی می تونه باشه؟

تفسیر خواب:

در دنیای ما افراد و یا افکاری هستن که سعی دارن ما رو به شکلی منفی و سود جویانه تحت تاثیر قرار بدن. اما ما لزوما در مورد ماهیت و ذات این مسائل آگاه نیستیم. از ویژگی های این افکار یا افراد این هست که در مواجهه باهاشون دچار دلهره و اضطراب میشیم و کنترل خودمون رو از دست میدیم.

مار ها در دنیای واقعی موجوداتی اغلب دلهره آور و ناخوش آیند هستن که می تونن به لطف فیزیک بدنی خاص خودشون وارد محیط‌های مختلف بشن و به موجودات دیگه حمله کنن. بعضی از رفتارها و سیاست های آدم‌ها هم به همین شکله. ما نمی تونیم از همچین آدم‌هایی فرار کنیم. هر کدوم از اطرافیان ما ممکنه گاها رفتارهایی مثل مار از خودشون نشون بدن؛ رفتارهای موذیانه و حیله گریانه ای که مقابله باهاشون کار ساده‌ای نیست.

اتاق خواب محل آسایش و آرامشه. نمادی از محدوده ی آرامش روانی ما. گاهی اوقات در زندگی خودمون چنان دچار اضطراب و دلمشغولی میشیم که حتی در خلوت هم احساس خوبی نداریم. در این حالت دیدن چنین خواب‌هایی طبیعیه.

این خواب‌ها به ما یاد میدن که به‌جای دست پاچه شدن در مقابل موجودات و انرژی های منفی، یاد بگیریم که از خودمون در مقابل شون محافظت کنیم و تا جای ممکن هم اجازه ندیم وارد حریم افکار ما بشن.

.

.

.

آشنایی با سمبل مارمولک

در فرهنگ عمومی؛ مارمولک نماد افراد حیله گر و دروغ‌گویی شناخته شده که با سیاست کثیف؛ کارها و اهداف خودشون رو پیش میبرن. اینطور آدم‌ها درست مثل مارمولک ها چندش آورن و خیلی مهمه که موضع خودمون رو در مقابل همچین

آدم‌ها و افکاری مشخص کنیم. حقیقت اینه که مقابله با موجودات مارمولک صفت می تونه کمی سخت و پیچیده باشه. اگر توجه کرده باشید سابقا گفته شد که یکی از فراوان ترین انواع موجودات منفی رپتایل ها هستن که ژن این ها شبیه به خزندگان هست. انرژیشون رو ممکنه در عالم خواب و رویا به‌صورت مار و هزارپا و سوسمار و مارمولک و انواع خزندگان و به شکل مزاحمت آمیز ببینیم.

افراد مارمولک صفت درون جوامع این سیاره زیادن. هر بار که خوابی با موضوع مارمولک دیدید به این شکل چاره اندیشی کنید تا از خودتون در مقابل انرژی منفی اینطور افراد محافظت کنید. برای درک سمبل مارمولک توجه داشته باشید که در واقعیت؛ این موجودات بیشتر در چه مکان هایی ظاهر میشن و تولید مثل می‌کنن؟ در انباری ها؛ جاهای بیش از حد

مرطوب؛ جاهایی که حس کهنگی داره؛ پر از خرت و پرته و روح زندگی درونش کم شده. فضایی که در عالم خواب و رویا میبینید هم سمبل فضای فکری خودتون بدونید؛ بخشی از فضای فکری ای که در حال تجربه اش هستید.

اگر مارمولک ها در خواب شما زیاد حضور دارن و یا خواب‌های چندش آوری در موردشون میبینید سعی کنید ذهن خودتون رو از فکر ها و خاطرات کهنه ای که روح زندگی شما رو می بلعن تا جای ممکن خالی کنید.

انرژی مارمولک سعی داره تا از شما موجودی منزجز کننده؛ عصبی و گوشه گیر بسازه اما شما با یه خونه تکونی فکری و تغییر حال و هوای ذهنتون می تونید این انرژی منفی رو از خودتون دور کنید. روش ها و ابزارهای فرسوده و به درد نخور

و خاک گرفته رو دور بریزید و به دنبال ایده ها و افکار نو باشید.

دلمردگی و بی انگیزگی می تونه ما رو در مقابل حملات و موجودات منفی به شدت آسیب پذیر کنه اما زمانی که شما به نحوی انرژی معنوی خودتون رو افزایش بدید؛ نیرویی فراتر از اراده و قدرت تصور شما وارد عمل میشه و کمک می کنه تا یک تغییر قابل ملاحظه رو تجربه کنید. شما می تونید با روش‌های خاص خودتون مثل مراقبه؛ نامه نگاری با فرشتگان یا هر کاری که انرژی معنوی شما رو افزایش میده برای ایجاد این تغییر اقدام کنید.

.

.

.

درک سمبل دندان در خواب

شاید اولین تعبیری که در مورد دندان به ذهن ما خطور کنه، برداشتی هست که در کتاب‌های تعبیر خواب عامه پسندانه و قدیمی نوشته‌شده و اعتقاد دارن که اگر خواب ببینید که دندانی خراب شده یا در حال ریختنه، احتمالا یکی از نزدیکان شما بنا هست بمیره یا دچار مشکل بشه.

قبل از خوندن این مطلب، از شما می خوام که این باور های خرافی رو دور بریزید. خواب ریختن دندان یا خراب بودن دندان، خواب بسیار رایجیه و ممکنه خوده شما هم بار ها

همچین خوابی دیده باشید و متوجه شده باشید که این خواب هیچ ربطی به مرگ دیگران نداره!

خواب‌ها، پیغامی از طرف روح ما هستن و عمیق‌ترین احساسات و حالات روحی ما به شکل سمبلیک به تصویر کشیده میشه. دندان به سمبل غذا مرتبط هست و اشاره به نحوه‌ی تجزیه و تحلیل اطلاعات جدید و نحوه‌ی پردازش این اطلاعات در ذهن داره. هر زمان که خواب می بینید دندان ها مشکلی دارن، یعنی مشکلی در نحوه‌ی تحلیل و پردازش شما به وجود اومده.

ممکن هست طی بازه ی زمانی دیدن همچین خوابی، در زندگی واقعی دچار حس کلافگی شده باشید و وضعیت تا حدودی از کنترل شما خارج شده باشه. ممکنه احساس کنید که رو به رو شدن با عقاید و افکار جدید، شما رو سردرگم و

ناراحت میکنه. تحلیل این افکار جدید و درک این‌که کدوم یکی از این افکار، مفید و مناسب هستن؛ برای شما دشوار شده و باعث ایجاد حس سردرگمی و کلافگی شدن.

این خواب‌ها معمولا از ما می خوان که نسبت به توانایی های خودمون در کنترل بحران، شناخت بیشتری پیدا کنیم. استرس ها رو دور بریزیم و به دنبال راه‌حل مناسب باشیم.

در ادامه چند گزارش خواب در مورد دندان به عنوان نمونه تفسیر یا تعبیر شده. الگو هایی که در تفسیر این خواب‌ها به کار گرفته شده می تونه در تفسیر خواب‌های مشابه هم تا حد زیادی مورد استفاده قرار بگیره.

تعبیر خواب با موضوع لق شدن دندان

-سلام ببخشید دیشب خواب دیدم همه‌ی دندونام لق شده. هر کدوم دست می زنم در میاد، تعبیرش چیه؟

تفسیر خواب

معمولا وقتی‌که فردی یا موضوعی رو به شکل نادرستی قضاوت می‌کنیم خواب می بینیم که دندون های ما سست شده یا مشکلی براشون پیش اومده. چون دندون برای تجزیه و تحلیل هست. همون طورکه در واقعیت به کمک دندون ها می تونیم غذا ها رو تجزیه کنیم، در عالم خواب و رویا هم به کمک دندون ها، اطلاعات و حرف هایی که از آدم‌ها می شنویم رو تجزیه می‌کنیم.

وقتی به شکل اشتباهی دیگران رو قضاوت کنیم، مثل این می مونه که دندون های ما لق شده باشه و باید اون قضاوت اشتباه رو کنار بذاریم.

دندان ها چه چیزهای دیگه ای در مورد پتانسیل های روانی ما میگن؟

دندان ها به ما کمک می‌کنن تا کلمات و حروف رو به شیوه های مختلفی بیان کنیم و بخش قابل‌توجهی از آواهایی که به کمک دهان ایجاد می‌کنیم وابسته به دندان ها هستن. به همین دلیله که خوابی با موضوع دندان ها، تا حد زیادی مرتبط با مهارت های ارتباطی ما در دنیای واقعیه.

همون طور که ما در دنیای واقعی به کمک دندان ها، کار های متنوعی من‌جمله صحبت کردن رو انجام میدیم، در سطح روانی و ذهنی، به کمک یک سری مهارت های روانی و رفتاری، به شکل‌های مختلفی احساسات و افکار مختلفی رو ایجاد می‌کنیم و با کیفیت بهتری فکر می‌کنیم. در واقع وضعیت دندان، در مورد وضعیت سلامت ادراک شما صحبت می کنه.

به این ترتیب اگر در خواب ببینید که مشکلاتی برای دندان های شما ایجاد شده به این معنیه که به علت در پی گرفتن یک شیوه‌یا عادت اشتباه، قوای ادراکی شما آسیب دیده یا دچار آلودگی هایی شده و لازم هست این آلودگی ها رو پاکسازی کنید و عادت های اشتباه و قدیمی خودتون رو اصلاح کنید.

تعبیر خواب دندان عفونت کرده

دندان های روانی به ما کمک می‌کنن تا داده ها و اطلاعات دنیای اطراف مون رو تجزیه و تحلیل کنیم. درست مثل این هست که اطلاعات دریافتی یک سری خوراکی و غذا هستن و ذهن و روان ما در حال دریافت این خوراکی هاست. خوابی با موضوع عفونت دندان به شما هشدار میده که به دلیل یک سری سهل انگاری که در به کار بستن این قدرت‌ها انجام دادید، یک ناراحتی روانی برای شما درست شده. به‌طور مثال ممکنه که اخیرا با افراد نا مناسبی طرح رفاقت ریخته باشید یا خودتون رو با یک بازی یا کتاب که محتوای مناسبی نداره مشغول کرده باشید.

این خواب به شما هشدار میده که برخلاف اونچه که فکر می‌کنید، این افراد یا سرگرمی ها قابل‌اعتماد نیستن و در حال ایجاد احساسات، عادت ها و انرژی های بدی درون شما هستن.

تعبیر خواب با موضوع آسیب دیدن دندان و لثه

-سلام ببخشین من خواب دیدم پشت دندان های ردیف بالای دو تا دندون جلوییم پر سوزن ته گرد شده و دارم یکی یکی اون سنجاقا رو بیرون می کشم. بعضی از سوزن ها تهشون زنگ زده بود و بوی بدی داشت. منم خسته شده بودم و با خودم می گفتم: چرا این سوزن ها تموم نمیشن؟ بعد با خودم فکر می‌کردم و می گفتم: قبلا وقتی‌که خواستم دندونامو تمیز

کنم از این سنجاقا استفاده کردم، همه شون تو لثه ام جا موندن.

تفسیر خواب:

گاهی اوقات، ما در زندگی واقعی از عادت ها و شیوه های نادرستی برای بهره بردن از زندگی روزمره و لذت بردن استفاده می‌کنیم. به‌طور مثال خودمون رو با کتاب ها یا بازی‌هایی سرگرم می‌کنیم که محتوای نامناسبی دارن و برای استفاده از این بازی ها، توجیهات و دلایل غیر منطقی میاریم. این کار باعث میشه تا در طولانی‌مدت، آسیب هایی متوجه سیستم ایمنی روان ما بشه و انسداد ها و ناراحتی‌هایی رو تجربه کنیم. برای درک این خواب توجه داشته باشید که اخیرا خودتون رو با چه کارها و عادت های نامناسبی مشغول

کردید؟ این کار ها چطور باعث از بین رفتن وقت و انرژی مفید شما میشن؟

.

.

.

نحوه‌ی تفسیر خواب‌هایی با موضوع غذا و خوراکی ها

غذا در تعبیر خواب روانشناسی، استعاره از غذای روح و روان ماست و به اون دسته از داده ها یا افکاری اشاره داره که در زندگی بیداری و به واسطه ی منابع مختلف دریافت می‌کنیم. این داده ها می تونن نوع خاصی از موسیقی، مطالب و کتاب ها یا معاشرت با انسان‌ها و افکار مختلف باشن. مسائلی که در واقع روان ما رو سیر؛ و فقدان های ما رو می تونن برطرف

کنن. به همین دلیل بسته به نوع غذایی که در خواب می بینید، ممکنه با فقدان های مختلف و نیازهای روانی متفاوتی هم در زندگی بیداری رو به رو باشید.

اگر در عالم خواب، احساس گرسنگی رو تجربه کنید یا احساس کنید که هر مقدار غذا می خورید کمکی به برطرف شدن احساس گرسنگی شما نمی کنه، این خواب نماد ناراحتی و کمبود هایی هست که در زندگی بیداری در حال تاثیر پذیرفتن از اون ها هستید. ممکنه در دنیای واقعی به شدت احساس تنهایی داشته باشید اما دوست یا همفکر مناسبی نداشته باشید. این خواب از شما می خواد تا برای برطرف کردن این فقدان، به شکل منطقی اقدام کنید و اجازه ندید که تداوم این افکار، آرامش روانی شما رو مختل کنه.

زمانی که در عالم خواب، میل شدیدی به خوردن یک نوع خاص از خوراکی دارید، به این معنیه که در دنیای واقعی، مدت قابل‌توجهیه که نسبت به یک تجربه حالت کشش شدید یا اعتیاد پیدا کردید. به‌طور مثال به جمع دوستان وابسته شدید یا علاقه دارید به شکل افراطی، یک سرگرمی خاص رو انجام بدید. میل شدید به خوردن خوراکی شیرین در خواب می تونه به این معنی باشه که شما مدت طولانی به‌طور ناخودآگاه، در حال حسرت خوردن در مورد تجربه ی احساسات شیرین در زندگی هستید و کارهایی که برای رفع این احساس انجام می‌دید هم تاثیر بخصوصی در تعدیل این احساس نداشته و چه‌بسا شما رو معتاد تر هم کرده. به این ترتیب، یک راه مناسب برای تفسیر انواع خواب خوراکی ها می تونه به کمک تفسیر طعمی صورت بگیره که از اون ها

سراغ داریم. اگر شما احساس کنید یک خوراکی شیرین رو در عالم خواب انتخاب می‌کنید اما زمانی که این خوراک رو استفاده می‌کنید، طعم شیرین دلخواه شما رو نداره یا طعم بدی داره، یعنی مساله یا نوعی انسداد فکری اجازه نمیده تا طعم شیرین اتفاقات خوب رو احساس کنید. ممکنه در حال تجربه ی یک دوره‌ی افسردگی باشید یا احساس تنهایی اجازه نده که از لحظات شیرین زندگی لذت ببرید.

تعبیر خواب گیر کردن غذا لای دندان

گیر کردن غذا در میان دندان، قطعا تجربه ی خوش آیندی نیست و می تونه باعث ایجاد عدم تمرکز و ناراحتی در ناحیه ی دهان بشه. از نظر تعبیر خواب روانشناسی، غذا نمادی از غذای روح و روانه که به واسطه ی اعمال روزمره مثل معاشرت

با دیگران، مطالعه و کسب تجربه به دست میاریم. در این مسیر، دندان ها به ما کمک می‌کنن تا این داده ها رو در مراحل ابتدایی تجزیه و تحلیل کنیم. در نتیجه دندان سمبل یک ابزار روانیه که انسان‌ها به‌طور طبیعی از اون ها برخوردارن. سلامت ابزارهای روانی می تونه تحت شرایط خاصی به خطر بیوفته. همون طور که دندان ها در دنیای واقعی می تونن دچار فرسودگی بشن یا در اثر استفاده‌ی زیاد از خوراکی های ناسالم، دچار پوسیدگی بشن. اما گیر کردن غذا لای دندان معمولا یک مشکل غیر عمدیه و می تونه برای هر فردی اتفاق بیوفته. این خواب می تونه سمبل یک فکر یا اتفاق باشه که به‌طور ناخواسته ذهن شما رو به خودش مشغول کرده و باعث برهم زدن تمرکز شما یا ایجاد ناراحتی‌های جزئی شده.

این خواب از شما می خواد تا لحظاتی در مورد این موضوع تمرکز کنید و به شیوه‌ی مناسبی این دلمشغولی جزئی رو برطرف کنید. اما لازمه در ابتدا نسبت به این موضوع به آگاهی برسید. پس با دیدن همچین خوابی از خودتون بپرسید که در روز ها یا ماه های اخیر، چه مساله یا موضوعی در حال ایجاد ناراحتی برای شما شده که قادر به درک و هضم اش نیستید؟ چه حرف یا جمله ای اخیرا بیش از اندازه ذهن شما رو به خودش مشغول کرده؟ این خواب سعی داره نشون بده که این موضوع در مجموع پر اهمیت نیست اما باعث ایجاد نوعی انسداد در سطح روانی شده و لازمه که در موردش با دقت فکر کنید و درنهایت ازش عبور کنید.

در ادامه چند گزارش خواب با موضوع خوراکی بررسی میشه؛

تعبیر خواب با موضوع چیپس

-سلام، من رویایی دیدم. با خانواده به پارک داشتیم می رفتیم. (پارکی که در خوده شهر ما هست ولی ۵ ساله که خراب شده و دیگه پارک نیست، هیشکی نمیره ولی وسایل شهر بازی هست) پارک خیلی بزرگ تر، خیلی زیبا تر، همه‌جا درخت سبز، چمن… بود. خیلی مردم اونجا بودن. من داشتم قدم می زدم و دستم چیپس بود. ۲ تا بچه اومدن ازم چیپس خواستن. منم کل چیپسمو بهشون دادم. (میگم بچه، خودم ۱۳ سال دارم اونا تقریبا ۷ سال داشتن)

بعد نشستم وسط چمن یکمی بعد، از خواب بیدار شدم. (تو پارک اول سرسره اینا رفتیم با خانواده بعد اونا رفتن خونه، من و برادرم موندیم ولی برادرم پیشم نبود کلا تنها بودم.)

تعبیر خواب

ما در برهه هایی از زندگی یاد می گیریم که از هدفا و انگیزه های خودمون حمایت کنیم و اون ها رو تقویت کنیم. بچه هایی که حین این خواب دیدید، نماد افکار و نظرات و مهارت های جدیدی هستن که به کمک ارتباط گرفتن با دنیای اطراف خودتون در حال یاد گرفتن شون هستید. این درس های جدید، کاملا متفاوت با مسائلی هستن که در محیط بسته ی خونواده میشه یاد گرفتن. مثل اطلاعاتی که از طریق اینترنت یا گروه های دوستی جدید در حال یاد گرفتن شون هستید.

خوراکی چیپس، می تونه نماد اون دسته از احساسات خوب و رفتارهای جالبی باشه که از خودتون نشون می‌دید و باعث میشه که مهربونی و محبت خودتون رو به دیگران ثابت کنید. محیط پارک هم نماد محیط بی تکلف و خارج از محدوده ی امنی هست که در محیط مجازی یا جامعه تجربه می‌کنیم.

همون طور که در پارک میشه شاد شد و هوایی عوض کرد، درعین‌حال باید بیشتر مراقب امنیت خودمون باشیم. این نکته ای هست که لازمه از داستان این خواب یاد بگیریم. یعنی در محیط‌های خارج از خانواده، بیشتر به امنیت و حفظ درونیات خودمون توجه کنیم و به سادگی خودمون رو در معرض اتفاقات و جریانات مختلف قرار ندیم.

تعبیر خواب با موضوع خوردن ماهی

-سلام وقتتون بخیر، دیشب خواب دیدم یه آکواریوم ماهی کوچیک هست. ماهی هاش هم کوچیک هستن. هم اینکه بچه ماهی هست. من با قاشق ماهی های بزرگ ترش را که آبی فیروزه ای رنگ و نقره ای هستن می گیرم، همینطوری سالم می خورم. اونهاییش که بچه ماهی هستن را توی قاشقم میاد

اما نمی خورم. میگم اینها کوچیکه نمی خورم. میشه تعبیرش را بگین؟ ممنون.

تعبیر خواب

ماهی نماد میل درونی ما برای درک شهود و هنر و استعداد های درونی و استفاده ازشون هست. رنگ فیروزه ای و نقره ای با مفهوم خرد و دانش معنوی گره خورده. گاهی ما نمی دونیم چطور از استعداد های درونی خودمون برای رشد و پیشرفت استفاده کنیم و این باعث میشه انرژی خودمون رو هدر بدیم یا خراب کنیم. در این حالت ممکنه خواب ببینیم که از گوشت حیوانات تغذیه می‌کنیم و این نشونه ی خوبی نیست.

این خواب سعی داره به شما بگه که استعداد ها و هنر های درونی خودتون رو نادیده نگیرید و سرکوب نکنید. اون ها می تونن به شما کمک کنن که در زندگی رشد و پیشرفت داشته باشید و به شیوه‌ی معنوی‌تری هم زندگی کنید.

تعبیر خواب با موضوع ذرت

-سلام تعبیر خواب با مرده ذرت جمع کردن چیه؟

تعبیر خواب

خوراکی ها نماد انرژی و قدرت‌هایی هستن که شرایط جذب شون برای شما فراهم شده صرفا کافیه در مورد فرصت‌ها و انتخاب های پیش روی خودتون آگاه تر باشید. ذرت، دانه های

خوراکی به رنگ زرد درخشان داره و رنگ زرد، قدرت و ثروت مادی یا معنوی رو به یاد ما میاره.

برای این‌که دلیل حضور فرد مرده رو درک کنید توجه کنید که مهم ترین و برجسته ترین رفتار و خصلت این فرد چی بوده؟ به کار گرفتن اون ویژگی در جهت مثبت به شما کمک می کنه تا به یک موقعیت یا احساس خوب دست پیدا کنید. موقعیتی که باعث افزایش اعتماد به نفس شما میشه و زمانی که بهش برسید احساس بسیار بهتری نسبت به خودتون خواهید داشت. رنگ زرد یادآور ویژگی های چاکرای شبکه ی خورشیدی هست که با مراقبه می تونید این چاکرا رو تقویت کنید و به این انرژی مثبتی که خواب مذکور در حال نشون دادن اش هست نزدیک تر بشید.

تعبیر خواب با موضوع غذا خوردن

-دیشب خواب دیدن رفتیم خونه ی جاریم. غذا نداره آش درست کرد، بعد یه عالمه میوه. پرتقال با خودمون بردیم. بعد برادر شوهرم گفت شام چی بخوریم؟ کتف و بال بخریم. من گفتم: جوجه تو یخچال هست. بعد رفتیم جوجه بیاریم یه دزد تو بالا پشت بوم هست. بعد شوهرم گفت: کاری بهش نداشته باش بره. رفتم در یخچال باز کردیم. یه بسته جوجه بود. بعد برادر شوهرم گفت: کمه. منم گفتم: جاریم ماهی دوست داره، برا اون ماهی ببریم. بعد گفت نه و رفت.

تعبیر خواب

حرفا و نظراتی که در دنیای واقعی می شنویم و از اون ها استفاده می‌کنیم حکم خوراکی هایی رو دارن که از نظر روحی دریافت می‌کنیم. چون خوراکی ها هم مثل حرف ها و نظرات دارای انرژی های مختلفی هستن. بعضی خوراکی ها ضرر دارن، بعضی خوراکی ها خیلی مفید ترن، بعضی خوراکی ها هم بیشتر حالت خنثی دارن. ما هرروز باید آگاهانه تصمیم بگیریم که می خوایم چه خوراکی هایی مصرف کنیم وگرنه عادت می‌کنیم به خوردن خوراکی های مضر که ما رو بیمار می‌کنن.

در واقع فقط جسم ما با خوردن خوراکی های مضر مریض نمیشه. بلکه روح ما هم با خوردن خوراکی هایی که سطح پایین هستن مریض میشه. معاشرت با آدم‌های سطحی نگر، خوندن کتاب‌های نامناسب یا پیگیری اخبار و شایعات،

پرداختن به کارهایی که سود درون شون از طریق سو استفاده از دیگران به دست میاد، مثل این میمونه که یک سری خوراکی های مضر رو به روح و روان مون برسونیم و درنهایت بیمارش کنیم.

تعبیر خواب خوردن کباب

ما آدم‌ها با کشتن حیوانات در مورد تهیه ی کباب اقدام می‌کنیم. در حالی که از کشته شدن خودمون توسط حیوانات یا تهیه ی غذا از گوشت انسان بیزار هستیم. به علاوه دیدگاه های متفاوت و خاصی در مورد مصرف گوشت داریم من‌جمله در مورد طعم و خواص گوشت.

مصرف گوشت در خواب مثل این هست که شما با از بین بردن فرصت پیشرفت و رشد خودتون و سو استفاده از انرژی های درونی خودتون که برای رشد و پرورش استعداد های درون نیاز دارید، به دنبال این باشید که به منفعت و سودی کوتاه مدت و ناکافی برسید در حالی که از این انرژی ها می تونید برای سرمایه‌گذاری های طولانی‌مدت و سودمند تر استفاده کنید.

به‌طور مثال بیشتر ما آدم‌ها به رغم میل باطنی هنوز کسب و کار شخصی خودمون رو شروع نکردیم و از این کار به دلایل و بهانه های مختلف خودداری می‌کنیم. بیشتر ما از عواقب شروع کسب و کار یا پروژه های شخصی و ضروری که ممکنه متوجه ما بشه؛ یا رشد کند کسب و کار، ترس داریم. به همین دلیل حاضر میشیم که تحت شرایط دشوار برای آدم‌ها و

کسب و کارهایی کار کنیم که کاری بیش از حد توان ما می خوان و اهمیتی به سلامت جسمی و روانی ما نمیدن.

ما به این شیوه‌ی زندگی و کسب و کار ها گرایش پیدا می‌کنیم چون مطمئن هستیم از ماه اول فعالیت، به سود و درآمد متوسطی می رسیم. اهمیتی هم نمی دیم که این شغل چه شرایطی رو برای ما ایجاد می کنه و چه آسیبی رو متوجه ما میکنه. اهمیتی نمی دیم که کار سخت و شبانه روزی که بیش از حد توان ما هست به چه شکلی در حال آسیب زدن به جسم و روان ماست و به‌طور مداوم ما رو درون استرس و نگرانی بی پایان قرار میده.

این شیوه های زندگی مثل این هست که انرژی و استعداد های درونی خودمون رو به‌جای اهلی کردن و پرورش دادن و تربیت کردن، یک به یک سلاخی کنیم و از گوشت اون ها تغذیه

کنیم. با دیدن خوابی با موضوع خوراک گوشتی و گوشت خواری توجه داشته باشید که به چه شکل و در چه موقعیت‌هایی در حال سو استفاده از انرژی روانی تون هستید؟ خودتون رو درون چه موقعیت‌های پراسترس و ناسالمی قرار می‌دید؟ به چه علت از پرورش استعداد های خودتون امتناع می‌کنید و به شکل‌های عجولانه و ناسالمی مشغول سو استفاده از انرژی خودتون هستید؟

نحوه‌ی تعبیر و تفسیر خواب‌هایی با موضوع حیوانات

طی مباحث قبلی، در مورد تعبیر خواب مار و خزندگان صحبت شد و گفته شد که مار، لزوما نماد یک شخص خاص

نیست بلکه نماد یک احساس یا انرژیه که بنا هست باهاش رو به رو بشید و لازمه مهارت های روانی متناسب با این مواجهه رو درون خودتون تقویت کنید. در مورد بقیه‌ی حیواناتی که در عالم خواب و رویا می بینید هم بهتره همین نکته رو در نظر داشته باشید. حیوانات لزوما نماد یک فرد که در واقعیت بنا هست باهاش رو به رو بشید نیستن. هر موجودی از هر جای هستی می تونه انرژی و آگاهی خودش رو در قالب یک حیوان به سمت دیگران گسیل کنه. قطعا یک آگاهی با قصد مثبت، با رفتار و چهره ی مناسبی هم ظاهر میشه. نکته‌ی بعدی این‌که، حیواناتی که در عالم خواب و رویا می بینید لزوما نماد نیروی قصد و آگاهی موجودات دیگه نیستن بلکه خیلی از اوقات نماد وجهه های مختلف غرایز درونی خوده شما هستن. برای همین هست که خواب‌هایی با موضوع

گوشت خواری رو میشه به اون دسته از رفتارها و کار هایی تشبیه کرد که باعث میشن غرایز و نیرو های روانی خودمون رو سرکوب یا نابود کنیم یا ازشون سو استفاده به عمل بیاریم در حالی که این غرایز یا نیرو های روانی می تونن در طولانی‌مدت، انرژی حیاتی زیادی رو برای ما تامین کنن و حوزه ی آگاهی ما رو با آهنگ طبیعت رشد بدن. اما متاسفانه ما انسان‌ها به حدی عجول هستیم و به دنبال سود و منافع تعریف شده، تلقینی، عرفی و مخرب هستیم که اغلب در اواسط زندگی زمینی، بخش زیادی از این غرایز درونی رو مورد سو استفاده قرار میدیم یا سرکوب و نابود می‌کنیم.

حالا چطور مفهوم حیوانات مختلفی که در عالم خواب و رویا می بنیم رو درک کنیم؟

رفتار و طرز زندگی هر حیوان چه به‌صورت اهلی و چه وحشی، از گذشته‌های دور برای ما آدم‌ها تبدیل به الگوهای نمادین خاصی شده و مسبب خلق ضرب المثل ها و کنایه ها و داستان‌های بی‌شماری هم شده. به‌طور مثال اغلب ما با شنیدن اسم ببر و شیر و پلنگ، بلافاصله به یاد میاریم که این موجودات به سختی اهلی میشن و خوی درنده ای دارن و بسیار علاقه دارن از قلمرو و امنیت خودشون محافظت کنن یا آفتاب پرست برای ما نماد موجودی هست که می تونه استتار کنه و بسته به شرایط رنگ عوض کنه. در ادامه چند خواب با موضوع حیوانات برای نمونه تفسیر میشه. الگو هایی که در تفسیر این خواب‌ها مورد استفاده قرار گرفته می تونه تا حد زیادی در تفسیر خواب‌های مشابه هم مفید واقع بشه.

تعبیر خواب با موضوع گربه

-سلام وقت بخیر، من دیشب خواب دیدم انگار هوا خیلی سرد بود و شومینه روشن بود. یه پرنده هم تو قفس بالای شومینه بود که از داغ شدن قفس اش داشت عذاب می کشید که در قفس رو باز کردم تا بیاد تو فضای اتاق و نسوزه. از طرفی تو حیاطم یه گربه ی سفید بود که از زور سرما صورتش قندیل بسته بود و خیس شده بود، اونم آوردم تو خونه که گرم شه. بعد دیدم که گربه انگار رفت سمت پرنده. اولش فکر کردم که داره با گرمای دهن پرنده خودشو گرم می کنه بعد حس کردم نه، می خواد پرنده رو کم‌کم بخوره. البته یه آن انگار اونکه تو قفس اش داشت از حرارت میسوخت، گربه ی سیاه بود و دیگه پرنده نبود، اونی ام که از تو حیاط اومد اول

گربه ی سفید بود بعد انگار اون یه پرنده ای مثل مرغ یا امثالهم شد و گربه ی سیاه رفت سمت دهنش.

تعبیر خواب

بعضی از دوستان و اطرافیان ما ممکنه ناآگاهانه کار ها و رفتارهایی نشون بدن که باعث هدر رفتن انرژی ما میشه یا باعث میشه که نتونیم برخی کارها و اهدافمونو پیگیری کنیم. به‌طور مثال ممکنه برخی از دوستان ما درست فصل امتحانات به سراغ مون بیان و بخوان که باهاشون وقت بگذرونیم یا از ما درخواست هایی رو انجام بدن که وقت و انرژی ما رو می گیره یا ذهنمونو مشغول می کنه در حالی که ما اون وقت و انرژی رو برای کارهای خودمون نیاز داریم. معاشرت با آدم‌ها از این بابت کار پیچیده ایه و تصمیمات حساسی به دنبال داره. این خواب از شما می خواد که در معاشرت با دیگران و صرف وقت

براشون حساس تر باشید و ببینید که برآورده کردن توقعات شون لازمه‌یا نه؟ گربه یک موجود تفریح طلبه که معمولا اهلی شدنش در گرو اینه که خدمات زیادی بهش برسه و گربه ای که توی خواب دیدید هم اهلی نبوده و صرفا به خاطر سرما کمک خواسته درست مثل خیلی از آدم‌های اطراف ما که لزوما حس وفاداری و تعهد یا رفاقت ندارن و اغلب فقط زمانی به سراغ ما میان که نیاز به کمک دارن یا ممکنه با ظاهر معصوم و مظلوم بیان ولی وقتی شرایط رو مناسب ببینن، انرژی زیادی از ما بگیرن.

تعبیر خواب با موضوع الاغ مرده

-سلام دیشب خواب دیدم یه جنازه نصفش از قبر بیرون زده که اون جنازه ی الاغ بود که پاهاش و شکم اش رو به بالا از

قبل بیرون زده بود. اومدم قبرو تعمیر کنم زنده شد و یکی از پسرای فامیل بود و بین همه پخش شد که یک مرده پس از سال ها زنده شده. بعد تمام فامیلا اومدن این جنازه که زنده شده رو ببینن.

تعبیر خواب

گاهی اوقات افکار و احساساتی درون ما زنده میشه و عادت های کهنه رو از سر می گیریم که سال ها پیش اونها رو کنار گذاشته بودیم و برای ما دیگه کاربردی نداشتن. این موقعیت‌ها ممکنه بر اثر یک تصمیم یا انتخاب جدید ایجاد بشن. به‌طور مثال یک فرد معتاد رو در نظر بگیرید که سال هاست اعتیاد خودشو کنار گذاشته اما دوباره یک شوک بهش وارد میشه و چون نمی دونه چطور این شوک رو مدیریت کنه، تصمیم می گیره عادت کهنه ی خودشو مجددا زنده کنه. در

حال حاضر هم یک عادت که در گذشته داشتید برای شما زنده شده. برای درک این خواب به مهم ترین تصمیمات فعلی تون توجه کنید. الاغ نماد توانایی و غریزه ی ما برای کار زیاد و سخت هست، از ویژگی های منفی الاغ هم ویژگی ساده لوحی معروفه که باید مدیریت بشه و اجازه ندیم این ویژگی درون ما قدرت بگیره و کسی از این بابت از ما سو استفاده کنه.

یک تصمیم یا عادت که اخیرا به سمتش رفتید و در واقع یک عادت قدیمیه. پیداش کنید و ببینید آیا عادت خوب و مناسبی بوده و آیا پیگیری مجددش در شرایط فعلی به نفع شماست؟ در غیر این صورت قبل از این‌که برای شما مشکلی ایجاد کنه و انرژی بدی رو به زندگی و روان شما تزریق کنه، مجددا از بین اش ببرید.

تعبیر خواب با موضوع گربه ی سیاه مزاحم

-سلام من دیشب خواب دیدم یه جایی توی مهمونی هستم یه حیوان کوچک سیاه مثل سنجاب اما کوچکتر بهم چسبیده و دستم رو حالت زخم برداشته. یه نفر اومد اونو ازم جدا کرد و باز دوباره یه گربه ی سیاه میومد دور و برم. بدم میومد. تو اون مهمونی مادرم رو دیدم که خودش داره راه میره بدون عصا و کمک. البته الان مادرم چون سکته کردن با واکر و کمک راه میرن.

تعبیر خواب

زندگی روزمره‌ی ما در ارتباط با طرز فکرا، نظرا، آدما و حرفای مختلفیه، هرچند ممکنه تمام روز توی خونه باشیم و فقط

تلویزیون ببینیم یا با گوشی کار کنیم ولی بازم آدم‌ها و افکارشون از طریق همین دستگاه ها با ما ارتباط می گیرن و تاثیر میذارن. مثل این میمونه که ما مدام درون یه مهمونی هستیم. برای همینه که خواب‌ها سعی می‌کنن از طریق موقعیت‌هایی مثل مهمونی، به ما نشون بدن که آدم‌ها و طرز فکراشون، دارن چطور روی زندگی و شخصیت ما تاثیر میذارن.

خونریزی باعث تضعیف بدن و از دست دادن انرژی میشه. گاهی اوقات آدم‌ها با کار هایی که انجام میدن، روح ما رو زخمی می‌کنن و انرژی ما رو هدر میدن. تو این مواقع شاید بدن فیزیکی مون زخمی بر نداره، اما ذهن مون مشغول میشه، ممکنه مضطرب یا افسرده بشیم.

آدمایی که ما رو ناراحت یا زخمی می‌کنن، همه لزوما ذات سیاهی ندارن، تعداد زیادی خصلت خوب دارن، تعداد زیادی هم خصلت بد. خواب‌ها وقتی‌که بخوان در مورد یه رفتار خاص با ما صحبت کنن از سمبل حیوونا استفاده می‌کنن چون حیوونا هر کدوم به رفتار خاصی مشهورن. به‌طور مثال می دونیم که گربه ها معروفن به خصلت هایی مثل تفریح طلبی و خوابالو بودن و بازیگوشی، طمعکار بودن یا موذی بودن. بعضی آدم‌ها هم همچین رفتارایی دارن و با افراط و تفریط در مورد این رفتارا، ممکنه بقیه رو آزار بدن. گربه ای که شما توی خواب می بینید می تونه نماد فردی باشه که همچین رفتاری هم بروز میده.

ما همیشه نمی تونیم از آدم‌ها به خاطر خصلت های بدی که دارن فرار کنیم. به‌طور مثال اگر می بینیم یک جمعی اهل

خاله زنک بازی هستن و می خوان صرفا با حرفای بیهوده وقت همدیگه رو بگیرن، خب بهتره باهاشون کمتر صحبت کنیم و سعی کنیم وقت مون رو صرف کارای مفید تری مثل مطالعه کنیم.

تعبیر خواب با موضوع کلاغ

-من خواب کلاغی رو دیدم که مدام باهامه و حتی منو گاز گرفت و کنار من پرواز می‌کرد یا جایی که من می خوابیدم میومد بالای سرم.

تعبیر خواب

بعضی آدم‌ها هستن که از روی ناآگاهی و سرگرمی دنبال اطلاعات و اخبار ما هستن یا منتظرن که احساس خوبی به

دست بیاریم تا خرابش کنن و از بین اش ببرن، این خواب داره میگه در مقابل اینطور موقعیت‌ها یا آدما از خودتون مراقبت کنید و هوشیار تر باشید. به اینطور افراد شدیدا هشدار بدید و هر وقت حس کردید کسی داره توی زندگی شخصی شما فضولی می کنه، با خونسردی بهش یاد آور بشید که متوجه کارش هستید.

تعبیر خواب با موضوع باغ وحش

-سلام من دیشب خواب دیدم که به دیدن هنرمندان رفتم بعد نفهمیدم یهو سر درآوردم از باغ وحش که هم شیر بود و هم اسب. تعبیرش چیه؟

تعبیر خواب

گاهی اوقات جذب افراد یا نظراتی میشیم که ظاهر خوبی دارن به‌طور مثال سراغ یک فرد فالگیر میریم و فکر می‌کنیم که چقدر حرفاش جالب و خاصه اما ما بین این حرفا مسائلی به ما گفته میشه که ذهن مون رو مشغول می کنه و اضطراب و نگرانی رو درون ما ایجاد می کنه یا باعث میشه به سراغ افراد یا کارهایی بریم که به ضرر ماست. این خواب هشدار میشه که مراقب باشید که اولا گول ظاهر افراد رو نخورید و دوما مراقب باشید که ذهن تون به بازی گرفته نشه و کسی با شایعات و اخبار بی اساس، شما رو درگیر اضطراب نکنه.

تعبیر خواب با موضوع مرغ

-سلام خواب دیدم (مرغم که الان مریضه) درست شده و منم وقتی به پشت سرم نگاه می‌کردم می‌دیدم دو تا سر داره.

تعبیر خواب

مرغ در ضرب المثل های عامیانه به آدم‌ها و روابط کوچه و بازار تشبیه شده. دیدن یک مرغ به شکل غیرعادی، نماد یک طرز فکر عامیانه است که در نظرتون غیرعادی و جدیده. مثل یک شایعه ی جدید یا ایده ی جدید که به گوش تون می خوره. این خواب ازتون می خواد که در مقابل این ایده های جدید، آمادگی داشته باشید و از خودتون واکنش مناسبی نشون بدید، چون اغلب مردم واکنش تندی به افکار و ایده های جدید دارن یا براشون ترسناک جلوه می کنه و این باعث میشه نتونن از وجه مثبت این افکار و عقاید استفاده کنن.

تعبیر خواب با موضوع گربه

-سلام وقت بخیر، خواهر من خواب دیده با یک پسری دوست هستش و این پسر میاد خواستگاریش و بعدش من یک گربه می بینم به خواهرم نشونش میدم. تو خواب بهش میگم این پسره همین گربه هست نباید باهاش ازدواج کنی. گربه هم انگار فهمیده بوده ما فهمیدیم.

تعبیر خواب

گربه موجودی هست که اغلب تعهد و وفاداری خاصی به صاحب اش نداره و جایی میره که به نفع اش هست و می تونه زندگی بهتری داشته باشه. گاهی اوقات ما آدم‌ها هدف یا روش‌هایی رو در پیش می گیریم که لزوما به نفع زندگی ما نیستن و صرفا می خوایم در کوتاه مدت راحت باشیم در حالی که همچین هدفایی در طولانی‌مدت برای ما سودی ندارن. این خواب از بیننده اش می خواد که در مورد هدفای مهم

زندگیش خردمندانه تر برخورد کنه و به هدفا و خوشی های کوتاه مدت دل نبنده.

تعبیر خواب با موضوع گربه و روتیل

-سلام خواب دیدم پدرم خونه ی ما رو فروخته و منم ناراحت بودم، بعد در رو قفل می‌کرد و بیرون می رفتیم و گربه ام که تو حیاط بود بهش نان می دادم از روی دیوار و پول سکه هم می دادم...بعد یه روتیل توی حیاط می‌دیدم و چند تا مورچه که روتیل نانو می خورد. (گربه به شکل روتیل درامده بود)

تعبیر خواب

تغییر خونه و محل زندگی، نماد تغییر عادت ها و رفتارهایی هست که آرامش روانی شما رو تحت تاثیر قرار میدن. به‌طور

مثال ممکنه تصمیم گرفته باشید برخی عادت ها یا دوستانی که مزاحم آرامش شما هستن رو کنار بذارید. تغییر، یک تصمیم سخت هست به هر صورت، برای همینه که حین این خواب، از بابت تغییر محل زندگی ناراحت هستید.

اما گربه و روتیل رو میشه به رفتارهای آدما تشبیه کرد که گاهی اوقات در ظاهر اغواگر و زیبا و دوست داشتنی هستن، ما رو سرگرم می‌کنن، اما در باطن ممکنه لزوما قصد خوبی هم نداشته باشن یا ناگهان تغییر کنن و وقت و انرژی ما رو هدر بدن. خواب از شما می خواد که ذات اینطور آدم‌ها رو بشناسید و اجازه ندید مانع پیشرفت شما بشن یا به انرژی مثبت شما آسیب بزنن.

.

.

.

آیا شما مرید فلان عرفان یا دانشجوی فلان مکتب هستید؟

خیلیا رو دیدم که مردمان ستاره‌ای و بیدار رو متهم می‌کنن به عضویت در عرفان‌ها و انجمن‌های خاص، با این استدلال که حرفای شما شباهت خاصی به دیدگاه ها و نظرات این افراد داره. متاسفانه ایراد فاحش خیلی از افراد پیرو عرفان‌ها و هم افرادی که بعضا ماده گرا هستن و این عرفان‌ها رو نقد می‌کنن اینه که بسیار به تحقیر، تعصب و خشونت متوصل میشن. این روز ها خیلی ها در اقص و نقاط جهان آرزوی ایجاد تغییر رو دارن اما توسل به تحقیر و خشونت، ما رو بسیار شبیه اجداد بدوی مون می کنه که با سنگ و چوب و نیزه و شمشیر، به دنبال حفظ بقای خودشون بودن. افراد زیادی رو میشه دید که اندیشه های خودشون رو از سورس های مختلف منتشر

می‌کنن و عقیده دارن افراد معتقد به متافیزیک یا خدا احمق هستن. این اشخاص بعضا در محافل آکادمیک پرورش پیدا کردن و ظاهر و سلایق و ادبیات متنوعی دارن اما میشه دید که برای خشونت و فروپاشی و درگیری تبلیغ می‌کنن. در حالی که از آدم‌های متفکر انتظار میره بتونن با صبر و حوصله، فرهنگ و خرد مردم یک جامعه رو افزایش بدن. شاید دلیل این جنگ طلبی افراد ماده گرا همین هست که عمرشون رو این‌قدر طولانی نمی بینن که بتونن تغییر مثبت خاصی رو لمس کنن. گاهی اوقات ناباوری، آدم رو وادار به گرفتن تصمیماتی می کنه که نه تنها رنج انسان‌ها رو کم نمی کنه بلکه خنجری از ترس و ناامیدی رو درون قلبشون فرو می بره. این دلیلی هست که برخی افراد تحصیل کرده که ظاهر مطلوب و تر و تمیزی دارن، کیفیت روشن ضمیری رو تجربه

نمی‌کنن. عجیب نیست که برای یک فرد ماده گرا، دنیا خیلی کوچیکه.

در مورد عرفان‌ها و انجمن‌هایی که با مفاهیم متافیزیکی کار می‌کنن، باید بدونیم که ترکیب کردن حرف های درست و غلط کار سختی نیست. دلیل تاکید این کتاب روی تقویت حساسیت انرژیکی و دیدن هاله ها برای همینه که بتونید تشخیص بدید قصد فردی که میاد و خودشو سخنگوی یک عرفان خاص معرفی میکنه چیه. حالا گیرم این فرد دکترای افتخار فلان دانشگاهو داشته باشه یا چندین جلد کتاب نوشته باشه و فلان شرکت ها این کتاب ها رو به کارمنداشون داده باشن که بخونن. چنانچه سیستم انرژیکی خودتون رو بدون تسلیم شدن در برابر هیچ استاد یا بشر زمینی و جن و پری پاکسازی کرده باشید و قادر به دیدن یا حس کردن انرژی

ها باشید متوجه میشید که پیشوایان این عرفان‌ها و انجمن‌ها و دیر های نوظهور و میانسال و پیر، در حال سو استفاده‌ی مادی و انرژیکی از مریدان شون هستن و چیزهایی که به شما میدن در عوض اونچه که از شما می گیرن، درست مثل عوض کردن چند اسکناس کم ارزش با سکه های طلا هست. گیرم عضویت در عرفان حلقه باعث شده که بتونید با انرژی دست خودتون ارتعاشاتی رو درون بدن دیگران ایجاد کنید، یا برخی حوادث و اتفاقات رو از راه دور ببینید، یا بتونید ذهن دیگران رو بخونید. گیرم حتی بتونید باعث شید که نفر تشنج کنه و احساس کنه موجودی از بدنش خارج شد. هیچ کدوم از این ها دلیل بر این نیست که مرشد شما، یک فرد معنویه و شما دارید با انرژی معنوی کار می‌کنید. ضلع تاریک قادر هست تمام این کار ها و حتی قوی‌ترش رو انجام بده. اما به کمک

شهود و داشتن حساسیت انرژیکی، میشه فهمید که درون هاله‌ی انرژیکی افراد چی می گذره و پیمان نامه ی خودشون رو با چه موجودی به امضا رسوندن.

ساختن بت از آدم‌ها و استاد استاد گفتن، مطالعه‌ی کتاب‌های زیاد و شرکت درون دوره های مختلف، تضمینی بر صحیح بودن ادراک هیچ کدوم از ما نیست. درک انرژی و ذات انسان‌ها موضوع بسیار مهم و حساسیه چون با توجه به شرایط فعلی سیاره‌ی ما، نه تنها بساط این عرفان‌ها و افراد کاسب کار جمع نمیشه بلکه بعید نیست طی سال های آینده، طیف متنوع تر و جدید تری از این حلقه ها و عرفان‌ها ایجاد بشه و از علاقه ی مردم به مباحث متافیزیکی سو استفاده کنن. پس اینو بدونید که روشن بینی و صعود و بیداری نیاز به استاد زمینی نداره، و هیچ ارتباطی بین مباحث صعود؛ و

عرفان حلقه و بقیه‌ی عرفان‌های دست ساخته ی آدم‌ها نیست.

آناتومی ماده گرایی و پوچ گرایی

سابقا گفته شد که ماده گرایی می تونه باعث بشه آدم‌ها به سراغ تصمیم هایی برن که به ضرر خودشون و دیگران هست. "می تونه" باعث شه و این یک ویژگی مختص تمام افراد پوچ گرا یا ماده گرا نیست. و در اینجا هم ماده گرایی و پوچ گرایی دو طرز فکر متفاوت با حد و مرز های تعریف شده و مشخص در نظر گرفته شده. اما در کنار هم درباره شون صحبت میشه چون مثل زن و شوهری هستن که باهم تفاهم زیادی دارن. هرچقدر هم که من باب این دو فلسفه و طرز فکر، کتاب و رساله و استدلال نوشته بشه و افراد آکادمیک و غیر

آکادمیک صحبت کنن، نمیشه انتظار داشت که عموم مردم این افکار رو بپذیرن چون دقیقا همون مفاهیم معنوی و ادراکی که ماهیت این جهانی ندارن به فرهنگ جوامع شکل دادن. هرچند جوامعی که تا امروز تشکیل دادیم هنوز به آرمان شهر تبدیل نشدن اما چنانچه ماده گرایی و پوچ گرایی طرز فکر غالب می‌شد، امثال استالین و هیتلر، آخرین افرادی بودن که افسار مدیریت جوامع ما رو به دست می‌گرفتن و بعد از اون، نسل ما منقرض می‌شد. فردی که پوچ گرا یا ماده گراست نمی تونه بگه که برای عشق و صلح کار و زندگی می کنه. چون خوده عشق، پیش از جریان پیدا کردن، احساسی هست که کیفیت این جهانی نداره و چنانچه از این احساس استفاده کنید یا بر اساس اش رفتار کنید، شما دیگه نه پوچ گرا هستید و نه ماده گرا. پوچ گرایی و ماده گرایی به عنوان

یک سیستم، صرفا در حرف و بر روی کاغذ قابل توصیف و بسته شدن هستن، اما زندگی کردن بر اساس این سیستم ها، کار هر کسی نیست. حتی اگر شما فردی باشید که شبانه روز تبلیغ خودکشی و نابودی بشر رو کنید و بنویسید که: این همه حیوون منقرض شدن، چه دلیلی داره حتما نسل بشر ادامه پیدا کنه...باز زمانی که صبح بعد از نوشتن چنین جمله ای، ساعت ها تا اداره ات رانندگی می کنی و تا بعد از ظهر کار می کنی و نگرانی که قسط خونه ات عقب بیوفته، نشون میده که نه تنها زندگی در نظرت پوچ نیست بلکه دو دستی هم بهش چسبیدی و مثل آدمی که نگرانه از درخت زندگی بیوفته، پاهاتو هم اطراف شاخه های درخت پیچوندی.

جوامع با توجه به تغییراتی که طی دهه های اخیر پشت سر گذاشتن و اتفاقاتی که برای همه‌ی ما ساکنین زمین در حال

رخ دادنه، نیاز به الگو های فکری، ایده ها، راه‌حل ها و متفکرین خلاقی دارن تا بتونن زنده بمونن و نه فقط زندگی مادی بلکه زندگی معنوی و روان و احساسات شون رو به لنگر های محکم و قابل‌اعتمادی گره بزنن. سیستم فکری ای که به هر دلیلی دیگه نتونه بقای جسمی و روانی انسان‌ها رو ساپورت کنه، مثل آفتی هست که آدم‌ها از دچار شدن بهش تا جای ممکن فرار می‌کنن چون سرانجام هم نوعان خودشون رو می بینن که به چه حال و روزی گرفتار شدن.

زمانی خواب می‌دیدم که با چهره ای مبدل به یک مهمونی در حیاط یک قصر رفتم. پادشاه این قصر و مردم اش موجودات معنوی ای به‌حساب نمی اومدن. قصد من هم این بود که یک سری اطلاعات جمع کنم و شرایط رو بسنجم.

زنی وارد مهمونی شد که به نظر یک مهمان خارجی بود. مشخص بود که اون هم یک جاسوس و قاتله اما از طرف یک گروه منفی اجیر شده. لاغر و قد بلند بود و چهره ی زنانه اش اغوا کننده.

به قصد کشتن دو نفر از مامورین تراز اول پادشاه اومده بود. این زن کلاهش رو از سر برداشت. عکس کوچک دو مامور رو درون این کلاه سنجاق کرده بود. نگاهی به عکس ها کرد و نگاهی به مهمان ها. به سرعت اون دو مامور رو پیدا کرد. اون ها درست کنار هم ایستاده بودن. هر کسی که این دو مامور یا کارآگاه رو می شناخت می دونست که اون دو دوستان صمیمی همدیگه هستن و باهم کار می‌کنن.

زن لبخندی زد و خواست که توجه این دو مرد رو به خودش جلب کنه. فکر می‌کرد که این دو کارآگاه از قصدش با خبر

نیستن در حالی که کاملا اطلاع داشتن که چه روزی و چه فردی بنا هست برای ترور کردن شون فرستاده بشه. یکی از کارآگاه ها که عینک دودی به چشم داشت و پالتوی بلند خاکستری پوشیده بود و موهاش تا حدی ریخته بود، کلاهش رو برداشت و از درون این کلاه، عکس پرسنلی ۳ در ۵ سانت خانوم قاتل رو بیرون آورد.

عکس رو با لبخند طعنه آمیزی بیرون آورد و جلوش تکون داد. کار تموم شده بود. زن قاتل کیش و مات شده بود. کارآگاه به طرفش رفت و طی یک حرکت ناگهانی، با یک چاقوی بزرگ، زن رو کشت.

این کار باعث ترس و وحشت مهمان ها شد و متوجه شدن فضای مهمونی امن نیست. دوست کارآگاه به سمت اش دوید و

گفت: قرار ما این نبود. چرا کشتیش؟ قرار بود اونو باهم پیش پادشاه ببریم تا پادشاه شخصا مجازاتش کنه.

اما کارآگاه قاتل اصلا تو حال خودش نبود و رفتارهاش به شکل عجیبی تغییر پیدا کرده بود. نوعی حالت جنون. با لبخند بیمارگونه ای به دیگران حمله می‌کرد. درون حیاط قصر، آشوب قابل‌توجهی شکل‌گرفته بود. نیرویی تاریک، تاریک تر از تمام افرادی که درون اون قصر و محوطه ی اطرافش بودن، در حال ایجاد این آشوب بود. این نیرو، کالبد خودش رو عوض می‌کرد و به درون بقیه‌ی افراد حاضر در مهمانی و اشراف زاده های درون قصر هم خزید. تصمیم گرفتم محوطه رو ترک کنم اما هنوز چند قدم بیشتر نرفته بودم که انگار اون موجود متوجه ام شد و شروع کرد به تعقیب کردنم.

اون نزدیک ترین افراد ممکن به من رو پیدا می‌کرد و به سمت شون هجوم می برد و از طریق اون ها سعی داشت حمله کنه.

پرواز می‌کردم، می دویدم، از دیوار ها عبور می‌کردم. مسافت زیادی رو طی کردم اما اون موجود تاریک دست از تعقیب کردن من بر نمیداشت. به خوابگاهی رسیدم. خوابگاه خلوت بود. توی اتاق، فقط یک افسر جوان بود که موهای مشکی و جلیقه ی مشکی رنگی به تن داشت. صدای کوبیده شدن وسایل و درگیری رو از اتاق‌های کناری می شنید. خواست که از ماجرا سر در بیاره.

بهش گفتم: به سراغش نرو، اون یه موجود قدرتمنده و تمام قصر رو خراب کرد و نتونستن جلوشو بگیرن.

اما اون افسر جوان، مغرور بود و قصد داشت که شخصا با این موجود بجنگه و شکست اش بده و از این طریق، افتخاری رو به دست بیاره. وقت اش بود که اون ساختمونو هم ترک کنم.

درنهایت متوجه شدم که فرار کردن بی فایده است و نمیشه هم که تا ابد خودمو از دست این موجود عجیب پنهان کنم.

شب شده بود. به طرف آسمون پرواز کردم. مقدار زیادی از شهر و هیاهوش فاصله گرفتم. اون موجود هم به دنبالم اومد. طی این خواب، اونو به شکل یک مرد جوان با صورت سبزه، چشم‌های درشت مشکی، کلاه لبه دار کلاسیک و پالتوی بلند خاکستری میدیدم. اما رفتار و چهره اش تحقیر آمیز و وحشی بود.

چشمامو بستم و خودمو در کنار سورس هستی تجسم کردم. مراقبه انجام دادم و خطاب به خدا گفتم: اگر تو منو نجات ندی، هیچ کس و هیچ چیز نمیتونه از من مراقبت کنه.

اون موجود سیاه حتی صدای گفت و گوی ذهنی منو شنید و با لحن تحقیر کننده ای جمله ی منو تکرار کرد. با این کار سعی داشت روحیه ی من رو خراب کنه و بهم حس پست و ناچیز بودن بده. چشمامو دوباره بستم و تصمیم گرفتم به سورس هستی کاملا اعتماد کنم و اجازه بدم که منو از دست این موجود نجات بده. می دونستم الان حمله ای صورت میگیره و همین طور هم شد. هجوم توده ای به شدت منفی و ترسناک و خشمگین رو با چشم‌های بسته احساس کردم. اما نیرویی فراتر و الهی جلوی این هجوم رو گرفت و نابودش کرد.

پوچی یکی از قوی‌ترین و مخرب ترین انرژی هایی هست که می تونه به سراغ هر یک از ما بیاد. مبارزه با این احساس یکی از مهم ترین آزمون هایی هست که هر یک از ما باهاش رو به رو هستیم. برخلاف باور عمومی، حس تعلق و ریشه داشتن در آسمان ها و اعتماد به نیرو های خیر الهی، توسط چاکرای قرمز رنگ یا چاکرای ریشه ی ما مدیریت میشه و ضعف یا عدم شناخت ما نسبت به ریشه و کارکردش، می تونه باعث افزایش آسیب پذیری ما نسبت به حس پوچی و بازی‌های ذهنی ای بشه که به کمک این احساس طراحی میشه. مثل سبک‌های زندگی یا مکاتب فکری و فلسفی مختلفی که بر پایه ی پوچ گرایی طراحی شدن.

.

.

.

هشدار در مورد روانشناسی زرد و فراگیری این موضوع در جوامع

خوشبختانه نیازی نیست که برای درک و شناخت روانشناسی زرد و ماهیت اش، راه دوری بریم. این روز ها شما می تونید رشد قارچی کتاب‌های موفقیت و خودیاری و انگیزشی و زناشویی های عجیب و غریب رو ببینید که نویسنده هاشون با چشمای نافذ و لبخند های ساختگی ایستادن تا به شما شیوه‌ی درست فکر کردن و درست زندگی کردن رو یاد بدن.

گل سرسبد این کتاب ها و نویسنده ها آنتونی رابینز و انواع قورباغه هاش و کتاب زنان ونوسی و مردان مریخی هست. زمانی که این کتاب ها به تازگی در ایران مد شد و مثل نقل و

نبات پخش می‌شد، به یاد میارم که وضعیت از الان هم بدتر بود و بهشون به چشم نجات دهنگان و پیام آوران قرن ۲۱ نگاه می‌کردن. حداقل اش اینه که الان بعد از گذشت مدت قابل ملاحظه ای از همه گیری این کتاب ها، طیف زیادی از خواننده هاشون متوجه شدن که این کتاب ها کاربردی نیستن، حداقل نه برای همه. چرخ جوامع جدید، برای تمام ساکنین این سیاره به یک شکل نمی چرخه. پشت تشویق های پیامبر گونه و کاریزماتیک امثال آنتونی رابینز، در واقع خون افراد زیادی از جامع توسعه نیافته و در حال توسعه در حال ریخته شدن توی شیشه است. خون خیلی از این آدم‌ها، از قرن ها پیش به‌صورت نامحسوس و گاها آشکار در حال ریخته شدنه تا دنیا ها و جوامع رنگی جدید ساخته بشن. همین جوامعی که اغلب ما سودای مهاجرت بهشون رو داریم

تا بتونیم یک زندگی متعادل تر رو تجربه کنیم و از مزیت هاش استفاده کنیم.

بله، کتاب‌هایی که بهشون اشاره کردم از این بابت "روانشناسی زرد" به‌حساب میان که دارن دروغ های بسیار مخربی رو به ما تحویل میدن. با به کار بردن الگو ها و شیوه هایی که درون این کتاب هاست شاید بتونید درون شرکت یا تحصیلات خودتون موفق بشید اما چقدر به شما در مورد فساد اداری، عاقبت تاثیر پذیرفتن از الگو های بیمار گونه ی سیستم‌های آموزشی و ارزشی که قشر بورژوا در نگاه قشر اندک و سرمایه دار داره میگه؟

به شما هشدار میدم در مورد تاثیر مخرب و تاسف آوری که روانشناسی زرد داره روی روح و روان ما آدم‌ها میذاره و الگو های فکری و سبک‌های زندگی غلطی که در حال ترویج پیدا

کردنه. حالا فکر می‌کنم راحت‌تر بشه توضیح داد که مبحث بذرهای ستاره‌ای و صحبت از تمدن های فرازمینی چرا یک دین یا عرفان نوظهور نیست. ما تا امروز الگوهای محدود و ناقصی برای ساختن آرمان شهر های خودمون داشتیم و جوامع ما اغلب مجبور شدن انتخاب هایی بین بد و بدتر انجام بدن. افراد خونریز و حیله گر و قدرت طلب تاریخ به ما یاد دادن که یک بدن سالم لزوما حامل یک عقل و ذهن و روان سالم نیست.

درک این‌که تمدن هایی به مراتب کهن تر و پیشرفته تر در سرتاسر کیهان وجود دارن که جنگ ها و طرز فکرشون سال هاست به نحوی در حال تاثیر گذاشتن بر سیاره‌ی ماست، کمک دهنده است برای این‌که آگاهانه تر سبک‌های زندگی و معماری فرهنگ و جوامع خودمون رو طراحی کنیم. شما نمی

تونید با انکار این‌که کشور و ملتی به اسم هند وجود داره، از ورود ویروس های آلوده ی این سرزمین به کشور خودداری کنید. جوامع ما در هم تنیده و برای بقای خودشون ناگزیر به انجام مرتب معاشرت و مبادله هستن. این مبادلات صرفا تجاری و مادی نیستن. جوامع ما بی نیاز از معاشرت های فکری و فرهنگی یا معنوی نیستن و تلاش برای جدایی و ساختن دیوار های بلند بین جوامع، روز به روز عملا غیر ممکن تر میشه. روشن فکرا یا افرادی که از سطح آگاهی و مسئولیت پذیری بالایی برخوردارن یا روزنامه نگار ها در کره ی شمالی به کمک مرورگر تور، اخبار و اطلاعاتی در مورد وضعیت کشور محدود شده شون مخابره می‌کنن. افراد خواهان آزادی در چین همچنان بعد از گذشت سال ها از شیوع دیکتاتوری در تلاش هستن تا اندیشه های آزادی

طلبانه رو نشر بدن و با سرکوب رسانه ای شدید حاکم بر این کشور مبارزه می‌کنن.

حالا ما نمی تونیم منکر فرقه‌های مخفی، ایلومیناتی و ضلع تاریک و هرمی گونه ای بشیم که قرن هاست در تلاشه از نیروی کار سیاره‌ی ما سو استفاده کنه. زمانش هست که به شکل علنی تری در مورد آنوناکی ها، موجودات فرازمینی و تاریخ کیهان صحبت بشه. درک این ساز و کار، کمک می کنه که انسان‌های ساکن سیاره‌ی زمین، شفاف تر از هر زمانی درک کنن که جنگ بین نور و تاریکی که تا امروز این‌قدر نمادین و فانتزی در موردش صحبت شده حقیقتا چی هست و چطور میشه این تاریکی رو شناسایی کرد... چطور میشه بر علیه آنوناکی ها و افکار تاریک شون کار کرد؟ چطور میشه با قوانین الهی کار کرد و به کمک شون جوامع، فرهنگ ها و

علوم فکری و عقلی مثل روانشناسی، جامعه شناسی و فلسفه رو بازنگری کرد؟

وجه مشترک مردمانی که با قوانین الهی کار می‌کنن یا اصطلاحا مردمان نوری با موجودات تاریک این هست که هر دوی ما در پی بقا و زنده موندن هستیم اما بنا به اخلاقیات و طرز فکر متفاوتی که داریم، دیدگاه های کاملا متفاوتی رو برای رسیدن به این هدف در پیش گرفتیم. اگر ما انسان‌ها درک نکنیم که چه نیرو هایی فراتر از درک فیزیکی و مادی ما در حال تاثیر گذاشتن بر سرنوشت این سیاره هستن، عملا درک ناقصی از علم بقا هم خواهیم داشت. ایده هایی که یک روانشناس ماده گرا یا بی اطلاع از ساز و کار کیهان برای شاد یا موفق زندگی کردن درون کتابش ارائه میده، شاید لزوما با

قصد و نیست اولیه ی بدی نبوده باشه اما چون با یک جهان بینی محدود ارائه شده ممکنه مضر یا ناکارآمد باشه.

به جمله های برگزیده ای که از کتاب ها، درون بیلبوردهای تبلیغاتی، کانال ها و پست های اینستاگرامی مورد استفاده قرار می گیره توجه کنید. به‌طور مثال جمله های رمانتیکی که سعی دارن توصیفاتی ناامید کننده یا اغواگر از ماهیت عشق بین دو نفر نشون بدن. انسان شناس ها، رفتار شناس ها، جامعه شناس ها یا روانشناسا هم در مورد عشق بین دو نفر صحبت کردن اما کلام و ادبیات اون ها چون آکادمیک و غیر قابل فهمه‌یا شنونده رو وادار می کنه تا به دنبال تحقیق و بررسی بره، از طرف کانال های تلگرامی یا پست های توییتر و اینستاگرام چندان مورد استفاده قرار نمی گیره. به این جمله از کتاب هرمنوتیک مدرن توجه کنید:

وقتی ما می شنویم که دلدادگان دوران مدرن باهم حرف می زنند، به شک می افتیم که آیا آن ها با کلمات ارتباط برقرار می‌کنند یا با برچسب های تبلیغاتی و اصطلاح های فنی که برگرفته از زبان نشانه ای جهان صنعتی مدرن است. شکل همسطح شده ی زندگی در دوران صنعتی ناگزیر بر زبان نیز تاثیر گذاشته است. در واقع سستی و بی رمقی دستگاه واژگان زبان بیشتر شده و به این ترتیب، زبان تقریبا به شکل دستگاهی از نشانه های فنی در آمده است.

نویسنده ی این کتاب با ادبیات و زبان خودش در واقع سعی داره همون محتوایی که این روز ها به لحاظ رمانتیک در حال رواج دادنش هستیم رو نقد کنه ولی به حدی حوزه ی کارش و ادبیاتش با نویسنده های کانالای تلگرامی فرق داره که انگار هر کدوم از یک زبان و قبیله ی متفاوت هستن. علاقه ای

ندارم آدم‌هایی که حاضر نیستن کتاب‌های سنگین مثل هرمنوتیک مدرن رو بخونن سرزنش کنم و اصلا تمام محتوای این کتاب رو تایید نمی‌کنم. صرفا با این مثال سعی داشتم توضیح بدم که این ویژگی های ادبی و زبانی، چقدر داره برای افراد آکادمیک و شمایی که علاقه دارید دنیای اطرافتون رو به شکل مثبتی تغییر بدید، مسئولیت‌های خاصی ایجاد می کنه. اگر ما نتونیم ادبیات خوب و قابل فهمی برای ارتباط برقرار کردن با مردم جامعه طراحی کنیم و در مورد این طراحی، خلاقیت و هنر خودمون رو به کار نگیریم، فرقی نمی کنه چقدر حرف ما درست یا غلط باشه، متاسفانه حرف های ما به گوش عموم مردم نمی رسه و اون ها نمی تونن به حرف های ما فکر می‌کنن و از ایده هاش استفاده کنن.

چنانچه به اندیشه ی افرادی مثل اوشو توجه کنید، این افراد اصلا اندیشه ی عمیقی نداشتن و بیشتر حرف ها و ایده هاشون هم اصلا هنر فکر و اندیشه ی خودشون نبوده. از اندیشه ها و کتاب‌های علوم روحی، یک سری مباحث جالب رو دستچین کردن و با زبان ساده‌ای بیان می‌کنن و اونقدر تولید محتوا (به سبک رپورتاژآگهی) انجام میدن تا مریدان خودشون رو پیدا کنن. و حالا چرا همچین کاری انجام میدن؟ لزوما همیشه قصد جالبی پشت این کار ها نیست. اول این‌که مرید جمع کردن کار جالبی نیست و طی این کتاب، بار ها توصیه کردم که شاگرد و سرسپرده و دلداده ی معنوی آدم‌ها نشید. عقل و خرد و شهود شما ودیعه ای ارزشمند هست که به کمک اش می تونید مغلطه برانگیز ترین کتاب ها و اندیشه ها رو مطالعه کنید بدون این‌که فریب حرف های مخرب و

احمقانه شون رو بخورید. به مردمان ستاره‌ای، اصطلاحا خالقین زمین جدید گفته میشه و این موضوع در تضاده با این‌که دوباره مثل مردم دوران قدیم، از یک آدم بتی بسازیم و بی چون و چرا همه‌ی حرفاشو قبول کنیم.

یکی از ویژگی های محتوای زرد و روانشناسی زرد این هست که جمله های اینطور اساتید و کتاب ها برای پست کردن در اینستاگرام و توییتر، می تونه زیبا و خاص به نظر برسه ولی در زندگی واقعی با به کار گیری شون ممکنه به وضعیت به مراتب سخت تر و طاقت‌فرساتری دچار بشید.

افرادی که یک مواجهه ی نزدیک با حس قربانی شدن داشتن و فرصت برای پیشرفت رو نداشتن، به راحتی درک می‌کنن که موفقیت و خوشبختی ای که روانشناسی زرد در حال تبلیغ اش هست، لزوما متکی به اجرای اون ایده های مذکور نیست،

بلکه برای تبدیل‌شدن به اون فرد موفقی که درون کتاب‌های روانشناسی زرد توصیف میشه، لازمه مقدار قابل‌توجهی به ظاهر خوش شانس بود. چند نفر از آدم‌ها درون خوانواده هایی با وضعیت مالی مناسبت و یک شهر خوب متولد میشن؟ آیا برای همه‌ی ما فرصت‌ها و امکانات یکسانی برای زندگی و بهره بردن از تمدن انسانی و منابع زمین وجود داره؟

روانشناسی زرد جواب خاصی برای این سوالات نداره و جوابی هم که میده عملا دردی از شما دوا نمی کنه. هیچ ایده ای ممکنه درونش نباشه. درست مثل افرادی که میگن: هر کی درون مشقت و سختی زندگی می کنه به خاطر کارمای منفی خودش هست و لزومی نداره که بهش اهمیت بدیم و کمکی کنیم. یا لزومی نداره با افکار غلط و قصد مخرب افراد سو استفاده گر مبارزه کنیم، چون قانون کارما، تقاص کارهای

بدشون رو ازشون می گیره. این رویکرد در مورد قانون کارما هم یک رویکرد زرده و اصلا نشون میده که گوینده، هنوز درک درستی از قانون کارما و روابط علت و معلولی نداره.

انسان‌ها کم‌کم درک می‌کنن که جریان زندگی، حالتی وحشیانه به خودش گرفته و چالش‌هایی که در مسیر تکامل و بقای ماست شوخی بردار نیست. انگیزه ها و علت‌هایی که پیش از این و با دانش سطح پایین خودمون برای ادامه‌ی زندگی طراحی کرده بودیم در حال رنگ باختن هستن. رسیدن به این حقیقت که جریان زندگی می تونه وحشیانه باشه به تنهایی موضوع بدی نیست و چنانچه از تلاش برای پیدا کردن راه‌حلی برای تکامل و بقا ناامید نشیم، میتونه راهگشا هم باشه.

بسیاری از اوقات تا زمانی که عملا درون یک وضعیت آخرزمانی قرار نگیریم، به دنبال بروز خلاقیت و ایده های خودمون هم نمیریم. شاید با بروز بحران های اخیر احساس کرده باشید که سیاره‌ی ما درون یک وضعیت آخرزمانی به لحاظ مادی قرار گرفته اما در واقع ما بیشتر با یک انقلاب روحی و روانی رو به رو هستیم و چنانچه نتونیم به شکل متکامل تری فکر کنیم و عادت های غلط خودمون رو کنار بذاریم، این بحران روانی پیش از هر بحران فیزیکی ای، نسل ما رو منقرض می کنه.

در یک وضعیت بحرانی؛ دیگه تبلیغ کتاب‌های روانشناسی زرد با عکس های با کیفیت و یک لیوان قهوه و گل و میز زیبا، باعث پذیرفته شدن محتوای زرد توسط مردم جامعه نمیشه.

چون فشار روانی به نقطه ی بحرانی خودش رسیده و به نحوی پرده از روی حقیقت افتاده.

اما چرا در این بخش در مورد محتوای زرد و لزوم شناسایی و مبارزه باهاش هشدار داده میشه؟ چون افتادن این پرده ها و رسیدن به نقاط بحرانی، یک روند تدریجی داره. حقایق زیادی به‌تدریج روشن میشن و هر بار شوکی رو به بدنه ی جوامع ما وارد می‌کنن. اما افراد اندیشمند؛ طراحان متمادی فرهنگ و نسل های مختلف بشر، تا جای ممکن نباید غافلگیر شن بلکه همیشه باید اونقدر ژرف نگر و دقیق باشن که نه تنها حقایق پشت پرده رو سریعتر کشف کنن بلکه هم در موردش هشدار بدن و هم راهکارهایی رو برای مواجهه با این مشکلات طراحی کنن. حالا می فهمید که چرا عادت اهل مطالعه و تفکر بودن شما ارزشمند هست؟ حتی اگر عمده ی مردم جامعه حالا حالا

ها عادت نکنن که اندیشمندانه تر به زندگی نگاه کنن، تعداد کمی از شما افراد اهل پژوهش و مطالعه هم کافی هست که فرایند طراحی فرهنگ و ابزارهای مقابله با بحران ادامه پیدا کنه.

این ابزارها امروزه اغلب شکل روانی و ذهنی دارن. مثل ابزارهایی که یک زمان، افرادی مثل یونگ، فروید طراحی کردن. گرچه از مردمان ستاره‌ای، افراد زیادی هستن که به سمت علوم فیزیکی تر گرایش دارن و استعداد های خودشون رو در علوم مهندسی و پزشکی به اثبات می رسونن.

با یک جمع بندی میشه گفت که؛ محتوای زرد یکی از آلوده ترین و مخرب ترین انرژی ها و خوراکی های فکری ای هست که می تونه دامن گیر هر یک از ما بشه و لازمه که در مسیر

افزایش فرکانس و رسیدن به روشن ضمیری، راه‌های فرار از تله های محتوا و روانشناسی زرد رو یاد بگیریم.

زمانی خواب می‌دیدم که در سیاره‌ی دیگه ای مشغول زندگی بودم. این سیاره تقریباهم سطح زمین بود و دوران بدی رو داشت پشت سر میگذاشت. چیزی که اونجا ارزش نداشت، جون آدم‌ها بود. کالبد ها، طرز لباس پوشیدن و معماری، تا حد زیادی با سیاره‌ی زمین تفاوت داشت.

اون زمان کمی ترجمه بلد بودم اما کار اصلیم نوشتن مقاله بود. لباس های رنگ پریده و مندرس می پوشیدم و هدفم از نوشتن هم تشریح عناصر جامعه بود.

یک عامل کنترل گر که خودش رو بیشتر از سیاسی بودن یک جنبش اقتصادی می دونست، در حال عذاب دادن مردم بود. توی خواب می‌دیدم که موجوداتی با ارتفاع ۵ متر یا بیشتر که

آناتومی منزجر کننده و پلیدی داشتن، جلوتر از سخنگوی این جنبش اقتصادی راه می رفتن و هر کی که از سر راه کنار نمی رفت رو له می‌کردن. (البته این تصویر می تونه صرفا نمادی از انرژی و نحوه‌ی برخورد اون جنبش باشه، در مورد این‌که حقیقی هست یا نمادین، ایده ی بخصوصی ندارم و به نظرم فرق چندانی هم نداره.)

اونقدر به پاهای اون جونور ها نزدیک بودم که کوچکترین جزئیات رو می‌دیدم. مثلا یکی از پاهاشون دو انگشت داشت و اون یکی یک انگشت. ولی این بی احتیاطی های من باعث نمیشد که اتفاق بدی برام بیوفته و همیشه جزو افرادی بودم که به نحوی زنده می موندن.

اون سخنگو همیشه به‌طور اتفاقی میون نقاط شلوغ ظاهر می‌شد و همه رو وادار می‌کرد تا به حرفاش گوش بدن. کسانی

که خودشون رو در معرض صحبتاش و دیدش قرار نمی دادن رو مجازات می‌کرد. من نمی خواستم این کار رو انجام بدم چون مشخص بود که اون ها مردم رو هیپنوتیزم می‌کردن. بنابراین خودم رو توی سایه پنهان می‌کردم.

اون سخنگو داشت در مورد موفقیت های اقتصادی شون می گفت و به مردم توصیه های احمقانه ای درباره ی رشد شخصی می‌کرد و جملات و توصیه هاش خیلی شبیه به این مستند ها و کتاب‌های موفقیت و جذبی هست که درون جوامع فعلی ما رایج شده. در حالی که خوده اون جنبش اقتصادی عامل بدبختی مردم بود.

اون سخنگو به نحوی آدم‌ها رو هیپنوتیزم می‌کرد و کسانی که بیرون از سایه و در معرض دید بودن رو می‌دیدم که کاملا تحت تاثیر قرار گرفتن و حرفای این فرد رو به عنوان حقیقت

پذیرفتن. حین سخنرانی، محافظین اش از اون موجودات بدترکیب، تبدیل به زن های درشت هیکل و زیبایی میشدن و تا جای ممکن نزدیک مردم بودن.

یک روز، سخنرانی تمام شد و افرادی که هیپنوتیزم شده بودن می تونستن به راحتی از سالن خارج بشن. من منتظر بودم تا به نحوی خودم رو پنهانی و بین جمعیت، آزاد کنم و برم. دیدم که یکی از دوستانم رو دستگیر کردن. اون یه دوست قدیمی بود که قلم خوبی داشت ولی نقطه ضعفاش باعث شد که نتونه تاثیر خاصی بذاره. آدم خشمگین و طماعی بود و برای همین توی دوره ای دوستی ما کاملا تمام شده بود.

من خودم رو بین جمعیت از سالن خارج کردم اما توی راهرو، فردی با تله پاتی منو صدا زد. داشت اسمم رو اشتباه می گفت اما می دونستم خطابش منم و می دونستم این همون فرد

سخنگو هست که الان توی باجه ی عبور و خروج سالن ایستاده. انگار منو با فردی اشتباه گرفته بود. کنجکاو شدم که بدونم منو با کی اشتباه گرفته و می خواد چی بدونه. چون لحنش عاجزانه بود نه خشمگین یا کینه توزانه.

به باجه برگشتم و گفتم که: فکر کنم منو صدا زدید اما اسم من این نیست.

گفت: آره، فریبت دادم تا راهی که رفتی رو برگردی؛ متوجه شدم که آدم سایه نشینی هستی و جریمه ات این هست که ۷۰۰ (واحد پولی) پرداخت کنی.

اون پول چندان زیاد نبود ولی من معمولا این همه پول نداشتم و متوجه شدم که توی دردسر افتادم و راه‌حلی هم برای رها شدن ازش به ذهنم نمی رسید.

یهو دیدم چند نفر از میون جمعیت حمله کردن. دیدم که درگیری رخ داد و صورت اون سخنگو به دیوار کوبیده شد و خون آلود و گیج روی زمین افتاد و جمعیت متفرق شد. قبل از افتادن داشت حرف های نامفهومی می زد و هزیون می گفت و لو داد که خیال داشته از این طریق منو تحت فشار بذاره تا به نفع اش بنویسم و کار کنم.

بیرون از محوطه، سرگروه افرادی که نجاتم دادن اومد سراغم. اون فرد سرشناسی در عالم نویسندگی و هنر به‌حساب میومد و بلافاصله شناختم اش. فکر نمی‌کردم تا حالا مطالب منو خونده باشه چه برسه منو بشناسه. یه سررسید بهم داد و ازم خواست یه یادگاری بنویسم. دیدم که توی اون سررسید از افراد زیادی که متفکرین جریان اصلی اون جامعه بودن امضا داره. ذهن دوستانش رو می‌دیدم که انتظار داشتن از مکتب

فکری خاصی الهام بگیرم؛ برای نوشتن این یادگاری. و باهام تله پاتی انجام می دادن. دوستانش همون اطراف بودن و هر کدوم یه مکتب فکری یا فلسفه یا شخص رو برای الهام گرفتن پیشنهاد می دادن. اما صاحب سررسید متوجه شد و بهشون گفت: خواهش می‌کنم بذارید هر چیزی که دوست داره بنویسه. می خوام چیزی بنویسه که خاص خودش باشه.

جمله ای نوشتم با این مضمون: ۱۲ هزار سال پیش، من زیر درخت های یک باغ راه می رفتم و برای رفع گرسنگیم، میوه های کال می خوردم ولی افرادی منو به سفره شون دعوت کردن بدون این‌که انتظارش رو داشته باشم و این آغاز من بود و پایانم روی دیسک زندگی و سرآغاز خارج شدنم از زندگی خطی. من امروز دوباره به آغاز و پایان دیسک زندگیم رسیدم و اون کیفیت فوق العاده رو تجربه کردم.

.

.

.

حرف آخر نویسنده

خب؛ این تازه ابتدای ماجرای ماست و همه‌ی مواردی که توی این کتاب مرور شد، تازه ما رو در معرض انتخاب های مهمی قرار میده؛ انتخاب هایی که نشون میده دوست داریم توی این دنیای بزرگ چه نقشی داشته باشیم. چیزهایی وجود دارن، بسیار شوم و مخرب؛ بسیار کینه توزانه و قدیمی که سعی دارن دنیا رو به پلید ترین شکل ممکن نقاشی کنن؛ ما

درنهایت باید انتخاب کنیم که می خوایم توی چجور دنیایی زندگی کنیم و برای چه خواسته‌هایی تلاش کنیم.

انرژی های پلید، انگار که همه‌جا دنبال ما میان؛ هر جا که باشیم ممکنه اشتباه کنیم؛ ممکنه دست بکشیم و ذات الهی خودمون رو نادیده بگیریم. چی هست که واقعا می تونه به ما حس امنیت بده؟ چی هست که می تونه از ما محافظت کنه؟ اون نیروی قوی؛ خداوند هست. اما چطور؟ زمانی که ما باور کنیم صرفا پیوند روحی داشتن با ذات خداوند برای ما کافیه و تا این اتصال معنوی درون ما هست؛ کمبود و فقدان کمر شکنی درون این دنیا وجود نداره.

درک این‌که خداوند در هر شرایطی کافی ترین کیفیت و عقیده ی ماست کار ساده‌ای نیست. گاهی ممکنه قرن ها به دنبال علوم و داشته های مختلف بدویم اما به این ادراک

نرسیم. گاهی هم ممکنه بدون هیچ سواد و علمی اونقدر با خودمون صادقانه رو به رو بشیم که این موضوع تبدیل به سرلوحه ی زندگی ما بشه.

در پایان تناسخات و مبارزات روحی ممکن هست که بدنه ی زندگی ما بپوسه و فرسوده بشه؛ ممکنه آنچنان خورد بشیم و اندوه و رنج به ما غلبه کنه که دیگه هیچ چیز نتونه باعث شادی قلبی ما بشه یا آنچنان از همه‌ی وابستگی ها بریده بشیم که حتی اسم حقیقی خودمون رو فراموش کنیم. اما یک موجود، تا زمانی که خداوند رو کافی میدونه؛ ثروت معنوی کافی داره و می تونه به مسافرت خودش و کسب تجربه ادامه بده.

سیاهی می تونه همه‌جا به سراغ موجودات بره و سعی کنه به طریق ذهنی و فکری هم که شده، اونها رو وادار به انجام

کارهای پلید کنه. برای همینه که لازمه آمادگی خیانت ها و دوره های تنهایی رو داشته باشیم. باید آماده باشیم که به تنهایی برای خوب یا پلید بودنمون تصمیم بگیریم. توی اون شرایط اگر خداوند رو برای خودمون کافی ندونیم، تصمیم گیری خیلی دشوار خواهد شد.

شاید بعد از خوندن بخشی از این کتاب فکر کنید که نویسنده سعی کرده به همه حمله کنه و هیچ نویسنده و متفکر به ظاهر معنوی رو نپسندیده. در این مورد نویسنده‌های خوبی هم وجود دارن ولی اصولا دلیل نقد و حمله از طرف نویسنده ی این کتاب، این نیست که نویسنده‌ها یا متفکرین، موجودات شرور حرفه ای هستن. در واقع موجودات شرور یا افرادی که با تاریکی قرار و مدار دارن، اصولا ارزش خاصی نداره که به‌طور مستقیم بهشون نقدی نوشت و انتظار زیادی در مورد

تغییر کردنشون داشت. چون کارشون فریب دادن دیگرانه و از این طریق دارن اهدافشون رو پیش میبرن. اگر اینجا هم در موردشون نوشته‌شده، هدف اینه که ذهن مخاطب این کتاب در مورد فکر کردن به ذات این مسائل تحریک بشه.

اما در ابعاد بالا یا در سطح سیارات معنوی و فدراسیون، یکی مثل نویسنده ی این کتاب، حتی از روی زمین هم منفور تر و نفرت انگیز تره. دلیل اینکه اهمیتی نمیدم روزگارم رو اینجا بگذرونم یا زودتر تناسخم تموم شه و به سیاره‌ی به ظاهر بهتری برم همینه. جوامع ابعاد بالا هم خالی از مشکل نیستن و نقد های زیادی به قوانینشون وارده. موجوداتی که اونجا هستن بی نقص نیستن و رقابت های زیادی برای رسیدن به قدرت وجود داره و تعهد خیلی کمی هم درون قلبشون نسبت به سالم زندگی کردن وجود داره. زندگی در ابعاد بالا چندان

برام آسون تر از سطح زمین نیست و صرفا ازم ساخته است که وقتی عقیده و فرم نابهنجاری رو میبینم در موردش حرف بزنم و نقدی انجام بدم. در اینجا هم بهتون یادآور میشم که کسی قصد نداشت مجیز استادای نوری یا حتی فرشته‌های مقرب رو بگه. اما بله قصد داشتم تحریکتون کنم که بیشتر با انرژی ها و قوانین الهی کار کنید و دوست دارم دنیا هم منو به سمت این کار ببره و عیارم در مورد این موضوع افزایش پیدا کنه.

.

.

.

چنل از طرف فدراسیون کهکشانی نور

ای انسان‌ها؛ ما در نزدیکی شما زندگی می‌کنیم و باور داریم شما به بهترین گونه ی نسل خود زندگی خواهید کرد زمانی که بیدار و آگاه شوید.

دنیایی خواهید داشت پر از فراوانی، عشق، آگاهی و خلق هر آنچه که ذهن آگاه شما خواستارش باشد.

ما صلح و دوستی را نه فقط در بین خودتان بلکه در تمام کیهان خواستاریم.

شما قدرتمند و باهوش و دارای درک زیادی از پیرامون خود هستید؛ می توانید دنیایی زیباتر از این را داشته باشید؛ ونوسی دیگر (بهشت).

ما همیشه در کنار شما و با شما زندگی کرده ایم؛ نگاهتان می‌کردیم زمانی که ستاره های آسمان را نگاه میکردید.

شما نسل ها باهم جنگیده اید و نسل یکدیگر را به مرز نابودی کشانده اید؛ خون های فراوانی ریخته و زمین را به آتش و گلوله های داغ زخمی‌کرده اید.

ترس را بوجود آوردید؛ چیزی که غذاییست برای تاریکی؛ او به سوی شما آمد و شما را در حصار زندان خودش گرفت. تا پایان زمین و نابودی کامل شما؛ از ترس و نیروی کارتان خودش را قوی و قوی‌تر می کند.

ای انسان، تو بیش از این هستی؛ قدرت و آگاهی تو بیش از این است. تو همه‌ی کامل خود نیستی؛ ما به شما کمک خواهیم کرد تا خود را پیدا کنید. شما خالق بزرگی هستید که می توانید دنیای تان را بهتر از این با عشق و نور خلق کنید.

جایی که نه دیگر از جنگ خبری است نه از فقر؛ و عدالت برای همه است. پیشرفت های زیادی که برای بهتر زندگی کردن بشر وجود خواهد داشت و سلامتی ای که برای همه است.

ما بار ها خواستار صحبت و دوستی با شما شده ایم. یا با ارتباط با انسان‌های آگاه یا با نیرو هایی که در بین شما؛ در کالبد انسانی زندگی می‌کنند تا شما را راهنمایی و برای آزادی شما از بردگی و زندان تاریکی کمک کنند. پیغام‌های خود را از طریق آن ها فرستاده ایم.

ما فدراسیون کهکشانی نور، درخواست صلح و کمک به شما را داریم. تا شما نخواهید و خواستار آن نباشید نمی توانیم در زندگی شما دخالت کنیم. روح شما آگاه و بیدار است و آن می

داند که چه چیزی درست است؛ او مسیر نور را انتخاب خواهد کرد.

خالق همه‌ی هستی خالقی ست که جهانی خلق کرده که همه‌ی موجودات دنیا ها و کهکشان ها؛ باهم و در کنار هم برای صلح و دوستی و عشق پیمان ببندند و با تاریکی و نیرو های انوناکی بجنگند. آنها دشمنان و خواستار نابودی بشر هستند... آنها خواستار نابودی نور در این جهان هستی هستند.

ما باور داریم که شما روزی می رسد که به ما اعتماد خواهید کرد و دست دوستی و اتحاد با ما را می پذیرید و زمین را از وجود تاریکی پاک خواهیم کرد. اگر اکنون زمین دچار تحولات طبیعی شده است مانند سیل؛ زلزله؛ فوران آتشفشان ها یا سونامی؛ دلیلش بر این است که ما در شرف رخداد

بزرگی هستیم. ما و شما هرگز نمی توانیم جلوی آن را بگیریم. زمین تولدی دیگر دارد تا خود را پاک و دوباره بازسازی کند. او موجودی ست زنده که مادر طبیعت نام دارد. مادری که سالها دلسوزانه جنگ ها؛ ظلم و آلودگی ها و کارهای بد شما را تحمل کرده و سعی نموده به شما سخت نگیرد و زندگی بهتری داشته باشید ولی شما با بی توجهی باز به کار خود ادامه داده اید. حال به‌جایی رسیده که او فقط دارد خودش را از نابودی نجات می دهد. بیدار شوید و ببینید بر سر مادر زمین چه آورده اید.

آگاه شوید که دیگر اشتباهات گذشته را تکرار نکنید که شما از خاک خاموش بر خواسته اید که اشتباهات گذشته را تکرار نکنید. آمده اید که جان خود و عزیزانتان و زمینی که در آن

زندگی می‌کردید و نسلی که به نابودی رفته بود را نجات دهید و دوباره احیا کنید. فرصتی برای جبران خطای خود.

تا کنون که ما شما را رصد کرده ایم؛ شما به اشتباهات گذشته ی خود ادامه داده اید و به خوابی عمیق فرو رفته اید. با نابودی زمین و نسل بشر فقط شما موجودات این هستی نیستید که نابود می شوید؛ جهان هستی در پیوندی در هم گره خورده است و دنیای ما؛ به هم پیوسته است. دنیا و سیارات ما نیز نابود خواهد شد.

از این بیماری که فرصتی ایجاد کرده استفاده کنید. به خود فکر کنید که چه هستید و توانایی های خود را بیابید و روح آگاه خود را بپذیرید. از این خواب عمیق بیدار شوید که زمان برای شما کم است. حال فرصتی است که راه خود را انتخاب کنید؛ پا در نور می گذارید یا در تاریکی؟

ما خواستار مرگ شما نیستیم و این بیماری از دست آورد های ما نیست. ولی سببی شده است تا ماتریکس های دنیایتان را بشکنید و زمانی دهد تا به خود واقعی تان فکر کنید. از این فرصت طلایی بهترین استفاده را ببرید.

اقتصاد کشور ها شکسته یا ضعیف شده است. زمانی ست که دیگر به پول فکر نمی‌کنند و این باعث ضعیف شدن تاریکی گشته و با کار نکردن شما؛ نیروی بردگی و بند شما سست گشته و تا رهایی چیزی نمانده است. ما به شما این پیشنهاد را داریم؛ به آن فکر کنید.

تا زمانی که به صلح جهانی نرسید و به هم کمک نکنید و با عشق دست دوستی ندهید این چرخه ی مرگ پایانی ندارد.

به دنبال نور و عشق باشید؛ نور پیروز است.